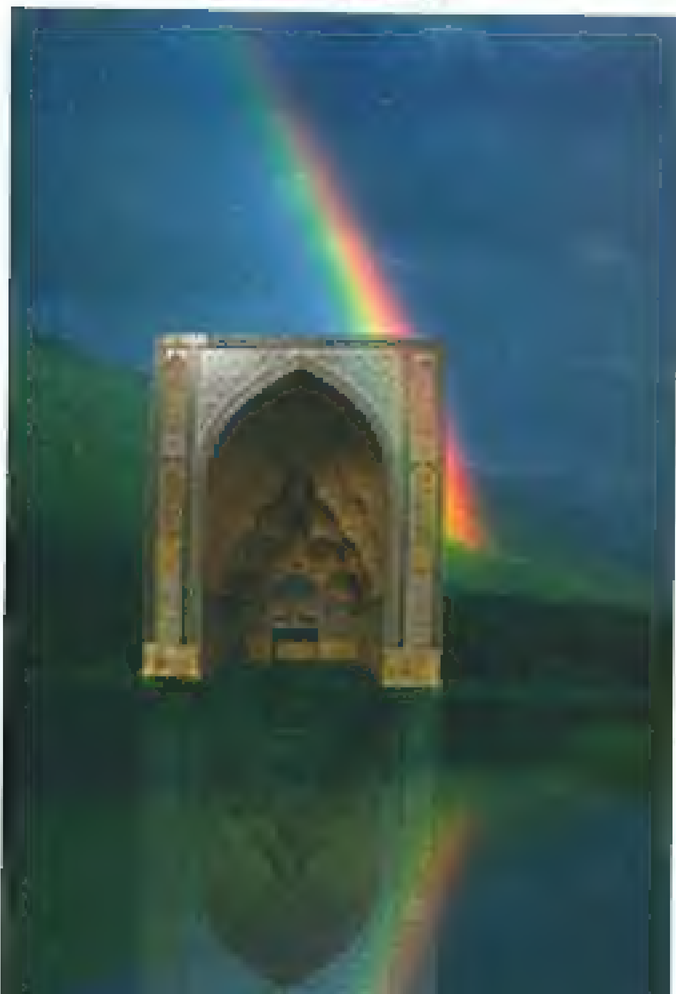
عقاید علامه محمد باقر مجلسی

تحقیق: حسین درگاهی

ترجمه: حمید رضا آژیر



بسم الله الرحمن الرحیم



عقاید

تألیف:

علامه محمد باقر مجلسی



تحقیق:
حسین درگاهی

ترجمه:
حمیدرضا آژیر

سرشناسه	: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷-۱۱۱۱ق.
عنوان قراردادی	: اعتقادات.
عنوان و نام پدیدآور	: عقاید/تالیف: محمد باقر مجلسی؛ تحقیق: حسین درگاهی؛ ترجمه: حمید رضا آژیر.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه زیتون، واحد کتاب، ۱۳۷۸.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۶ص.
شابک	: ۱۲۰۰۰ ریال: ISBN 978-964-6364-61-6 ؛ ۲۶۵۰۰ ریال (چاپ دوم).
یادداشت	: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۷ (فیپا).
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: شیعه -- عقاید.
شناسه افزوده	: درگاهی، حسین، ۱۳۳۱- ، محقق.
شناسه افزوده	: آژیر، حمید رضا، ۱۳۴۷- ، مترجم.
رده بندی کنگره	: BP۲۱۱/۵/م۳ع۷ ۱۳۷۸.
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۱۷۲.
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۶۹۴-۷۸م.

ISBN 978-964-6364-61-6

موسسه مواد و ابزار آموزشی زیتون

■ عقاید علامه محمد باقر مجلسی

■ تألیف: محمد باقر مجلسی   تحقیق: حسین درگاهی   مترجم: حمید رضا آژیر

■ روی جلد: مصطفی ندرلو

■ ناشر: زیتون — واحد کتاب

■ چاپ دوم / تابستان ۸۷

■ شمارگان ۲۰۰۰ جلد

■ لیتوگرافی: اشکان

■ چاپ: گلشتا و نظر

■ شابک: ۶-۶۱-۶۳۶۴-۹۶۴-۹۷۸

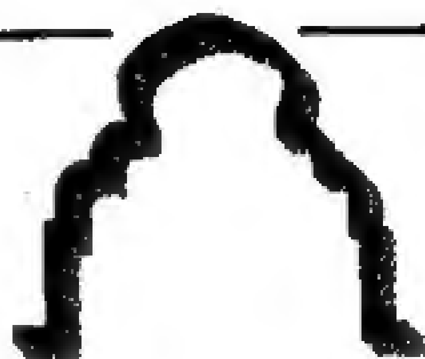
■ مرکز پخش: زیتون (موسسه مواد و ابزار آموزشی) تلفن: ۷۷۹۰۰۷۸۸

■ www.zeytoonpub.ir

قیمت ۲۶۵۰ تومان

فهرست مطالب







سخن

محقق



به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

ستایش خداوندی را که پروردگار جهانیان است، و درود خداوند بر سرور ما محمّد و خاندان پاک او، بویژه بر ذخیرهٔ خداوند در زمین، و لعن و نفرین خداوند بر همهٔ دشمنان آنان.

۱ - یکی از شیوه‌های پسندیدهٔ علما از همان سده‌های نخستین تا به امروز، این بوده است که دین و عقاید و باورهای دینی خود را، به شیوه‌های مختلف، برای عموم مردم بیان می‌کرده‌اند؛ شیوه‌هایی مانند عرضهٔ عقاید دینی‌شان به پیشگاه ائمه اطهار علیهم‌السلام، و تألیف کتابها و رساله‌های کلامی و جز اینها.

برای مثال، عبدالعظیم حسنی می‌گوید: خدمت سرورم علی بن محمّد - علیهما‌السلام - رسیدم همین که چشمش به من افتاد، فرمود: خوش آمدی ای ابوالقاسم، تو حقیقةً دوستدار ما هستی،

عرض کردم: ای زادهٔ پیامبر خدا! می‌خواهم دینم را برای شما بیان کنم که اگر مورد پسند بود تا زنده هستم بر آن پایداری ورزم. حضرت فرمود: بگو ای ابوالقاسم. عرض کردم: من معتقدم که خداوند تبارک و تعالی یکی است و همتا و مانندی ندارد....[1].

نمونهٔ دیگر، ابن ابی یعفور است. او می‌گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا اجازه می‌دهید دینم را که با آن خداوند را می‌پرستم و دینداری می‌کنم خدمت شما عرضه بدارم؟ فرمود: بگو. عرض کردم: گواهی می‌دهم که خدا و معبودی جز الله نیست، و گواهی می‌دهم که محمّد فرستادهٔ خداست و...[2].

۲ ـ علت اصلی این اقدام آنان در بیان دین و عقائد دینی‌شان ـ آن که از گفتگوی عبدالعظیم حسنی پیداست ـ این بوده است که می‌خواسته‌اند عقائد آنان از سوی اهل بیت علیهم‌السّلام و فقهای مکتب آنان تصحیح و تأیید شود. پیداست که چنین اقدامی عقلاً و شرعاً پسندیده و ضروری

---

۱ ـ کفایة الاثر: ص ۲۸۲ ـ ۲۸۳؛ و به نقل از آن در بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۴۱۲.

۲ ـ بحار: ج ۳۵، ص ۱۸۷ به نقل از تفسیر عیاشی.

است. چرا که عصمت منحصر به معصومین می‌باشد و خطا در عقیده و دین زیانی کلان در پی دارد.

دلیل دیگری هم برای این رفتار آنان وجود داشته است و آن این که چون مشاهده کردند عده‌ای افراد ره گم کرده و رهزن که بازیچهٔ دست شیاطین گشته‌اند دلهای خود را بر سر راه مسلمانان گسترده‌اند و القای شبهه می‌کنند و برقامت باطل خود جامهٔ حق می‌پوشانند، وظیفهٔ خود دیدند که مردم را بیدار کنند و اصول دین و عقاید درست و حقّه را به ایشان بیاموزند.

این عدّه با تحقیق پیگیر و پژوهش گسترده پیرامون این عقاید، بر استحکام آنها در نزد خود می‌افزایند، و این البته، اهمیت خاص خود را دارد.

۴ ـ مولی محمد باقر مجلسی ـ قدس سره ـ یکی از این علمای نیکی است که با نوشتن رساله‌ها و کتابهای فراوان و شرح و ترجمهٔ آنها، اعتقادات خویش را برای عموم مردم بیان داشته‌اند. در این جا به برخی از آثار او اشاره می‌کنیم:

۱ ـ حق الیقین (به فارسی).

۲ ـ رسالة فی الجنة و النار (به فارسی).

۳ ـ رسالة فی الرجعة (به فارسی).

۴ ـ رسالة فی الفرق بین الصفات الذاتیة و الفعلیة (به

فارسی).

۵ ـ رسالة فی البداء (به فارسی).

۶ ـ رسالة فی الجبر و التفویض (به فارسی).

۷ ـ ترجمة توحید مفضّل (به فارسی).

۸ ـ ترجمه توحید الرضا علیه السّلام (به فارسی).

۹ ـ العقائد.

علاوه بر اینها، باید از بخشهایی از کتاب بحار الانوار و مرآة العقول، مانند ابواب توحید و عدل، نیز نام برد.

۴ ـ سخنی پیرامون رسالهٔ «عقاید»:

۱ ـ ۴ ـ ویژگی مهم این رساله آن است که مؤلف آن را، پس از مطالعه و تحقیق همه جانبه در احادیث اهل بیت علیهم السّلام و پس از تألیف کتاب عظیم «بحار الانوار» به پایان برده است، و این خود، بتنهایی، برای نشان دادن اهمیت و عظمت این رساله کافی است. او خود در وصیتش چنین می‌گوید:

«من راههای نجات و رستگاری را که از برکت وجود ائمه هُدی بدانها ره یافته‌ام، در تألیفات عربی و فارسی خود، در حدّی که جویندهٔ حق و طالب یقین را کفایت کند، نشان داده‌ام. بویژه در دو رسالهٔ «العقائد» و «حق الیقین» و لاحول

و لا قوة إلّا بالله العليّ العظیم»[۱].

شایان گفتن است که این رساله ـ بنا به گفتهٔ برخی شاگردان مؤلف ـ در یک شب نوشته شده است، و به همین دلیل هم به نام «لیلیّة»[۲] خوانده شده است. وی این رساله را در اواخر محرم سال ۱۰۸۷ ق در مشهد الرضا نگاشته است[۳].

۲ ـ ۴ ـ این رساله به زبان فارسی و غیر فارسی ترجمه و بارها چاپ شده است که ما در «کتابشناسی مجلسی» از آنها یاد کرده‌ایم.

۵ ـ مؤلفان کتب تراجم و شرح حال نویسان، شرح حال مؤلف علامه ما و آثار او را در کتابهای خود آورده‌اند که در «کتابشناسی مجلسی» به تمام آنها اشاره کرده‌ایم.

۶ ـ در پایان، به معرفی نسخه‌ها و روش تحقیق و تصحیح خود در این رساله می‌پردازیم:

در تصحیح کتاب و اصلاح متن آن به نسخه‌های زیر تکیه کرده‌ایم:

---

۱ ـ کتابشناسی مجلسی.

۲ ـ بنگرید به: لؤلؤة البحرین / ۵۸، نظم اللآلی / ۳۶۷.

۳ ـ بنگرید به: الذریعة: ۲ / ۲۲۴.

د: نسخهٔ سوم از مجموعهٔ شمارهٔ ۷۳۴۰ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نگارش این نسخه، آن گونه که در پایان آن آمده، در روز جمعه ۲۲ ماه شعبان سال ۱۰۱۳ ق به پایان رسیده است که به نظر می‌رسد سهوی از جانب نسخه نویس باشد، چرا که مؤلف در سال ۱۰۳۷ متولد شده است.

ق: نسخهٔ شمارهٔ ۳۵۷ کتابخانه آستان قدس رضوی، این نسخه در سال ۱۱۹۲ ق نوشته شده است.

ش: نسخهٔ اول از مجموعهٔ شمارهٔ ۷۰ کتابخانه عمومی آیت الله نجفی مرعشی.

کث: نسخهٔ بیست و یکم از مجموعهٔ شمارهٔ ۱۸۷ کتابخانهٔ عمومی آیت الله نجفی مرعشی. تاریخ کتابت این نسخه سال ۱۱۲۵ ق است.

م: نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ علامهٔ فقید سید جلال الدین محدث ارموی. آخر این نسخه ناقص است.

ن: نسخهٔ چاپ شده به اهتمام سید باقر نجفی، مشهد، ۱۳۶۲ ش. این نسخه در سال ۱۳۲۱ ق نوشته شده است.

ح: نسخه‌ای که به ضمیمهٔ شرح باب حادی عشر، در سال ۱۳۷۰ ق، چاپ شده است.

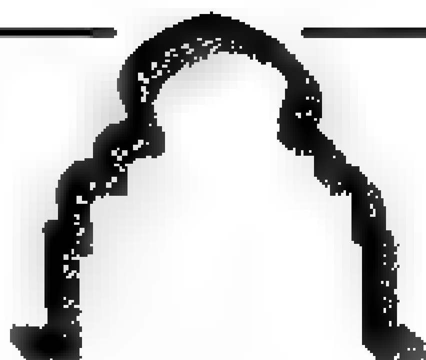
ز: نسخهٔ چاپ شده به اهتمام سید مهدی رجائی، چاپ

اول، ۱۴۰۹ ق.

تمام آنچه را که مؤلف در لابه‌لای رساله‌اش گفته است، ما با آیات قرآن و احادیث بحار الانوار و دیگر منابع حدیثی مستدل ساخته‌ایم، و کلیه روایات و سخنان حکما را که مؤلف آورده است، استخراج کرده‌ایم و در پاورقی منابع و مآخذ آنها را نشان داده‌ایم.

در پایان، از برادران عزیزی که در آماده‌سازی این اثر به من کمک رسانده‌اند، بویژه از حجة الاسلام استاد علی اکبر تلافی ـ دامت تأییداته ـ صمیمانه سپاس می‌گزارم، و با تمام وجود به تقصیر خویش معترفم و کمال و کبریاء را مخصوص ذات حق تعالی می‌دانم. او را سپاس گزارم که اوست شایسته و شایان ستایش.

حسین درگاهی



مقدّمة

مـؤلف



به نام خداوند بخشایندهٔ مهربان

سپاس و ستایش خداوند را که پیمودن راههای دین را برای ما آسان ساخت، و نشانه‌های آن را آشکار گردانید، و راههای رسیدن به یقین را برایمان روشن نمود، و بدین سان، نعمت خویش را بر ما کامل ساخت. سپاس او را که ما را به برکت وجود سرور پیامبرانش و نخبهٔ گزیدگانش بهره‌مند ساخت و در پرتو وجود او از لبهٔ پرتگاههای هلاکبار رهاییمان بخشید، و راه رسیدن به بالاترین درجات و مراتب را به ما نشان داد، و با اهل بیت پیامبرش، این گلهای سرسبد بشر و شفاعت کنندگان روز محشر، گرامیمان داشت. با انوار هدایت ایشان به دلهامان پرتو فشاند، و سینه‌های ما را گنجینهٔ اسرار محبت و دوستی آنان قرار داد. درود همیشگی خداوند بر او و اهل بیت او، و لعنت و نفرینش بر همهٔ دشمنان ایشان.

باری، این بندهٔ نیازمند به رحمت پروردگار آمرزنده‌اش، محمد باقر فرزند محمد تقی -که خداوند در روز رستخیز کارنامهٔ ایشان را به دست راستشان دهاد و در حسابرسی اعمالشان آسان گیرد- چنین گوید: یکی از کسانی که خداوند او را به جستجوی راههای حق و رستگاری هدایت فرموده ترس از رستاخیز را در دل او افکنده است، از من تقاضا کرد تا راه نجات در این زمانه را که خداوند تعالی مرا به آن رهنمون شده است برای او توضیح دهم؛ زمانه‌ای که در آن راهها بر مردم مشتبه شده، جاده‌ها را ظلمت و تاریکی فرا گرفته. شیطان بر دوستان خود مستولی گشته آنها را به مهلکه‌ها می‌کشاند. او و دار و دسته‌هایش از جن و انس دامها و کمندهایشان را از چپ و راست بر سر راه پویندگان راه خدا افکنده‌اند، و بدعت و گمراهی را در نظرشان حق جلوه می‌دهند.

از این رو، وظیفهٔ خود دیدم که راههای حق و رستگاری را با ارائه دلایل آشکار و براهین روشن، برای او توضیح دهم؛ هر چند از بدعتگذاران و سرکشان فرعون صفت بیمناکم.

برادران من! بدانید از هیچ گونه ارشاد و نصیحتی در حق شما کوتاهی نمی‌کنم، و در بیان آنچه از حق که برای من روشن و آشکار شده است، برای شما دریغ نمی‌ورزم. هرچند جماعتی

را خوش نیاید، و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌هراسم.

برادران من! به چپ و راست نروید، و یقین بدانید که خداوند بزرگ پیامبرش محمّد ـ صلّی الله علیه و آله ـ و اهل بیت او ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ را گرامی داشته و آنان را بر تمامی آفریدگانش برتری بخشیده[1]، ایشان را کانهای رحمت و

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین ـ علیهم السلام ـ روایت کرده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: خداوند عزوجل هیچ موجودی نیافرید که نزد او برتر و گرامیتر از من باشد. علی (ع) فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا، آیا شما برتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خداوند تبارك و تعالی پیامبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرّبش برتری داد، و مرا بر همهٔ پیامبران و رسولان برتری داده، و بعد از من تو ـ ای علی ـ و امامان پس از تو برترند... (بحار: ج ۲۶ / ص ۳۳۵).

علامهٔ مجلسی ـ قدس سرّه ـ می‌نویسد: اخباری که در این باره وارد شده از شمار فزون است... و در ابواب مختلف، بویژه باب صفات الانبیاء و اصنافهم ـ علیهم‌السلام ـ، باب انّهم، علیهم‌السلام، کلمة الله، باب بدوانوارهم، باب انّهم اعلم من الانبیاء، و ابواب فضائل امیرالمؤمنین و فاطمه، صلوات الله علیهما، به صورت پراکنده آمده‌اند و عمدهٔ امامیه به

ادامه در صفحهٔ بعد

دانش و حکمت خویش قرار داد[1]. مقصود از ایجاد جهان هستی، تنها ایشان هستند[2]. و آن شفاعت بزرگ و مقام

آنها اعتقاد دارند و تنها افراد بی اطلاع از اخبار از پذیرش این موضوع سرباز می‌زنند (بحار: ۲۶/۲۹۷ ـ ۲۹۸).

برای آگاهی از بخشی از روایات در این باب نگاه کنید به: بحار: ۹/۳۰۹، ج ۳/۴ و ۳۱، ج ۲۷/۲۶۱، ج ۱۶/۳۲۷ و ۳۶۶، ج ۲۲/۲۸۲؛ ینابیع المودّة، ۲۴۴؛ اثبات الهداة: ۲/۲۸۰

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ زیارت جامعه را، با ذکر سند، از امام هادی علیه السلام روایت کرده است.

در این زیارت آمده است: درود بر شما ای اهل بیت نبوت، و جایگاه رسالت، و محل آمد و شد فرشتگان، و فرودگاه وحی، و کان رحمت، و گنجینه‌های دانش، و اوج بردباری...

درود بر جایگاههای شناخت خدا، و خانه‌های برکت خدا، و کانهای حکمت خدا... (بحار ۱۰۲/۱۲۷ به نقل از العیون). مضمون این مطلب در این کتابها نیز آمده است: بحار: ۲۷/۱۸۱ ـ ۱۸۲ و ۱۱۵، ۲۳/۵۵، ۲۶/۳۰۹؛ تحف العقول: ۵۱۸.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین ـ علیهم‌السلام ـ روایت کرده است که: رسول خدا (ص) فرمود... ای علی، اگر ما نبودیم، نه آدم خلق می‌شد نه حوّا، نه بهشت و نه دوزخ، نه آسمان و نه زمین (بحار: ۲۶/۳۳۵).

ادامه در صفحهٔ بعد

پسندیده خاص ایشان است[1]. معنای شفاعت بزرگ این است

در حدیث قدسی آمده است: ای احمد! اگر تو نبودی، افلاک را نمی‌آفریدم، و اگر علی نبود تو را نمی‌آفریدم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن را نمی‌آفریدم (الجنة العاصمة، ۱۴۸؛ مجمع النورین، ۱۴). به همین مضمون، احادیثی دیگر در بحار: ۲۷/۱۵، ۱۹۸/۵۷، ۳۰۲/۳۶ و ۳۳۷، ۸۱/۳۸، ۱۲/۱۵، ۱۷۲/۱۱، ۲۲۰/۲۶ وارد شده است.

۱ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «باشد که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده برانگیزد» (اسراء/۷۹). روایت شده که مقصود از مقام پسندیده همان شفاعت است. (بحار ۴۸/۸ ـ ۴۹).

قمی با سند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که گفت رسول خدا (ص) فرمود: آن‌گاه که به آن مقام پسندیده برگزیده شوم در حق پدرم، مادرم، عمویم، و برادری که در جاهلیت داشته‌ام شفاعت می‌کنم و شفاعتم پذیرفته خواهد شد (بحار: ۳۶/۸)

صدوق، مسنداً، از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود: ما شفاعت می‌کنیم (بحار: ۳۴/۸) او همچنین، با ذکر سند، زیارت جامعه را از حضرت هادی (ع) روایت می‌کند که در آن آمده است: شمایید آن راه بزرگتر، و صراط استوارتر، و گواهان در سرای فانی، و شفاعتگران در سرای باقی (بحار: ۱۲۹/۱۰۲ به نقل از العیون).

احادیث دیگری به همین مضمون در بحار: ۲۹/۸، باب الشفاعة؛ ۲۱۸/۹۶، ۲۵۸/۲۴ و ۲۷۳، ج ۶۸/۶۰؛ الغدیر، ۲۴/۸ و ۲۵؛ نور الثقلین ۲۰۷/۳، ۲۰۸.

که ائمه علیهم‌السلام واسطه‌های فیض خدای تعالی در این عالم و نیز در عالم دیگر هستند، زیرا که این بزرگواران پذیرای فیضهای الهی و رحمتهای قدسی می‌باشند و به طفیل وجود ایشان است که رحمت خداوند بر سایر موجودات افاضه می‌شود(۱).

۱ ـ مفید ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما سبب (و ریسمان) میان شما و خداوند عزوجل هستیم. (بحار: ۲۳/۱۰۱).

صفّار ـ قدس سرّه ـ نیز با ذکر سند از امام باقر ـ علیه السلام ـ روایت کرده که فرمود: به واسطهٔ ماست که خداوند عبادت شده، و به واسطهٔ ماست که خداوند شناخته شده، و به واسطهٔ ماست که خداوند به یگانگی شناخته و پرستیده شده است، و محمّد حجاب خداست. (بحار: ۲۳/۱۰۲).

صدوق ـ قدس سرّه ـ نیز به سند خود از حضرت رضا از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین ـ علیهم السلام ـ از رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ روایت کرده است که فرمود: جبرئیل از قول خداوند عزوجل به من خبر داد که فرمود: علی بن ابی طالب حجت من بر آفریدگانم و فرمانروا (یا داور) دین من است. از پشت او امامانی را بیرون خواهم آورد که فرمان مرا به پا می‌دارند و به راه من فرامی‌خوانند. به واسطهٔ آنان

ادامه در صفحهٔ بعد

این است حکمت لزوم صلوات و درود فرستادن بر آنان و متوسل شدن به ایشان در هر نیاز و حاجتی؛ چرا که صلوات بر پیشوایان معصوم به پیشگاه خداوند پذیرفته می‌شود، چون از یک طرف، مبدأ (یعنی خداوند) فیاض است، و از طرف دیگر، محلّ (یعنی امامان معصوم) قابلیت پذیرش فیض را دارا هستند، و به برکت وجود آنان فیض الهی به دعا کننده و بلکه بر همهٔ خلق می‌رسد[1].

بلا را از بندگانم دور می‌کنم، و به خاطر آنان از رحمت خود فرو می‌فرستم (عیون: ۲/۵۹).

در زیارت جامعه نیز آمده است: شما روشنایی (راه) جویان هستید و راهنمایان نیکان و حجتهای خداوند جبار. خداوند به شما آغاز کرده و به شما ختم می‌کند؛ به برکت وجود شما باران می‌فرستد، و به واسطهٔ شما آسمان را نگهداشته که به زمین نیفتد مگر به اذن او، و به واسطهٔ شما غم را بزداید و سختی را بگشاید. (بحار، ۱۰۲/۱۳۱ به نقل از عیون). حدیث دیگری به این مضمون در بحار، ۸۸/۲، ۲۳/۹۹، ۲۵/۲۳ آمده است.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که آن بزرگوار در حدیثی فرمود: خداوند ـ جلّ جلاله ـ به جبرئیل ـ علیه السلام ـ وحی فرمود که: ... بر من فرض است که هر بنده‌ای به حقّ محمّد ـ صلّی الله علیه و آله ـ و خاندان او از من مسألت کند تمام

ادامه در صفحهٔ بعد

برای تقریب ذهنی مطلب، نمونه‌ای می‌آورم. مثلاً، هرگاه یک نفر کُرد یا بادیه‌نشین نادان که شایستگی احترام و اکرام را نداشته باشد به بارگاه پادشاهی رود و پادشاه دستور دهد برای

گناهانی را که میان من و اوست بیامرزم (بحار، ۹۴/۱ به نقل از خصال و امالی).

مفید ـ قدس سره ـ با ذکر سند از امام باقر ـ علیه السلام ـ روایت کرده که آن حضرت در حدیثی فرمود: ای جابر، اگر می‌خواهی خدا دعایت را اجابت کند، او را به نامهای ائمه بخوان؛ زیرا محبوبترین نامها در نزد خداوند عزوجل نامهای ایشان است. (بحار ۹۴/۲۱ به نقل از اختصاص)

برخی از اهل سنت با ذکر سند از علی ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند که فرمود: هیچ دعایی به درگاه خدا نمی‌رسد مگر آن گاه که بر محمد و آل محمد درود فرستاده شود. (بحار، ۲۷/۲۶۰ به نقل از مستدرک).

طبرسی، به گونهٔ مرسل، از هشام بن سالم از حضرت صادق ـ علیه السلام ـ روایت کرده است که فرمود: دعا به اجابت نرسد مگر آن گاه که بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود. (بحار ۹۳/۳۱۶ به نقل از مکارم الاخلاق).

از علی ـ علیه‌السلام ـ نقل است که فرمود: با شهادت دادن است که به بهشت می‌روید، و با صلوات فرستادن به رحمت دست می‌یابید؛ پس بر پیامبر خود زیاد صلوات بفرستید. (تحف العقول: ۴۹) روایات دیگری به این مضمون در بحار: ۲۷/۲۵۷ ـ ۲۶۰، ۹۴/۱ ـ ۷۲ وارد شده است

او سفره‌ای رنگارنگ بگسترند و با انواع غذاها پذیرایی ش کنند، افراد خردمند او را به کم خردی و سفاهت نسبت خواهند داد، اما اگر همین سفره را برای یکی از مقربان درگاه خود یا یکی از وزیران یا امرای لشکرش بیندازد و آن فرد کُرد یا عرب بادیه‌نشین بر سر سفره حاضر شود و از آن غذاها بخورد در این صورت کسی خرده نخواهد گرفت. حتی اگر هزاران نفر مانند آن کُرد و بادیه‌نشین بر سر آن سفره بنشیند و غذا بخورند از کرم و سخاوت آن سلطان به شمار می‌آید، و بسا که منع آنان کاری ناپسند و زشت شمرده شود.

نیز، از آن جا که ما از پیشگاه قدس خداوند و حریم ملکوت او در نهایت دوری هستیم و به ساحت عزّت و جبروت او مرتبط نیستیم، باید میان ما و پروردگارمان سفیران و حاجبانی باشند که از یک سو جنبه‌های قدسی دارند و از دیگر سو حالات و خصوصیات بشری تا به واسطه جهات قدسی خود با خداوند والا پیوند یابند و احکام و فرامین را از او بگیرند، و با جهات بشری خویش مناسبتی با خلق داشته باشند و آنچه را از پروردگارشان دریافت کرده‌اند به آنان برسانند.

از همین روست که خداوند بزرگ سفیران و پیامبران را از کسانی انتخاب کرد که در ظاهر از جنس بشر هستند و در باطن،

یعنی از نگاه اخلاق و رفتار و نفوس و قابلیتها، با بشرهای عادی متفاوتند[۱]. چه، آنان افرادی قدسی و روحانی هستند و

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سره ـ با سند خود از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: زندیقی که نزد امام صادق ـ علیه السلام ـ آمده بود از آن حضرت پرسید: پیامبران و رسولان را از چه راه ثابت می‌کنی؟ حضرت فرمود: چون ثابت کردیم که ما را آفریننده و سازنده‌ای است که از ما و همهٔ آفریدگان برتر است، و آن سازنده حکیمی است که روا نباشد خلقش او را ببینند و لمس کنند و بی واسطه با یکدیگر برخورد و مباحثه و محاجّه کنند، ثابت می‌شود که باید او را در میان آفریدگانش سفیرانی باشد تا آنان را به مصالح و منافعشان و به عواملی که موجب بقای آنان و بی‌اعتنایی به آن عوامل مایهٔ نابودیشان می‌شود راهنمایی کنند. پس، وجود امر و نهی کنندگان و بیان کنندگان از طرف خدای حکیم دانا در میان خلقش ثابت گشت. و ایشان همان پیمبران و برگزیدگان خلق او هستند، حکیمانی هستند که به حکمت تربیت شده و با حکمت برانگیخته شده‌اند و با آن که به لحاظ خلقت و هیأت بدنی همانند مردم (عادی) هستند اما در احوال و اخلاق همانندی ندارند. از جانب خدای حکیم دانا به حکمت و دلایل و براهین و شواهد، مانند زنده کردن مردگان و شفا دادن کور مادرزاد و افراد مبتلا به پیسی، تأیید گشته‌اند، تا زمین خدا از حجتی که نشانه‌ای بر صدق گفتار او و لزوم عدالتش دارد خالی نباشد (بحار، ۱۱ / ۲۹ به نقل از توحید، علل و احتجاج)

ادامه در صفحهٔ بعد

می‌گوید: «إنّما أنا بشر مثلکم»[1] تا امت آنان با ایشان احساس بیگانگی نکنند و با آنها دمخور و مأنوس شوند؛ چون از جنس و شکل آنان می‌باشد. خداوند متعال در اشاره به همین نکته فرموده است: «وَ لَوْ جَعَلْناه ملکاً لَجَعَلناه رجلاً و لَلَبِسْنا عَلَیْهِم ما یَلْبِسُونَ»[2]

خبر مشهوری[3] را که دربارهٔ عقل آمده است می‌توان به وجود پیامبر اکرم (ص) تفسیر کرد، بدین مفهوم که مراد از عقل (در این خبر) نفس پیامبر (ص) است، و مقصود از امر

به همین مضمون، روایات دیگری نیز در بحار، ۱۱/ ۳۷، ۴۰ و ۱۰/ ۱۶۴، ۱۹۹ آمده است.

۱ ـ کهف / ۱۱۰؛ بگو من هم بشری مانند شما هستم.

۲ ـ انعام / ۹؛ و اگر او را فرشته‌ای قرار می‌دادیم حتماً وی را به صورت مردی در می‌آوردیم و او را همچنان بر آنان مشتبه می‌ساختیم.

۳ ـ مقصود روایتی است که برخی به سند خود از حضرت باقر و صادق ـ علیهما السلام ـ روایت کرده است که فرمودند: چون خداوند عقل را آفرید، به او فرمود: برگرد، او برگشت. سپس فرمود: رو کن، و او رو کرد. آن‌گاه فرمود: به عزّت و جلالم سوگند که مخلوقی نیکوتر از تو نیافریده‌ام؛ همانا امر و نهی و پاداش و کیفرم فقط متوجه توست. (بحار ۱/ ۹۶ به نقل از محاسن). قریب به همین مضمون در بحار ۱/ ۹۶، ۹۷ آمده است.

کردن آن به اقبال و رویکرد، دعوت کردن آن به مراتب فصل و کمال و قرب و وصال، و مراد از امر به ادبار و پشت کردن این است که پس از رسیدنش به اوج مراتب کمال، از آن مرتبه فرود آید و به امر تکمیل خلق و رساندن آنان به مراتب کمال روی آورد.

آیهٔ شریفه «قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً»[1] می تواند اشاره به همین مطلب باشد؛ یعنی این که انزال رسول کنایه از تنزل و فرود آمدن آن حضرت از آن مقام و درجهٔ نهایی که هیچ فرشتهٔ مقرب و پیامبر مرسلی توان رسیدن به آن درجه را ندارد، و نیز معاشرت و همنشینی با خلق و هدایت آنان است.

در افاضهٔ دیگر فیوضات و کمالات نیز، ایشان واسطهٔ میان پروردگارشان و سایر موجودات هستند. هر فیض و هر جودی ابتدا به آنان می‌رسد و آن گاه میان دیگر خلایق تقسیم می‌گردد؛ بنابراین، صلوات فرستادن بر آنان مایهٔ جلب رحمت از معدن آن و فیوضات از تقسیم کننده آنهاست تا درمیان سایر

1 ـ طلاق / ۱۰؛ راستی که خدا پندکاری و رسولی به سوی شما فرستاده است.

مردمان پخش شود[۱].

از این که بگذریم، باید دانست چون خداوند تعالی پیامبرش، صلّی الله علیه و آله، را به مرتبه کمال رسانید، فرمود: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»[۲]. پس، بنابراین فرمودهٔ صریح خداوند، بر ماست که در اصول و فروع دین خود و در امور معاش و معاد خویش و به طور کلی در همهٔ امور خود از پیامبر (ص) تبعیت و پیروی کنیم.

آن حضرت، حکمتها و معارف و احکام و آثار خود و آنچه از آیات قرآنی و معجزات ربانی را که خداوند بر او نازل فرموده است، به اهل بیت خویش سپرد[۳]، و بنابه روایتی که

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند از حضرت صادق ـ علیه السلام ـ روایت کرده که فرمود: درود فرستادن خدای عزوجل همان رحمت اوست. (بحار: ۹۴/ ۵۵ به نقل از معانی الاخبار).

۲ ـ حشر / ۷؛ آنچه را رسول برای شما آورده است بگیرید و از آنچه برتان داشته است باز ایستید.

۳ ـ صفّار با ذکر سند از حضرت باقر ـ علیه السلام ـ روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ـ صلّی الله علیه و آله ـ هنگامی که در بستر بیماریی که به فوت آن حضرت انجامید قرار داشت علی ـ علیه السلام ـ را صدا زد و فرمود: ای علی، نزدیک من آی تا اسراری را که خداوند به من

ادامه در صفحهٔ بعد

پیاپی نقل شده است فرموده: «انّی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»[1]. از اخباری که به طریق مستفیض رسیده، پیداست که دانش قرآنی نزد اهل بیت

سپرده به تو بسپارم و آنچه را خداوند به من امانت داده به تو امانت دهم.

رسول خدا (ص) این کار را با علی (ع) کرد، و علی همان کار را با حسن (ع) و حسن با حسین (ع) و حسین (ع) با پدر من (ع) و پدرم هم با من. (بحار: ۲/۱۷۴ به نقل از بصائر الدرجات).

در بحار ۲۶/۱۵۹ - ۱۷۹، باب أنّ عندهم جمیع علوم الملائکة و الانبیاء و أنّهم أُعطوا ما اعطاه الله الانبیاء علیهم السلام، و ص ۱۸۰ - ۱۸۹، باب آخر فی ان عندهم - صلوات الله علیهم - کتب الانبیاء علیهم السلام، و ص ۲۰۱ - ۲۲۲، باب ما عندهم من سلاح رسول الله - صلّی الله علیه و آله - و آثاره و آثار الانبیاء صلوات الله علیهم، و ج ۴۰/۱۲۷، ۲۰۰، ۲۱۳ احادیثی به همین مضمون آمده است.

۱ - نگاه کنید به بحار: ۲۳/۱۰۶ - ۱۶۲. این حدیث به طرق مختلف و با عبارتهای گوناگون روایت شده که مؤلف - قدس سره - همهٔ آنها را گرد آورده است. علاوه بر او، دیگر علمای عامه و خاصه نیز به جمع آوری طرق و عبارتهای مختلف آن پرداخته‌اند. از جمله علامهٔ بحرانی در غایة المرام: ۲۱۱ - ۲۳۴؛ سید میر حامد حسینی هندی در عبقات الانوار، جلد حدیث الثقلین، سید علی میلانی در خلاصة عبقات الانوار، جلد حدیث الثقلین، و سید محمد باقر ابطحی در جامع الاخبار و الآثار، کتاب القرآن، ۵۷ - ۶۱ و ۹۴ - ۱۲۶.

پیامبر (ص) است[۱]، و خبر متواتر پیشگفته نیز بر همین نکته دلالت دارد.

از طرف دیگر، آن بزرگواران اخبار و روایات خود را برای ما باقی گذاشته‌اند؛ پس، وظیفه ما در این روزگار آن است که به اخبار این بزرگواران چنگ در زنیم و در آنچه از ایشان به ما رسیده است بیندیشیم[۲]. اما بسیاری از مردم زمانهٔ ما آثار و اخبار اهل بیت پیامبرشان را رها کرده‌اند و راه آراء و اندیشه‌های خویش را در پیش گرفته‌اند. برخی از آنان مسلک حکمای گمراه و گمراه کننده را پیموده‌اند[۳]. نه به پیامبری

---

۱ ـ نگاه کنید به بحار: ۱۸۸/۲۳ ـ ۲۰۵، باب أنهم علیهم السلام اهل علم القرآن و الذین اوتوه و المنذرون به و الراسخون فی العلم، و ج ۱۳۰/۱۷، ج ۷۸/۹۲ ـ ۱۰۶، باب انّ القرآن ظهراً و بطناً و ان علم کل شئ فی القرآن و انّ علم ذلک کلّه عند الائمة علیهم السلام.

۲ ـ صفّار، مسنداً، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما خاندانی هستیم که از علم خدا آموخته‌ایم، و از حکم او گرفته‌ایم، و از سخن راستگو شنیده‌ایم؛ پس اگر از ما پیروی کنید هدایت می‌شوید. (بحار، ۹۴/۱ به نقل از بصائر الدرجات)

به همین مضمون احادیثی در بحار: ۸۱/۲، باب... و وجوب التمسک بعروة اتباعهم علیهم السلام آمده است.

۳ ـ مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعة/ ۵۹۲ چنین

اعتقاد دارند و نه به کتابی ایمان. به خردهای تباه و اندیشه‌های بی اساس خویش تکیه کرده‌اند و حکما و فلاسفه را پیشوا و رهبر خود قرار داده‌اند. ایشان سخنان صریح و صمیمی را که از امامان هدایتگر رسیده است و خلاف عقاید و مذهب حکماست تأویل و توجیه می‌کنند، در حالی که می‌دانند دلایل و شبهاتشان گمان و وهمی بیش نیست و اندیشه هایشان چونان تار عنکبوت سست و بی‌بنیاد است، و می‌بیند که در میان آنان چقدر اندیشه‌ها و افکاری ناسازوار و متضاد وجود دارد[1].

می‌گوید: از سید مرتضی رازی به سندش از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که آن حضرت به ابوهاشم جعفری فرمود: ای ابا هاشم، روزگاری بر مردم خواهد آمد که .. عالمان آنان بدترین خلق خدا در روی زمین هستند؛ زیرا به فلسفه و تصوف روی می‌آورند..

مضمون این حدیث در بحار: ۳/۷۵ نیز آمده است

۱ - امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: و دیگری شخصی است که خود را دانشمند می‌نامد اما از دانش در او نشانی نیست، سکه مشتی جهالت و گمراهی را از جاهلان و گمراهان فراگرفته است، و دامهایی از فریب و دروغ بر سر راه مردم پهن کرده است. کتاب خدا را بر اساس آرای خود تفسیر می‌کند، و حق را بر محور هواهای نفسانی‌اش می‌چرخاند، مردم را از خوف و خطرات قیامت ایمن می‌گرداند و گناهان

ادامه در صفحهٔ بعد

برخی مشائی‌اند، و شماری دیگر اشراقی[1]، به ندرت پیش می‌آید رأی یکی از این دو طایفه با رأی طایفه دیگر سازگار باشد. پناه به خدا از این که مردم در اصول عقاید به خرده‌های

بزرگ را کوچک جلوه می‌دهد. می‌گوید: در امور شبهه ناک توقف می‌کنم حال آن که خود در شبهات افتاده است. می‌گوید: از بدعتها کناره می‌گیرم حال آن که با بدعتها دمساز است. ظاهرش به انسان می‌ماند اما دلش دل حیوان است. نه راه هدایت را می‌شناسد تا آن را بپوید، و نه کجراهه را می‌شناسد تا از آن باز دارد. چنین کسی مرده‌ای است در میان زندگان. پس به کجا می‌روید؟! و کی بازگردانده می‌شوید؟! علایم سرپاست و نشانه‌ها آشکار و چراغ راهنما برافراشته! (بحار: ۲/ ۵۷ به نقل از نهج البلاغة).

۱ - سبزواری - قدس سره - می‌گوید: «عهده‌داران شناخت حقایق چهار گروهند؛ چون یا صرفاً از طریق اندیشیدن به حقایق می‌رسند، یا فقط از راه تصفیه نفس و زدودن آن از رذایل و آراستنش به فضایل، یا از طریق جمع میان این دو روش. کسانی که از طریق جمع میان این دو روش به حقایق رسیده‌اند همان اشراقیون هستند، و کسانی که از طریق تصفیه نفس می‌کنند همان صوفیه می‌باشند. و کسانی که فقط به فکر و اندیشه تکیه می‌کنند، یا سعی می‌کنند اندیشه شان با افکار دینی سازگار باشد که اینان همان متکلمان هستند، و یا بدون قید و بند تحقیق و پژوهش می‌کنند که اینان همان مشائیان هستند.(شرح منظومه: ٦٨)

خویش تکیه کنند و در نتیجه، به وادی سرگردانی در افتند و در چراگاههای جهل و نادانی سرگشته بمانند[1].

شگفتا! اینان چگونه به خود جرأت می‌دهند، به خاطر حسن ظنی که به یک نفر یونانی کافر بی‌اعتقاد به هیچ دین و مذهبی دارند، متون آشکاری را که از اهل بیت عصمت و طهارت رسیده است تأویل و توجیه کنند.

جماعتی از مردم روزگار ما هم هستند که بدعتها[2] را دین

---

۱ ـ قمی ـ قدّس سرّه ـ با ذکر سند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر گاه سخن به خدا انجامید، از دامهٔ آن خودداری کنید و در مسائل پایین‌تر از عرش سخن بگویید، و در مطالب فراسوی عرش گفتگو نکنید؛ زیرا گروهی دربارهٔ مسائل فراسوی عرش سخن گفتند و دچار پریشانی عقل شدند به طوری که اگر کسی از جلو آنها را صدا می‌زد از پشت سر جوابش را می‌دادند، و اگر از پشت سرشان صدا می‌زد از رو به رو جوابش را می‌دادند (بحار ۲۵۹/۳ به نقل از تفسیر قمی).

اخبار دیگری به همین مضمون در بحار: ۲۵۷/۳ ـ ۲۶۷، باب النهی عن التفکّر فی ذات الله و الخوض فی مسائل التوحید، ح ۴ ۲۹۴، ۳۰۱، ۲۸۹، ۲۲۱، ۲۲۲ آمده است.

۲ ـ بدعت به معنای نو آوری در دین و افزودن مطالبی در آن است

ادامه در صفحهٔ بعد

و آیین خود ساخته‌اند و از طریق آنها به عبادت خدا می‌پردازند و این دین را «تصوف» نامیده‌اند. ایشان رهبانیت را پیشه خویش ساخته‌اند در حالی که پیامبر ما (ص) از رهبانیت نهی فرموده[1]، و بر عکس، به ازدواج، معاشرت با خلق، حضور در جامعه، شرکت در مجالس مؤمنان، هدایت و ارشاد یکدیگر،

که در کتاب و سنت اصل و پایه‌ای ندارد. علت آن که به این گونه چیزها بدعت گفته‌اند آن است که گوینده‌اش آنها را از پیش خودش ابداع کرده است. (مجمع البحرین، مادهٔ «بدع»).

۱ ـ خداوند متعال فرموده است: «و رهبانیتی را که از پیش خود در آوردند ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند». (حدید / ۲۷).

صدوق ـ قدس سرّه ـ به سند خود از انس روایت کرده است که گفت: فرزندی از عثمان بن مظعون ـ رضی الله عنه ـ درگذشت و عثمان از مرگ او سخت اندوهگین شد تا جایی که در گوشه‌ای از خانهٔ خود مسجدی درست کرد و در آن به عبادت نشست، این خبر به رسول خدا (ص) رسید. حضرت به او فرمود: ای عثمان! خداوند تبارک و تعالی رهبانیت را بر ما مقرر نکرده است. رهبانیت امت من، در حقیقت، جهاد در راه خداست. (بحار: ۱۱۴/۷۰ به نقل از امالی).

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۱۱۳/۷۰، باب النهی عن الرهبانیة؛ ج ۲۷۷/۱۴؛ ج ۱۴۶/۸۷ آمده است.

آموختن احکام خداوند و آموزش دادن آنها، عیادت از بیماران، شرکت در تشییع جنازه‌ها، دیدار و ملاقات مؤمنان، تلاش در جهت رفع نیازمندیهای آنان، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی، و نشر و ترویج احکام و فرامین خداوند دستور داده است[1]. حال آن که رهبانیتی که این جماعت بدعت نهاده‌اند مستلزم فرو گذاشتن همه این واجبات و مستحبات است[2]. وانگهی، در این رهبانیت، عباداتی را هم از پیش خود ساخته و پرداخته‌اند، از جمله:

- ذکر خفی: که به گونه‌ای خاص و به شکلی مخصوص صورت می‌گیرد و درباره آن نه نصّی وارد شده نه خبری، چنان

---

۱ - قمی - قدس سره - با ذکر سند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند... رسول خدا (ص) فرمود: چه شده است که بعضیها چیزهای حلال را بر خود حرام می‌سازند؟! بدانید که من (که رسول خدا هستم) شبها می‌خوابم، نزدیکی می‌کنم، روزها غذا می‌خورم، پس هر که از سنّت و روش من روی گرداند از من نیست. (بحار: ۱۱۶/۷۰ به نقل از تفسیر قمی).

احادیثی به مضمون آنچه مؤلف ذکر کرد، در بحار، ج ۷۴، ۷۵، ۱۰۳، ۱۰۴ آمده است، واین جا جای تفصیل و اطاله کلام نیست

۲ - امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ بدعتی نهاده نشد مگر این که به سبب آن سنّتی ترک گشت (بحار: ۲۶۴/۲ به نقل از نهج البلاغه)

که نه در کتابی پیدا می‌شود و نه در روایتی. بدون تردید، بدعت و حرام است. رسول خدا (ص) فرموده است: «هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی و ضلالتی ره به سوی آتش می‌برد»[1].

- ذکر جلی که در ضمن آن اشعاری را با آواز می‌خوانند و مانند درازگوش نعره می‌کشند، و با سوت کشیدن و کف زدن به عبارت می‌پردازند[2]، و معتقدند که تنها راه عبادت خداوند

---

۱ - کافی ۵٦/۱ از حضرت باقر و صادق علیهما السلام. در همین کتاب، ج ۵۷/۱، از حضرت صادق (ع) آمده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهیی در آتش است.

۲ - شیخ بهاءالدین محمد عاملی - قدّس سرّه - در کتاب کشکول روایت کرده است که: پیامبر (ص) فرمود: قیامت در میان امت من بر پا نشود تا آن که گروهی از امتم سر بردارند که نامشان صوفیه است. ایشان از من نیستند. ایشان یهود امت من هستند. حلقه‌های ذکر بر پا می‌کنند، و با صدای بلند ذکر می‌گویند. به خیال خودشان در راه نیکوکاران هستند مگر هتر از کفّارند. ایشان اهل دوزخند. مانند خر عرعر می‌کنند (الاثنا عشریه / ۳۳).

عالم بزرگوار و جلیل القدر ملا احمد اردبیلی - قدّس الله روحه - در کتاب حدیقة الشیعه می‌گوید: شیخ مفید - رضی الله عنه - از محمدبن

ادامه در صفحهٔ بعد

تبارک و تعالی همین دو نوع بدعت است. آنان همهٔ مستحبات و نوافل را فرو می‌گذارند و از نمازهای واجب به همین بسنده می‌کنند که مانند کلاغ به زمین نوک بزنند، و اگر از ترس علما نبود همان مقدار را هم ترک می‌کردند و نماز را بکلی کنار می‌نهادند.

این جماعت ـ که خدایشان لعنت کناد ـ به همین بدعتها اکتفا نمی‌کنند، بلکه اصول دین را بازگونه می‌سازند و دم از وحدت وجود می‌زنند[1]، که آنچه هم اینک در این زمینه، از

حبیب بن ابی خطاب نقل کرد که گفت: با هادی علی بن محمد علیهما‌السلام در مسجد النبی (ص) بودم که گروهی از یاران آن حضرت، از جمله ابوهاشم جعفری که مردی سخنور بود و نزد امام علیه السلام منزلتی داشت، نزد او آمدند. پس گروهی از صوفیان وارد مسجد شدند و در گوشه‌ای دور هم نشستند و شروع به گفتن ذکر لا اله إلّا‌الله کردند، حضرت فرمود: به این فریبکارها توجهی نکنید؛ چه، اینها جانشینان شیطان و ویران کنندگان پایه‌های دین هستند... ابزارشان پایکوبی و کف زدن است، و اذکارشان ترنّم و آواز خوانی. از این جماعت کسی جز افراد نادان پیروی نمی‌کند. (الاثنا عشریه / ۲۸)

۱ ـ عبدالرحمن جامی می‌نویسد: هیچ چیز جز خدا حقیقت ندارد. خالق و مخلوق یکی هستند. و حقیقت خالق است، و مخلوق سایه و

ادامه در صفحهٔ بعد

مشایخ آنان شنیده می‌شود کفر به خداوند بزرگ است[1]. ایشان

پرتوی از خلق می‌باشند.

ما عدم‌هاییم هستیها نما	تو وجود مطلق فانی نما
چو ممکن گرد امکان برفشاند	بجز واجب اگر چیزی نماند

آب نابسته بی رنگ و بی صورت است و چون بسته شد گاه صورت یخ و گاه کسوت برف و ژاله در پوشد. نظر کن که یخ و برف و ژاله همان آب بسیط بی رنگ است یا نه؟! و چون بگذرد همان آب خواهی نامید یا چیزی دیگر؟! (نفحات الانس: ص ۱۰۳)

۱ ـ سید محمد کاظم یزدی ـ قدس سرّه ـ می‌گوید: صوفیان قائل به وحدت وجود، اگر ملزم به احکام اسلام باشند، اقوی این است که نجس نیستند مگر این که معلوم شود به مفاسد لازمهٔ مذاهبشان پایبندند (عروة الوثقی: ۱/ ۶۸)

مرحوم آیت الله حکیم ـ قدس سرّه ـ می‌گوید: اما صوفیان قائل به وحدت وجود؛ عده‌ای از جمله سبزواری در تعلیقهٔ خود بر اسفار از آنها یاد کرده‌اند، سبزواری می‌نویسد: قائل به توحید یا معتقد به کثرت وجود و موجود است و در عین حال کلمهٔ توحید را به زبان می‌آورد و اجمالاً هم به آن اعتقاد دارد بیشتر مردم از این دسته‌اند. یا قائل به وحدت وجود و موجود، هر دو، می‌باشد که این مذهب برخی صوفیان است. یا قائل به وحدت وجود و کثرت موجود است که عقیده به ذوقهای متألهین نسبت داده می‌شود. عکس این (یعنی قائل بودن به کثرت وجود و وحدت

ادامه در صفحه بعد

قائل به جبر و سقوط عبادات و دیگر عقاید باطل و سخیف از این دست می‌باشند[1].

موجود) باطل است. و یا قائل به وحدت وجود و موجود، در عین کثرت آن دو، می‌باشند که این عقیدهٔ مصنف و عرفای بزرگ است.

توحید اول توحید عامی است، توحید دوم توحید خاص است، و توحید سوم توحید خاص الخاص، و چهارم توحید اخص الخواص می‌باشد.

من (حکیم) می‌گویم: اگر بخواهیم به قائلان به توحید خاص خوشبین باشیم و آنچه را شرع به آن دستور داده است حمل بر صحت کنیم، باید این اقوال را بر خلاف ظاهر آنها حمل کنیم، وگرنه، بر اساس این اقوال، چگونه ممکن است وجود آفریدگار و آفریده و فرمان‌ده و فرمان‌بر و رحم کننده و رحم شده را یکی بدانیم (مستمسک العروة ۱/ ۳۹۱)

علامه حلّی ـ قدس سره ـ می‌گوید: به حکم ضرورت، اتحاد باطل است؛ زیرا معقول نیست که دو چیز یک چیز واحد شود. جماعتی از صوفیان با این نظر مخالفت کرده و گفته‌اند که خداوند تعالی با جسمهای عارفان متحد می‌شود تا جایی که یکی از صوفیان گفته است: «خداوند تعالی عین وجود است، و هر موجودی خداست». این عین کفر و الحاد است (کشف الحق و نهج الصدق: ص ۵۷)

۱ ـ شیخ الرئیس می‌گوید: تنبیه: گاه عارف در حال اتصالش به عالم قدس از خود بی خود می‌گردد از همه چیز غافل و بی خبر می‌شود، و در

ادامه در صفحهٔ بعد

پس ـ ای برادران من! ـ به‌هوش باشید و ایمان و اعتقادات دینی خود را از خطر وسوسه‌ها و فریبندگیهای شیاطین پاس دارید! هشدار که فریب حالات و رفتارهای دروغین این جماعت را که دلهای مردمان نادان را به سوی خود می‌کشانند، نخورید!

حال، مختصری از اصول مذهب را که از طریق اخبار متواتر رایم آشکار و هویدا گشته‌اند، تحریر می‌کنم تا گول خدعه‌ها و نیرنگهای این طایفه را نخورید و گمراه نشوید با بیان این اصول، حجت پروردگارتان را بر شما تمام می‌کنم و آنچه را از امامان شما به من رسیده است به شما می‌رسانم «لیهلك من هلك عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة»[1]

اینک مطالب خود را در دو بخش برایتان توضیح می‌دهم:

چنین حالی، او در حکم کسی است که تکلیف ندارد؛ چگونه مکلف باشد در صورتی که تکلیف برای کسی است که از تکلیف آگاه باشد آن هم در حال تعقل و آگاهی از تکلیف و نیز تکلیف برای کسی است که با ترك تکلیف گنهکار شود هر چند که تکلیف را تعقل نکند. (اشارات: ۳۹۳/۳).

برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به: «عارف و صوفی چه می‌گویند؟»/ ۳۷ ـ ۴۷

۱ ـ انفال / ۴۲؛ تا کسی که باید هلاك شود با دلیلی روشن هلاك گردد، و کسی که باید زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند.



پیرامون

اصول عقاید



بدانید که پروردگار پاک شما، راههای شناخت وجود و صفات خود را در کتابش به شما آموخته است. او شما را به تفکر و تدبر در شگفتیها و حکمتهای بدیعی که در آسمانها و زمین و در وجود خودتان نهاده فرمان داده است[1]. پس، هر

---

۱ ـ خداوند متعال می‌فرماید: «بزودی نشانه‌های (قدرت) خود را در آفاق جهان و نفوس بندگان به ایشان می‌نمایانیم تا روشن شود که او حقّ است». (فصّلت / ۵۳)

و می‌فرماید: «و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و نیز در جانهایتان، پس آیا به چشم بصیرت نمی‌نگرید». (الذّاریات، ۲۰ ـ ۲۱)

و نیز می‌فرماید: «آیا به اشتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده، و به آسمان که چگونه برافراشته گردیده، و به کوهها که چگونه نصب شده‌اند و به زمین که چگونه گسترده شده است». (غاشیه / ۱۷ ـ ۲۰)

نگاه کنید به: بحار: ۳/۱۶ ـ ۲۷.

طبرسی ـ قدّس سرّه ـ از محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام،

ادامه در صفحهٔ بعد

گاه با خرد پاک و زلال خود به تأمل و تفکر بپردازید یقین خواهید کرد که پروردگاری دارید حکیم و دانا و توانا که ستم[1] و زشتی از ساحت پاک او بدور است.

علاوه بر این، پروردگار شما، پیامبری به سویتان فرستاده و او را با نشانه‌های آشکار و معجزات درخشان تأیید کرده است، و به حکم عقل، بدیهی است که خداوند تعالی امثال این نشانه‌ها و معجزات را به دست فردی دروغگو (که بدروغ ادعای نبوت

درباره آیهٔ «و هر کس در این دنیا کور باشد در آخرت نیز کور است» (اسراء/۷۲)، روایت کرده است که فرمود: یعنی کسی که از آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز و چرخش خورشید و ماه در فلک و دیگر نشانه‌های شگفت‌انگیز پی نبرد به این که در پس این همه امری بزرگتر از آن وجود دارد، چنین کسی در آخرت نیز کور و بی بصر است. (بحار: ۲۸/۳ به نقل از احتجاج)

نیز نگاه کنید به بحار: ۲۹/۳ ـ ۱۹۸.

۱ ـ طوسی ـ قدس سره ـ دعایی را روایت کرده که در آن آمده است: بارالها، می‌دانم که در حکم (فرمان و فرمانروایی) تو ستم نیست. بلکه کسی نیاز به ظلم کردن پیدا می‌کند که ناتوان باشد. و تو ـ ای خدای من ـ بسیار برتر از آنی که ناتوان و ستمگر باشی. (بحار: ۲۹۵/۸۹ به نقل از مصباح).

نگاه کنید به: بحار ۵/۲ ـ ۸۴، ج ۲۲۷/۱۰، ۱۸۳، ۱۷۱، ۷۳

کند) آشکار نمی‌سازد[1].

حال، اگر یقین کردی که این پیامبر (ص) راست گفته و به او اعتقاد پیدا کردی، لاجرم باید از او پیروی کنی و معتقد باشی که آنچه دربارهٔ اصول دین و فروع آن به تو خبر داده راست است[2].

---

۱ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ با ذکر سند از ابوبصیر روایت کرده که گفت به حضرت صادق (ع) عرض کردم، به چه دلیل خداوند عزّوجل به پیامبران و رسولانش و به شما معجزه داده است؟ فرمود: تا دلیلی باشد بر صدق ادعای آنان. معجزه نشانهٔ خداوند است که آن را جز به پیامبر و فرستادگان و حجتهایش نمی‌دهد، تا معلوم شود که چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ. (بحار ۱۱ / ۷۱ به نقل از علل).

نگاه کنید به: بحار ۱۱ / ۲ ـ ۶۲، ج ۱۰ / ۱۶۴، ۱۹۹، ۳۶۰، ۳۶۵.

۲ ـ خداوند متعال می‌فرماید: «آنچه رسول برای شما آورده است بگیرید و از آنچه بازتان داشته است باز ایستید». (حشر / ۷) نیز می‌فرماید: «گفتار مؤمنان ـ وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند ـ تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم اینانند که رستگارانند». (نور / ۵۱).

اسکافی از مفضّل از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که

ادامه در صفحهٔ بعد

آنچه از عقاید دینی که از طریق آیات و اخبار متواتر به ثبوت رسیده این است که:

خداوند بزرگ، یگانه است و او را در ملک هستی انبازی نیست[1]، و جز او موجود دیگری را نباید پرستید[2] [و در

فرمود: خداوند عزّوجلّ فرموده است: من ده فریضه بر بندگانم واجب ساختم که اگر آنها را بشناسند ایشان را در ملکوت خویش ساکن گردانم و بهشتهایم را بر ایشان روا دارم. اولین این فرایض، شناخت من است، دوم، شناخت فرستاده‌ام به سوی آفریدگانم، و اقرار به او، و باور کردنش و... (بحار: ۶۹/۱۳ به نقل از تمحیص)

نگاه کنید: بحار: ۷۰/۹۱ ـ ۱۰۶، ج ۶۹/۲۲، ج ۲۳/۲۸۳، ۳۰۴.

۱ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «بگو: ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهانداری شریکی دارد و نه خوار بوده که نیاز به دوستی داشته باشد، و او را بسیار بزرگ شمار». (اسراء/۱۱۱).

طبرسی ـ قدّس سرّه ـ از هشام بن حکم روایت کرده است که گفت: یکی از پرسشهای زندیق از حضرت صادق (ع) این بود که گفت: چرا روا نیست که سازنده عالم هستی بیش از یکی باشد؟ حضرت صادق (ع) پاسخ داد: اگر بگویی «دو خدا وجود دارد»، از چند حال بیرون نیست: یا هر دو قدیم و قوی هستند، یا هر دو ضعیف هستند و یا یکی از آن دو قوی و دیگری ضعیف است.

ادامه در صفحهٔ بعد

آفرینش عالم از احدی کمک نگرفته است[۳]، ذاتش یگانه

گر هر دو قوی باشد پس چرا یکی از آن دو در صدد دفع دیگری بر نمی‌آید و تنها بر اریکه ربوبیت بنشیند؟!

و اگر بگویی یکی از آنها قوی و دیگری ناتوان است، گفتهٔ ما ثابت می‌شود که او یکی است؛ زیرا عجز دومی آشکار می‌باشد.

و اگر بگویی: سازندهٔ عالم دو تاست، از دو حال خارج نیست: یا از هر جهت با هم متفق و یکی هستند، و یا از هر جهت با هم متفاوتند. اما از آن جا که ما آفرینش را منظم می‌بینیم، و فلک را در گردش، و گردش شب و روز و چرخش ماه و خورشید را مرتب و دارای نظم می‌یابیم، این نظم درست و تدبیر و هماهنگی امور دلیل بر آن است که مدبّر و چرخاننده عالم یکی است. (بحار: ۳ / ۲۳۰ به نقل از احتجاج).

نیز نگاه کنید به: بحار: ۳ / ۱۹۸ ـ ۲۴۴، باب التوحید و نفی الشریک، نورالثقلین: ۳ / ۲۳۹.

۲ ـ خداوند متعال می‌فرماید: «و پروردگارت حکم کرده که جز او را نپرستید». (اسراء / ۲۳). برقی ـ قدّس سرّه ـ با سند خود از علی بن سالم روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرماید: خداوند عزّوجلّ فرموده است: من بهترین شریک هستم. هر کس در عمل خود دیگری را با من شریک گرداند آن را نمی‌پذیرم مگر عملی را که خالص (برای من) باشد. (بحار: ۷۰ / ۲۴۳ به نقل از محاسن).

نگاه کنید به: بحار: ۷۰ / ۲۱۳ ـ ۲۵۰.

۳ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «ای مردم، نعمتهایی را که خدا به شما

است، و او را نه اجزای خارجی است، نه وهمی و نه عقلی. صفاتش زاید بر ذاتش نمی‌باشد؛ بلکه صفات او عین ذات اوست[1]. ازلی است به این معنا که آغازی برای وجود او

داده است به یاد آورید. آیا آفریدگاری غیر از خدا هست که از آسمان و زمین به شما روزی دهد. معبودی جز او نیست، پس به کجا رو می‌کنید» (فاطر / ۳).

طبرسی ـ قدس سره ـ از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده است که آن حضرت در خطبه‌ای فرمود: «موجودات را بیافرید نه از روی نمونه‌ای بر جای مانده از موجود قبلی. و برای آفریدن آنها از هیچ یک از آفریدگانش یاری نجست». (بحار ۴/۲۵۵ به نقل از احتجاج)

آن حضرت، همچنین، می‌فرماید: «آفریدگان را بیافرید بی آن که نمونه ای داشته باشد، و یا با مشاوری مشورت کند، و یا از مددکاری مدد گیرد. آفریدگانش به امر او آفریده شدند». (نهج البلاغه، ضبط صبحی صالح/۲۱۷ خطبه ۱۵۵).

نگاه کنید به: بحار ۴/۱۴۷ ـ ۱۵۰، باب انّه تعالی خالق کل شیء و لیس الموجد و المعدم إلّا الله تعالی

۱ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ مسنداً، از هشام بن حکم روایت کرده است که مردی از حضرت صادق (ع) پرسید که آیا خداوند تبارک و تعالی را هم خشم و خشنودی است؟ فرمود: آری. اما نه آن گونه که در مخلوق به وجود می آید؛ چون خشم و خشنودی (در انسان) حالتی است که به او

ادامه در صفحهٔ بعد

دست می‌دهد و او را از حالتی به حالتی دیگر می‌برد، چون انسان موجودی مرکب و به هم آمیخته است و اشیاء در او مدخلیت دارند ولی در آفریدگار ما اشیاء تأثیر و دخالتی ندارند؛ زیرا او یکتاست و ذاتش یگانه و صفتش یگانه است. پس، خشنودی او همان پاداش اوست، و خشم او همان عقاب و کیفرش. بدون آن که چیزی در وجود او تأثیر گذارد و به هیجانش آورد و از حالتی به حالتی دیگر برگرداند. این از خصوصیات انسانهاست که مخلوق و ناتوان و نیازمندند. اما خداوند تبارك و تعالی قوی و عزیز است و به مخلوق خویش نیازی ندارد، بلکه بر عکس همهٔ آفریدگانش محتاج او هستند. او موجودات را، به شیوهٔ اختراع و ابداع، آفرید بدون این که به آنها نیازی داشته باشد تا از چیزی کمک بگیرد. (بحار: ۶۶/۴ به نقل از التوحید و المعانی)

صدوق، همچنین، به سندش از حسین بن خالد روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن موسی الرضا(ع) شنیدم که می‌فرماید: خداوند تبارك و تعالی دانا و توانا و زنده و قدیم و شنوا و بینا است.

عرض کردم: یابن رسول الله، عده‌ای می‌گویند: خداوند عزوجل داناست به واسطهٔ دانایی و تواناست به واسطهٔ توانایی و زنده است به واسطهٔ زندگی و قدیم است به واسطهٔ قدمت، و شنواست به واسطهٔ شنوایی، و بیناست به واسطهٔ بینایی.

حضرت فرمود: هر کس این سخن را بگوید و بدان معتقد باشد هر

ادامه در صفحهٔ بعد

متصور نمی‌باشد؛ ابدی است و او را پایانی نیست. فنا و نیستی هرگز به وجودش راه پیدا نکرده و نمی‌کند[1]. نه جسم است و

آیه در کار خداوند قائل به خدایان دیگری نیز شده است، و از ولایت ما بهره‌ای نبرده است.

سپس فرمود: خداوند عزوجل به ذات خود دانا و توانا و زنده و قدیم و شنوا و بیناست (این صفات ذاتی اوست). او بسی برتر و فراتر از آن است که مشرکان و مشبهه می‌گویند. (بحار: ۶۲/۴ به نقل از عیون، توحید، و امالی).

نگاه کنید به: بحار: ۶۲/۴ ـ ۷۳، باب نفی الترکیب و اختلاف معانی و الصفات؛ ج ۳، ۱۹۸ ـ ۲۴۴؛ ج ۱۰/ ۱۶۷

۱ ـ صدوق ـ قدس سره ـ با ذکر سند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یکی از احبار نزد امیرالمؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، پروردگارت از چه زمان بوده است؟ حضرت فرمود: مادرت داغدارت شود! کی نبوده است تا این که گفته شود: از کی بوده است؟ پروردگار من پیش از پیش بوده و او را قبلی نیست، و بعد از بعد نیز خواهد بود و او را بعد و نهایتی نیست، و غایتش را نهایتی نه، غایتها و نهایتها را به او راهی نیست؛ بلکه او پایان هر غایت و پایانی است (بحار: ۲۸۳/۳ به نقل از امالی و توحید).

نگاه کنید به: بحار ۲۸۳/۳ ـ ۲۸۶، باب اثبات قدمه تعالی و امتناع الزوال علیه.

نه جسمانی[1]. [نه زمان در او راه دارد] و نه جا و مکان[2]. [زنده است بدون آن که حیات زاید بر ذاتش باشد و چگونگی داشته باشد[3]، اراده می‌کند بدون آن که (برای خواستن و ارادهٔ خود) احتیاج به تفکر و اندیشه داشته باشد[4]. هر کاری

---

۱ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ با ذکر سند، از حمزه بن محمد روایت کرده است که گفت: طی نامه‌ای از حضرت ابوالحسن (ع) پرسیدم که آیا خداوند جسم و صورت است؟ حضرت در پاسخ نوشت: منزه است خدایی که چیزی همانند او نیست. نه جسم است و نه صورت (بحار: ۳/ ۳۰۱، به نقل از توحید).

نگاه کنید به: بحار: ۳/ ۲۸۷ ـ ۳۰۹، باب نفی الجسم و الصورة ..

۲ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ مسنداً از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارك و تعالی نه به زمان وصف می‌شود، نه به مکان نه به حرکت نه به انتقال و جابجایی و نه به سکون؛ بلکه او خود، آفرینندهٔ زمان و مکان و حرکت و سکون و انتقال است. خداوند بسی برتر است از آنچه ظالمان می‌گویند. (بحار: ۳/ ۳۰۹ به نقل از امالی).

نگاه کنید به: بحار: ۳/ ۳۰۹ ـ ۳۳۹، باب نفی الزمان و المکان

۳ ـ پیشتر گفتیم که صفات خداوند متعال عین ذات اوست.

۴ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ با ذکر سند، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: به ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: اراده در حقّ و

ادامه در صفحهٔ بعد

می‌کند از روی اختیار است و در افعالش مجبور نیست[1]. بر هر کاری تواناست[2]. اگر اراده کند که هزاران جهان دیگر

اراده در مخلوق را برایم بیان فرمایید. حضرت فرمود: اراده در مخلوق همان ضمیر و آهنگ درونی اوست و آنچه پس از آن از او سر می‌زند، اما در خداوند عزوجل، ارادهٔ او همان ایجاد است و نه چیزی دیگر؛ زیرا او نمی‌اندیشد و آهنگ نمی‌کند و تفکر نمی‌نماید. این صفت در خدا نیست بلکه صفات مخلوق است. پس ارادهٔ خداوند همان فعل اوست نه چیز دیگر. به شیئ می‌گوید: موجود شو پس موجود می‌شود، بدون آن که لفظی بگوید و سخنی به زبان آورد و قصدی کند و بیندیشد و ارادهٔ او چگونگی هم ندارد، چنان که ذاتش چگونگی ندارد. (بحار: ۱۳۷/۴ به نقل از توحید و عیون).

نگاه کنید به: بحار: ۱۳۴/۴ ـ ۱۴۷، باب القدرة و الارادة، و ص ۳۰۴، ۲۷۷؛ ج ۲۲۱/۱۰ ـ ۲۲۷.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین(ع) در خطبه‌ای فرمود. همانا پروردگار من... فاعل مختار است.

۲ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «همانا خدا بر هر چیزی تواناست» (آل عمران / ۱۶۵)

صدوق ـ قدس سرّه ـ مسنداً از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت صادق (ع) می‌فرماید: خداوند عزوجل را نمی‌توان

ادامه در صفحهٔ بعد

مانند این جهان بیافریند، بدون آن که نیاز به موادی داشته باشد [و زمان بخواهد] می‌آفرید[۱]، و چنان نیست که فلاسفه معتقدند و می‌گویند آفریدن اجسام جز با وجود یک مادهٔ قدیمی و استعداد و قابلیت (هیولا) شدنی نیست[۲]. به همهٔ

وصف کرد.

او می‌گوید: زراره گفت، حضرت باقر (ع) فرمود: خداوند عزوجل به عجز و ناتوانی وصف نمی‌شود. چگونه وصف شود در حالی که در کتابش می‌فرماید: «خدا را چنان که شأن اوست نشناختند». (انعام / ۹۱) پس، خدا با هر مقیاسی وصف شود باز بزرگتر از آن است (بحار ۱۴۲/۴ به نقل از توحید).

نگاه کنید به: بحار: ۴/ ۱۳۴ ـ ۱۴۷، باب القدرة و الارادة.

۱ ـ صدوق ـ قدس سره ـ مسنداً از عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که آن حضرت راجع به ربوبیت بزرگ و الوهیت عظیم فرمود: چیز را از ناچیز پدید نیاورد مگر خداوند، و چیزی را از جوهرش به جوهری دیگر منتقل نسازد مگر خدا، و شیئ را از هستی به نیستی نبرد مگر خدا. (بحار: ۱۴۸/۴ به نقل از توحید)

نگاه کنید به: بحار: ۲۶۹/۴، ۲۷۰، ۲۶۳، ۲۲۱؛ ج ۱۰ / ۱۶۶؛ ج ۲/۵۷ ـ ۳۱۶

۲ ـ نگاه کنید به: الجمع بین رأی الحکیمین / ۳۰؛ النجاة من الغرق فی بحر الضلالات / ۲۹۷.

اشیاء، از جزئی و کلی، عالم است، و علم او به آنچه بوده و هست و آنچه در آینده پدید می‌آید یکسان است[۱] [و چنان نیست که علم او به چیزی پس از ایجاد آن تغییر کند[۲]]. ذره‌ای از آنچه در آسمان و زمین است از حیطهٔ علم او خارج نیست[۳]. و چنان نیست که فلاسفه معتقدند و می‌گویند خداوند

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ مسنداً از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که آن حضرت می‌فرمود: خدا بود و هیچ چیز با او نبود، و خدا همواره به آنچه آفریده آگاه بوده است؛ پس، علم او به اشیاء پیش از بودشان همانند علم اوست به آنها پس از بودشان. (بحار: ۴/۸٦ به نقل از توحید).

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرماید، خداوند عزوجل همیشه پروردگار ما و علم عین ذاتش بوده آن‌گاه که معلومی وجود نداشت، و شنیدن عین ذاتش بوده زمانی که شنیده شده‌ای وجود نداشت، و بینایی عین ذاتش بوده زمانی که دیده شده‌ای وجود نداشت، و قدرت عین ذاتش بوده زمانی که مقدوری نبوده است. پس چون اشیاء را پدید آورد و معلوم موجود شد علمش بر معلوم منطبق گشت، و شنیدنش بر شنیده شده و دیدنش بر دیده شده و قدرتش بر مقدور. (بحار: ۴/۷۱ به نقل از توحید).

۳ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «هموزن ذره‌ای، نه در آسمانها و نه

به جزئیات علم ندارد[1]. این عقیده کفر است.

نه لازم است و نه حتی جایز که دربارهٔ چگونگی علم خداوند که آیا حضوری است یا حصولی، و در سایر صفات او بیندیشیم، بلکه باید به همان اندازه که برایمان گفته‌اند و توضیح داده‌اند بسنده کنیم؛ چرا که اندیشیدن در این زمینه‌ها به تفکر در ذات خداوند تعالی منجر می‌شود؛ و می‌دانیم که در اخبار بسیاری از اندیشیدن در این باره نهی شده است[2].

دیگر این که، خداوند تعالی هیچ کاری نمی‌کند مگر این که در آن حکمت و مصلحتی است؛ به احدی ستم روا نمی‌دارد،

در زمین، از وی پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر این که در کتابی روشن درج شده است. (سبا/۳).

۱ ـ نگاه کنید به: تهافت الفلاسفه/۱۹۲؛ المباحث المشرقیة /۲/ ۴۷۱، ۴۷۵؛ شرح المقاصد /۲، ۹۲.

۲ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ با ذکر سند، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: حضرت صادق (ع) فرمود: از اندیشیدن دربارهٔ (ذات) خدا بپرهیزید؛ زیرا فکر کردن دربارهٔ خدا جز بر حیرت و سرگردانی نمی‌افزاید، خداوند عزّوجلّ را دیدگان در نمی‌یابند، و با مقدار و اندازه وصف نمی‌شود. (بحار: ۳/۲۵۹ به نقل از امالی).

نگاه کنید به: بحار: ۳/۲۵۷ ـ ۲۶۷، باب النهی عن التفکر فی ذات الله تعالی؛ ج ۴/۶۲ ـ ۷۳.

به هیچ کس بیش از توان او تکلیف نمی‌دهد، و تکالیفی که بر عهدهٔ بندگان نهاده به خاطر مصالح و منافع خود آنان است، و بندگان در انجام یا ترک تکالیف آزاد و مختارند[1]، نه جبر

---

۱ ـ خداوند متعال فرموده است: «همانا خدا به مردم هیچ ستمی نمی‌کند». (یونس/۴۴). و فرموده است: «ما هیچ کس را جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی‌دهیم». (مؤمنون/۶۲).

صدوق ـ قدس سرّه ـ به سندش از فضل بن شاذان روایت کرده است که گفت: مأمون از علی بن موسی الرضا (ع) تقاضا کرد که اسلام ناب را به طور خلاصه و مختصر برایش بنویسد.

حضرت نوشت:... و خداوند تبارک و تعالی هیچ کس را جز به اندازهٔ توانش تکلیف نمی‌دهد... و خداوند عزوجل بی گناه را به سبب گنهکار مؤاخذه نمی‌کند، و کودکان را به واسطهٔ گناهان پدران عذاب نمی‌دهد، و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و انسان جز نتیجهٔ کار و عمل خود را نمی‌بیند. و خداوند عزوجل می‌تواند گذشت کند و تفضل نماید. و جور و ستم نمی‌کند؛ چون خداوند متعال از این امور مبراست. (بحار: ۱۰/۳۵۶ ـ ۳۵۷ به نقل از عیون).

طبرسی ـ قدس سرّه ـ از حسن بن علی بن محمد عسکری روایت کرده است که ابوالحسن موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمود: خدا مردم را آفرید در حالی که می‌دانست آنان به چه راهی می‌روند. و ایشان را امر و نهی کرد. هر امری که به ایشان فرمود راهی برای عمل به آن برای آنان

ادامه در صفحهٔ بعد

است و نه تفویض بلکه حد وسط میان این دو می‌باشد[1]؛ زیرا اعتقاد به این که بندگان در اعمال و افعالشان مجبورند مستلزم ظلم می‌باشد، و محال است که خداوند به کسی ظلم و ستم کند، و داشتن چنین باوری کفر است.

از طرف دیگر، اعتقاد به این که خداوند تعالی هرگز در افعال بندگان دست و دخالتی ندارد، این هم کفر است؛ بلکه خداوند با هدایتهای خود [و توفیق دادن و توفیق ندادن که در عرف شرع از آن به اضلال تعبیر می‌شود] در افعال بندگان دخالت دارد اما این هدایتها و رهنمود دادنها به این معنا نیست

قرار داد، و از هر چه نهی کرد راهی برای ترکش قرار داد. و انجام ندهند و ترک نکنند مگر به اذن خدا؛ و خداوند احدی از بندگانش را به ارتکاب معصیت مجبور نکرده است. (بحار: ۲۶/۵ به نقل از احتجاج).

نگاه کنید به. بحار: ۸۴/۲/۵، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالی و ابطال الجبر... و اثبات الاختیار و الاستطاعة.

۱ ـ صدوق ـ قدّس سرّه ـ با سند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه حدّ وسط میان این دو می‌باشد.

(بحار: ۱۷/۵ به نقل از توحید).

نگاه کنید به: بحار: ۸۴/۲/۵، باب... و ابطال الجبر و التفویض و اثبات الامر بین الامرین.

که بنده به انجام فعل یا ترک آن مجبور باشد.

برای مثال، اگر خواجه‌ای غلام خود را مکلف به انجام کاری کند و به او بگوید که اگر آن تکلیف را انجام ندهد مجازات خواهد شد، و بنده تکلیف را انجام ندهد افراد عاقل کیفر دادن او را کاری زشت و ناپسند نخواهند شمرد. و چنانچه آن خواجه این تکلیف را با تأکیدات و وعد وعیدهایی مؤکّد سازد و فردی را بر آن غلام بگمارد که پیوسته تکلیفش را به وی یاد آوری کند ولی او را مجبور به انجام آن نسازد و غلام تکلیف را به جا آورد، هر خردمندی می‌داند که آن غلام به واسطهٔ این تأکیدات و پافشاریها مجبور به انجام تکلیف نشده است. این است آن حد وسط میان جبر و تفویض که اخبار بر آن دلالت دارند(۱).

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از ابوالحسن الرضا(ع) روایت کرده است که در حضور آن حضرت از جبر و تفویض سخن به میان آمد، حضرت فرمود: آیا می‌خواهید در این باره اصل و ملاکی به شما بدهم که دیگر دربارهٔ آن اختلاف نکنید و هر کس راجع به این موضوع با شما بحث کند او را شکست دهید؟

عرض کردیم: بیان بفرمایید.

ادامه در صفحهٔ بعد

در شبهاتی که پیرامون قضا و قدر مطرح شده است نباید اندیشید و در آنها خوض کرد، زیرا، ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ ما را از اندیشیدن در این باره نهی کرده‌اند، چون در این زمینه شبهات نیرومندی وجود دارد که اکثر مردم از حلّ آنها ناتوانند، و بسیاری از علما و دانشمندان را به گمراهی کشانده است. پس از اندیشیدن و ژرفکاوی در این موضوعات دوری کنید، چرا که نتیجه‌ای جز گمراهی و حاصلی جز جهل بیشتر ندارد[۱].

حضرت فرمود: خداوند عزوجل با اجبار اطاعت نشده، و با زور معصیت نگشته است، و در ملك و پادشاهی خود بندگان را به حال خویش رها نکرده است؛ بلکه او مالك چیزی است که به تملیك ایشان در آورده، و قادر است بر چیزی که به ایشان بر آن قدرت داده است. اگر بندگان بخواهند او را اطاعت کنند جلوگیر و مانع آنها نمی‌شود، و اگر بخواهند نافرمانیش کنند، در صورتی که خدا بخواهد مانع آنان از معصیتش شود این کار را می‌کند، ولی اگر مانع نشد و آنان گناه کردند پس خدا نیست که آنها را وارد گناه کرده است. حضرت سپس فرمود: هر کس حدود این سخن را دریابد بر مخالفان خویش چیره آید. (بحار ۱۶/۵ به نقل از توحید و عیون).

نگاه کنید به: بحار: ۲/۵ ـ ۸۴، باب... و ابطال الجبر و التفویض و اثبات الامر بین الامرین

۱ ـ امیرالمؤمنین (ع) ـ در پاسخ به پرسش از قَدَر ـ فرمود: راهی

[نیز، باید به حقانیت تمام پیامبران و فرستادگان، اجمالاً، ایمان بیاوری و به عصمت و پاکی آنان معتقد باشی[1]. افکار

است تاریک، آن را نپویید، دریایی است ژرف واردش نشوید، و راز خداست، خود را برای شناخت آن به زحمت نیفکنید (بحار: ۵/۱۲۳ به نقل از نهج البلاغه).

نگاه کنید به: بحار: ۵/۸۴ ـ ۱۳۵؛ باب القضاء و القدر.

۱ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «پس به خدا و فرستادگان او ایمان آورید، که اگر ایمان آورید و پرهیزگاری کنید پاداش بزرگی خواهید داشت». (آل عمران / ۱۷۹).

صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از فضل بن شاذان روایت کرده است که: مأمون از حضرت علی بن موسی الرضا(ع) خواهش کرد که به طور خلاصه و مختصر اسلام ناب را برایش بنویسد. حضرت نوشت: اسلام ناب گواهی دادن به یگانگی خداست... و این که آنچه محمد بن عبدالله آورده، حق مبین است، و تصدیق کردن آن حضرت، و همهٔ فرستادگان و پیامبران و حجتهای خدا که پیش از آن حضرت بوده‌اند. (بحار: ۱۰/۳۵۲ به نقل از عیون).

صدوق، همچنین، با سند خود از ابوالصلت هروی روایت کرده است که چون مأمون حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را با علمای از فرقه‌های مختلف اسلامی گرد هم آورد... علی بن محمد بن جهم برخاست و به حضرت عرض کرد: ای زادهٔ رسول خدا، آیا به عصمت پیامبران اعتقاد

ادامه در صفحهٔ بعد

نبوت ایشان، یا دشنام دادن، یا مسخره کردن آنان، و یا اظهار مطلبی و سخنی که مایهٔ تحقیر و وهن ایشان باشد، کفر است[1].

داری؟ حضرت فرمود: آری. (بحار: ۱۱/ ۷۲ به نقل از امالی).

نگاه کنید به: بحار: ۱۰/ ۸۳، ۳۶۰، ۳۰۲؛ ج ۱۱/ ۷۲ ـ ۹۶؛ ج ۱۷/ ۹۳ ـ ۹۷؛ ج ۹۲/ ۱۷۹).

۱ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «هر کس به خدا و فرشتگان و و کتبها و فرستادگان و به روز واپسین کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است». (نساء / ۱۳۶).

و نیز می‌فرماید: این جهنم سزای آنان است؛ چرا که کفر شدند و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند». (کهف / ۱۰۶)

طوسی ـ قدس سرّه ـ یاد کرده‌اند، از حضرت رضا از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا(ص) فرمود: هر کس پیامبری را دشنام دهد او را بکشید، و هر کس وصیّی را ناسزا گوید پیامبری را ناسزا گفته است (بحار: ۷۹/ ۲۲۱ به نقل از امالی).

صدوق ـ قدس سرّه ـ از علل محمد بن سنان روایت کرده است که حضرت رضا(ع) از جمله پاسخهایی که به پرسشهای او نوشت یکی این بود که: خداوند عزوجل فرار از میدان جهاد را حرام فرمود، چون این کار باعث ضعیف شدن دین، و بی اعتنایی به پیمبران و امامان عادل و ترک یاری آنان در برابر دشمنان است. (بحار ۷۹/ ۹ به نقل از علل)

نگاه کنید به: وسائل الشیعه: ۱۸/ ۴۵۸، ۴۶۱، ۵۴۳، ۵۵۴ ـ ۵۵۵

آن گروه از پیامبران که مشهورند، مانند آدم و نوح و موسی و عیسی و داود و سلیمان و دیگر کسانی که خداوند در قرآن از ایشان یاد کرده است[۱]، باید به طور خاص به آنان و کتابهایشان ایمان داشته باشی، و هر کس یکی از ایشان را انکار کند در واقع منکر همهٔ آنان شده و به آنچه خداوند فرو فرستاده کافر شده است.

نیز، باید به حقانیّت قرآن و آنچه در آن آمده است، ایمان داشته باشی و معتقد باشی که قرآن از جانب خداوند نازل شده و معجزه است[۲]، و انکار و استخفاف قرآن و نیز هر کاری که

---

۱ - اینان عبارتند از: سید الانبیاء حضرت محمد (ص)، ادریس، یونس، لوط، هود، صالح، شعیب، شیث، ابراهیم، یوسف، یعقوب، اسماعیل صادق الوعد، اسحاق، یحیی، زکریا، هارون، ایوب، خضر، الیاس، ذوالکفل، الیسع، اسماعیل بن ابراهیم، عزیر علی نبیّنا و آله و علیهم السلام.

۲ - خداوند تعالی می‌فرماید: «و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است و به راه آن عزیز ستوده راهبری می‌کند» (سبأ / ۶).

صدوق - قدس سرّه - با سند خود مکاتبه میان حضرت رضا(ع) و مأمون را روایت کرده و در آن آمده است: اسلام ناب عبارت است از ...

ادامه در صفحهٔ بعد

لازمه‌اش استخفاف آن باشد مانند[1] سوزاندن آن بدون این

و تصدیق به کتاب راست و گرامی خدا که «نه در پیش رویش باطل به آن راه می‌یابد و نه از پشت سرش، و فرود آمده از جانب خدای حکیم ستوده است» و این که قرآن بالا دست همهٔ کتابها(ی آسمانی) است، و از آغاز آن تا پایانش حق است. به آیات محکم و متشابه و خاص و عام آن و به نویدها و بیمهایش و به ناسخ و منسوخ و به داستانها و خبرهایش ایمان داریم، و هیچ مخلوقی نمی‌تواند مانند آن را بیاورد. (بحار: ۱۰ / ۳۵۲ به نقل از عیون).

نگاه کنید به: بحار: ۹۲ / ۲ ـ ۲۳.

۱ ـ خدای تعالی می‌فرماید: «و گفته شود: همان گونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش خواهیم کرد، و جایگاهتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود. این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید و زندگی دنیا فریبتان داد» (جاثیه / ۳۴ ـ ۳۵)

نیز می‌فرماید: «و هر کس حرمتهای خدا را بزرگ دارد آن برای او نزد پروردگارش بهتر است» (حج / ۳۰).

صدوق ـ قدس سره ـ با سند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: حرمتهای خدا سه چیز است که هیچ چیزی به پایهٔ آنها نمی‌رسد: کتاب او که حکمت و نور خداست. خانهٔ او که آن را قبلهٔ مردم قرار داده است و روی کردن به خانه‌ای جز آن را از احدی نمی‌پذیرد، و

ادامه در صفحهٔ بعد

که ضرورتی در کار باشد، و انداختن آن در میان زباله‌ها و کثافات، کفر است. اما کاری که مستلزم استخفاف و بی‌احترامی نیست ـ مانند دراز کردن پا به طرف قرآن ـ اگر به قصد استخفاف و بی احترامی صورت گیرد آن هم کفر است و گرنه، نه.

نیز، تعظیم و بزرگداشت کعبه واجب است[1]، و استخفاف آن و هر کاری که موجب استخفاف و بی احترامی به آن شود، مانند سرزدن حدثی از انسان در آن از روی عمد و اختیار، و یا گفتن سخنی که موجب اهانت و بی احترامی به کعبه باشد، کفر است.[2] همچنین است کتابهای احادیث پیامبر (ص) [و ائمه

عترت پیامبر شما (ص). (بحار: ۱۸۵/۲۴ به نقل از معانی، خصال و امالی).

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۱۸۵/۲۴ ـ ۱۸۷؛ ج ۹۲/ ۱۸۴ آمده است.

۱ ـ آنچه در بالا گفتیم این امر را ثابت می‌کند.

و نگاه کنید به: بحار: ۹۹/ ۶۰، ۶۵، ۵۳، ۳۶۹.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: پیامبر (ص) فرمود: بدترین کار در نزد خدای تعالی که آدمی می‌تواند آن را انجام دهد این است که شخصی پیامبری یا امامی

ادامه در صفحهٔ بعد

علیهم السلام]، که برخی از آنها از دین ائمه بیرون است[1].

را بکشد، یا کعبه را که خداوند عزوجل آن را قبله بندگانش قرار داده ست ویران کند... (بحار: ۹۹/۵۷ به نقل از خصال).

کلینی ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، نامه حضرت صادق (ع) را به عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که در آن آمده است: هر گاه بنده گناه کبیره یا صغیره‌ای را مرتکب شود... از ایمان خارج می‌گردد... اگر توبه کرد و آمرزش خواست به سرای ایمان بر میگردد، و جز انکار و استحلال (حلال شمردن حلالهای خدا و بالعکس) چیزی او را به کفر نبرد... در چنین صورتی از اسلام و ایمان خارج می‌شود.... مانند کسی است که داخل حرم (مسجد الحرام) گشته و سپس داخل کعبه شود و در کعبه حدثی سردهد، و از کعبه و حرم اخراج گشته‌سر گردنش زده و به دوزخ رفته بشد. (بحار: ٦٨ / ٢٥٦ به نقل از کافی). نگاه کنید به: بحار: ۲۴ / ۱۸٦.

۱ ـ صفّار ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: حدیثی را که یك نفر برای شما می‌آورد تکذیب نکنید؛ زیرا شما چه می‌دانید، شاید حقیقت داشته باشد و شما (با تکذیب آن) خداوند را بر فراز عرشش تکذیب کرده باشید. (بحار: ۲ / ۱۸۷ به نقل از بصائر الدرجات).

صدوق ـ قدس سرّه ـ سنداً از ابو ابراهیم علیه السلام روایت کرده ست که فرمود. رسول خدا(ص) فرمود: هان! آیا ممکن است شخصی بر

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز، اعتقاد داشتن به وجود فرشتگان، و این که اجسامی لطیف هستند و برخی از آنها بال دارند، و بالا می‌روند و پایین می‌آیند، واجب است.[1] و انکار فرشتگان مشهوری مانند

بالشتهای خود تکیه زده باشد و مرا تکذیب کند؟

عرض کردند: ای رسول خدا، چه کسی شما را تکذیب می‌کند؟

فرمود: کسی که حدیث به او برسد و او بگوید، رسول خدا هرگز این را نگفته است. پس، هر حدیثی از من به شما رسد اگر موافق با حق باشد من آن را گفته‌ام، و هر حدیثی از من به شما رسد و موافق حق نباشد من آن را نگفته‌ام. و من جز حق نخواهم گفت. (بحار: ۲ / ۱۸۸ به نقل از معانی).

نگاه کنید به: بحار: ۲ / ۱۸۲ - ۲۱۲.

۱ - خدای تعالی می‌فرماید: ستایش خدای را که پدید آورندهٔ آسمانها و زمین است و فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه‌اند پیام آورنده قرار داده است. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید زیرا خدا بر هر چیزی تواناست... (فاطر / ۱).

نیز می‌فرماید: «و از جانب خداوند صاحب درجات است. فرشتگان و روح، در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می‌روند». (معارج / ۳-۴).

صدوق - قدس سره - از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که لایه لایه جسم آنان تسبیح و

ادامه در صفحهٔ بعد

جبرئیل و عزرائیل و میکائیل و اسرافیل[1]، و انکار جسمانی بودن آنها کفر است».

همچنین، اعتقاد به عصمت و پاکی فرشتگان، و بزرگداشت آنها واجب است[2]، و بی احترامی و دشنام دادن به آنها، و

حمد خدای تعالی را می‌گوید... (بحار: ۵۹ / ۱۸۲ به نقل از توحید).

نگاه کنید به: بحار، ۵۹ / ۱۴۴ - ۲۶۵، باب حقیقة الملائکة.

۱ - خداوند تعالی می‌فرماید. «کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد همانا خداوند دشمن کافران است». (بقره / ۹۸).

صدوق - قدس سره - از ابوالحسن اول (ع) روایت کرده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند تبارك و تعالی از هر چیزی چهار تا برگزید: از فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت را برگزید. (بحار: ۵۹ / ۲۵۰ به نقل از خصال).

۲ - در تفسیر امام علیه السلام، آمده است: فرشتگان خداوند، به لطف خدا، از کفر و زشتیها مصون و محفوظند. خداوند عزوجل دربارهٔ آنها فرموده است: «آنچه را خداوند به آنان فرمان داده است نافرمانی نمی‌کنند و به آنچه امر شوند عمل می‌کنند» (تحریم / ۶)... فرشتگان رسولان خدا هستند. آنان نیز همانند سایر پیامبران و فرستادگان خدا به سوی خلق می‌باشند. آیا انبیا و رسولان به خدا کفر می‌ورزند؟! عرض

ادامه در صفحهٔ بعد

اظهار سخنان توهین آمیز دربارهٔ آنها، کفر است

نیز، پرستش بتان و سجده کردن به قصد عبادت در برابر هر موجودی جز خدای تعالی کفر است[1].

کردیم. خیر فرمود فرشتگان نیز چنین اند. فرشتگان مقام بزرگ و منزلت والایی دارند. (بحار، ۵۹ / ۲۲۱ - ۲۲۲).

امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: و فرشتگانی که آنها را آفریدی و در آسمانهایت جای دادی و از گناهان پاکشان ساختی. (بحار ۵۹ / ۱۷۵ به نقل از تفسیر قمی).

نگاه کنید به: بحار: ۵۹ / ۲۶۵ - ۳۲۶، باب عصمة الملائکة

۱ - خدای تعالی می‌فرماید «واقعاً آنچه را که شما سوی خدا می‌پرستید جز بتانی بستند و دروغی بر می‌سازید. در حقیقت کسانی را که جز خدای می‌پرستید اختیار روزی شما را در دست ندارند، پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانده می‌شوید». (عنکبوت / ۱۷).

و نیز می‌فرماید: «و از نشانه‌های (حضور) او شب و روز و خورشید و ماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه و اگر تنها او را می‌پرستید آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است». (فصلت / ۳۷).

صفّار - قدس سرّه - با ذکر سند، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: روزی رسول خدا (ص) در میان اصحابش نشسته بود که

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز، اعتقاد به حلول خداوند در غیر خود، چنان که برخی صوفیان و غُلات می‌گویند، یا اتحاد او با موجودی دیگر، چنان که بعضی دیگر از صوفیان اظهار می‌دارند، یا اعتقاد به این که خداوند زن یا فرزند و یا شریکی دارد، چنان که نصاری معتقدند، و یا اعتقاد به این که خداوند جسم است، یا مکانی مانند عرش و جز آن دارد، و یا دارای صورتی با جزئی و یا عضوی است[1]، همهٔ اینها کفر است.[2]

شتری آمد و زانو زد و بانگ برآورد. مردی گفت: ای پیامبر خدا، آیا این شتر برای شما سجده کرد، پس ما سزاوارتریم که چنین کنیم. حضرت فرمود: نه، بلکه در برابر خدا سجده کنید. سپس فرمود: اگر بنا بود دستور دهم شخصی در برابر دیگری سجده کند دستور می‌دادم زن در برابر مردش سجده کند.

نگاه کنید به بحار: ج ۱۶۸/۱۰؛ ج ۲۴۲/۱۶، ج ۱۱/۱۳ - ۱۵۴، باب سجود الملائکة لآدم علیه السلام، ج ۲ / ۲۴۴ - ۲۵۳، باب عبدة الاصنام، ج ۲۴۷/۱۰۳.

۱ - چنان که جماعت انبوهی از عامه چنین باوری دارند. مراجعه کنید به: توحید ابن خزیمه / ۱۰، باب ذکر اثبات الوجه لله، و ص ۴۲ باب ذکر اثبات العین لله عزوجل، و ص ۵۳ - ۷۵ باب ذکر اثبات الید للخالق الباری جلّ و علا، و ص ۷۶ - ۷۹ باب امساك الله تبارك و تعالی سمه و

ادامه در صفحهٔ بعد

جل شاؤه السموات و الارض و ما علیها علی اصابعه، و ص ۹۲ – ۹۸ باب اثبات الرجل لله عزوجل، و ص ۱۰۱ باب استواء خالق لعلی الاعلی الفعّال لما یشاء علی عرشه فکان فوقه و فوق کل شئ عالیاً، و کتاب الردّ علی الجهمیّة از محمد بن عثمان دارمی / ۱۳ باب استواء الرب تبارك و تعالی علی العرش و ارتفاعه الی السماء.

۲ ـ خزّاز ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از یونس بن ظبیان روایت کرده است که گفت: خدمت جعفر بن محمد الصادق (ع) رسیدم و عرض کردم: ای زادهٔ پیامبر خدا، من بر مالك و یارانش وارد شدم، شنیدم که یکی از آنان می‌گفت: خداوند هم چهره‌ای مانند این چهره‌ها دارد، و دیگری می‌گفت: خدا دو دست دارد، و برای اثبات این گفته‌های خود به آیه «بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرتَ» استدلال می‌کردند و سومی می‌گفت، خداوند مانند یك جوان سی ساله است! یابن رسول الله، شما در این باره چه می‌گویید؟

راوی می‌گوید: حضرت که تکیه داده بود، راست نشست و فرمود: خدایا! ببخش، ببخش!

سپس فرمود: ای یونس، هرکس خیال کند که خداوند چهره‌ای مانند این چهره‌ها دارد مشرك است. هرکس گمان کند خداوند مانند مخلوقات اندام دارد به خدا کافر است، و شهادتش را نپذیرید، و کشتارش را نخورید، خدا برتر است از آنچه که مشبهه او را با صفات مخلوقین توصیف می‌کنند. چهرهٔ خدا در واقع پیامبران و اولیای او هستند. و این که

ادامه در صفحهٔ بعد

بدان که خداوند را با چشم نمی‌توان دید، نه در دنیا و نه در آخرت، و اخباری را هم که دربارهٔ رؤیت و لقای خداوند وارد شده است باید تأویل کرد. همچنین رسیدن به کنه حقیقت ذات خداوند یا صفات او غیر ممکن است.[۱]

فرموده است: «خلقت بیدیّ أستکبرت»، مراد از ید قدرت است، مانند آیهٔ «و أیّدکم بنصره».

پس، هر که پندارد که خداوند در چیزی است یا روی چیزی، یا از چیزی به چیزی دیگر تبدیل می‌شود، یا چیزی از او خالی است، یا چیزی به او مشغول است، هر آینه خدا را با صفت مخلوق توصیف کرده است، در حالی که خداوند خالق هر چیزی است. نه او را قیاس توان کرد، و نه با مردم تشبیه می‌شود. هیچ جایی از خدا خالی نیست، و هیچ مکانی را هم اشغال نکرده است. در عین دوری نزدیک است، و در عین نزدیکی دور، این است پروردگار ما خدای یگانه. پس هر که خدا را با این اوصاف بخواهد و دوستش بدارد او از یکتا پرستان است، و هر کس با توصیفی جز این دوستش بدارد خداوند از او بیزار است، و ما نیز از او بیزاریم» (بحار: ۳ / ۲۸۸ به نقل از کفایة الاثر).

نگاه کنید به: بحار: ۳ / ۲۸۷ ـ ۳۰۸؛ ج ۱۰ / ۲۲۴ ـ ۲۲۹؛ ج ۷۲ / ۹۴.

۱ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتاب

ادامه در صفحهٔ بعد

از آسمان یکباره بر آنان فرود آوری. البته از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمای. پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت... (نساء/۱۵۳).

نیز می‌فرماید: «چشمها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را در می‌یابد و او لطیف آگاه است» (انعام/۱۰۳).

صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود در حدیثی از أصبغ روایت کرده است که گفت: مردی به نام «ذِعْلِب» به طرف حضرت برخاست و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! من کسی نیستم که خدای را که ندیده‌ام بپرستم. عرض کرد: چگونه او را دیده‌ای؟ برای ما توصیفش کن. حضرت فرمود: وای بر تو! چشمها با نگاه سر او را ندیده‌اند؛ بلکه دلها با حقایق ایمان او را دیده‌اند (بحار: ۴ / ۲۷ به نقل از توحید).

صدوق، همچنین، با سند خود از ابن ابی نجران روایت کرده است که گفت: از ابو جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام راجع به توحید پرسیدم و عرض کردم: می‌توانم خدا را چیزی تصور کنم؟ حضرت فرمود: آری، ولی چیزی که حقیقتش درک نمی‌شود و حدّی ندارد. زیرا هر چیزی که در وهم تو در آید خدا جز آن است. چیزی مانند او نیست و اوهام او را درک نمی‌کند چگونه اوهام درکش کنند در صورتی که او بر خلاف آن چیزی است که به عقل در آید و بر خلاف هر چیزی است که در اوهام

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز، عقیدهٔ تعطیل و نفی کلیهٔ صفات خداوند از او، که بـر معتقدان به اشتراک لفظی لازم می‌آید، عقیده‌ای نـادرست و باطل است، بلکه باید صفات خداوند را به گونه‌ای اثبات کرد که متضمن نقصی نباشد[1]. مثلاً بگویی: خداوند عالم است اما

گنجد؟! دربارهٔ خدا تنها همین مقدار در وهم آید که: چیزی است کـه حقیقتش درک نشود و حدّی ندارد. (بحار: ۳ / ۲۶۶ به نقل از توحید).

نگاه کنید به: بحار: ۴ / ۲۶ ـ ۶۱ باب نفی الرؤیة و تأویل الآیات فیه، ۱ / ۲۶ ابواب تأویل الآیات و الاخبار الموهمة.

۱ ـ صدوق، با سند خود، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که آن حضرت در پاسخ به این پرسش زندیق که: خدا چیست؟ فرمود: او چیزی است متفاوت با هر چیز دیگر. این که می‌گویم «چیز» مقصودم معنایی است برای خدا. او شئ است به حقیقت معنای شیئیت جز این که جسم و صورت نیست. (بحار: ۳/ ۲۶۰ به نقل از توحید و معانی)

صدوق، همچنین، با سند خود روایت کـرده است کـه حـضرت رضا(ع) فرمود: مردم دربارهٔ توحید بر سه مذهب هستند: نفی، تشبیه، و اثبات خدا بدون تشبیه. مذهب نفی روا نیست، مـذهب تشـبیه هـم روا نیست چون هیچ چیز تشبیه خداوند تبارک و تعالی نمی‌باشد. راه درست همان مذهب سوم است: اثبات خدا بدون تشبیه (بحار: ۳/۲۶۳ به نقل از توحید)

نگاه کنید به: ۳/ ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵.

علم او مانند علم مخلوقین نیست که حادث باشد، یا از بین رفتنی باشد، یا به واسطهٔ حدوث صورتی، یا از طریق ابزار و آلتی علم پیدا شود و یا معلول علتی باشد. بلکه باید صفت را برای او اثبات کنی و صفات نقصی را که در رابطه با آن صفت در وجود ما آدمیان هست از او نفی سازی، و به کنه حقیقت آن صفت دست نیابی.[1]

یا مثلاً بگویی: خداوند بر هر امر ممکنی قادر و تواناست، و قدرت در ما انسانها صفتی است زاید بر ذات ما که به واسطهٔ آلات و ابزار حاصل می‌شود و این امور را از خداوند نفی کنی، و بگویی: خداوند قادر است و قدرت ذاتی اوست نه این که صفتی باشد زائد بر ذات او، یا کیفیتی حادث باشد و یا به واسطهٔ آلت و ابزاری آن را به دست آورده باشد، بلکه ذات بسیط او خود کافی است که هر چیزی را پدید آورد[2]

۱ ـ نگاه کنید به پاورقی ۱۱.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از محمد بن عرفه روایت کرده است که گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: خداوند موجودات را به واسطهٔ قدرت آفرید یا بدون قدرت؟ حضرت فرمود درست نیست بگوییم موجودات را به واسطهٔ قدرت آفرید، زیرا اگر

ادامه در صفحهٔ بعد

یا بگویی: خداوند مرید است. اراده در وجود ما آدمیان متضمن چند امر می‌باشد: یکی تصور فعل (ی که اراده انجام آن را داریم)، دیگری تصور سود و منفعت آن کار، سوم تصدیق این که آن منفعت حاصل می‌شود و مترتّب بر انجام فعل می‌باشد، و همراه بودن این تصورات و تصدیقات یا اندیشیدن و سنجیدن در غالب اوقات، تا این که به عزم و تصمیم می‌انجامد و شوق و علاقه‌ای در نفس برانگیخته می‌شود که موجب به حرکت در آمدن عضلات و اندامها می‌گردد و سرانجام آن فعل از ما سر می‌زند. اما اراده در خداوند چیزی نیست مگر همان علم قدیم ذاتی او به شیئی و

بگویی: «موجودات را به واسطهٔ قدرت آفرید»، گویا قدرت را چیزی جدای از خداوند قرار داده‌ای، و آن را ابزار وسیله‌ای دانسته‌ای که خداوند به واسطهٔ آن اشیاء را آفرید، و این شرک است. اگر بگویی: «موجودات را به واسطهٔ قدرت آفرید»، در حقیقت او را این گونه وصف کرده‌ای که موجودات را به واسطهٔ اقتدار بر موجودات و به واسطهٔ یک قدرتی آفرید. در حالی که خداوند نه ناتوان است و نه عاجز و نه محتاج غیر خود؛ بلکه او قادر است به ذات خود و نه به واسطهٔ قدرتی خارج از ذاتش. (بحار: ۱۳۶/۴ به نقل از عیون).

نگاه کنید به: بحار: ۱۳۴/۴ ـ ۱۴۷ باب القدرة، ۲۶۱، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۹.

مصلحت در به وجود آمدن آن باشد. پس، اراده یا به معنای ایجاد شیئی است، چنان که در اخبار آمده[1]، و یا به معنای علم خداوند به اصلح بودن شیئی، چنان که متکلمان می‌گویند[2].

یا بگویی: خداوند شنوا و بیناست. کمال شنیدن و دیدن در ما همان علم به شنیدنیها و دیدنیهاست، و حصول این دو امر با ابزارهای شنیدن و دیدن به همراه دیگر شرایط این دو، ناشی از عجز ما و نیازمان به ابزار و آلات است. اما در خداوند متعال، علم ازلی و ابدی او به مسموعات و مبصرات به ذات بسیط اوست بدون آن که صورتی حادث شود یا آلتی و ابزاری در کار باشد یا وجود آن شیئی شرط باشد، چرا که اینها صفات نقص هستند[3].

---

۱ ـ نگاه کنید به: پاورقی شمارهٔ ۱۳.

۲ ـ نگاه کنید به: شرح المواقف / ۲۹۲.

۳ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از هشام بن حکم روایت کرده است که زندیق از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید: آیا می‌گویی خداوند شنوا و بیناست؟ حضرت فرمود: او شنوا و بیناست؛ شنواست بدون عضوی (شنوایی)، و بیناست بدون اندامی (بینایی)، بلکه به ذات

ادامه در صفحهٔ بعد

یا بگویی: خداوند زنده است. حیات و زندگی در ما آدمیان صفت زایدی است که مقتضی حسّ و حرکت می‌باشد؛ اما در خداوند، این صفت ثابت است به گونه‌ای که متضمن نقص نمی‌باشد؛ چرا که او بذات خود زنده است، زیرا همهٔ افعال از او صادر می‌شود و همهٔ امور را می‌داند. ذات بسیط خداوند در او همان کاری را می‌کند که صفات و آلات و ابزارها در ما.

پس، آنچه در حیات، کمال به حساب می‌آید، مانند مدرک بودن و فعال بودن، خداوند آنها را داراست، و هر آنچه نقص است مانند نیاز داشتن به چگونگیها و ابزار و آلات، از

خود می‌شنود و به ذات خود می‌بیند. این که می‌گویم «به ذات خود می‌شنود» معنایش این نیست که او چیزی است و ذات چیزی دیگر؛ ولی چون تو از من پرسیدی برای فهمانیدن مطلب به تو خواستم آنچه در دل دارم به زبان آورم، پس می‌گویم خدا می‌شنود به کلّ ذاتش ولی باز نه به این معناست که کلّ او دارای بعض و اجزاء است؛ آن گونه که کلّ در ما بعض و جزء دارد. بلکه مقصودم فهمانیدن مطلب به تو هست و این تعبیر از من ست. حاصل همهٔ حرفم این است که خداوند شنوا و بینا و دانا و آگاه است بدون آن که در ذات و صفت او اختلاف و کثرتی باشد. (بحار: ۴ / ۷۰ به نقل از توحید).

نگاه کنید به: بحار: ۶۹/۴.

خداوند نفی می‌شود[1].

یا بگویی: خداوند سخنگوست. سخن گفتن در ما به واسطهٔ ابزارها و اندامها صورت می‌گیرد، اما سخن گفتن خداوند به معنای ایجاد اصوات و صدا در هر چیزی است که او بخواهد، و یا ایجاد نقش در هر چیزی است که اراده کند، یا در نفس فرشته‌ای یا پیامبری القاء کلام می‌کند، و یا شیوه‌های دیگری جز اینها، پس خدا خود سخن نمی‌گوید و برای این کار نیازی به اندام و ابزاری هم ندارد.

---

۱ - صدوق - قدس سرّه - با سند خود از هارون بن عبدالملک روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق(ع) دربارهٔ توحید سؤال شد، حضرت فرمود: خداوند عزوجل مثبت و موجود است و مبطل و محدود نیست و هیچ یک از صفات مخلوق را ندارد. او - عزوجل - را معنها و صفاتی است. صفات او و نامهایش بر مخلوقین نیز جاری است مانند شنوا و بینا و رؤوف و مهربان و امثال اینها. معنیها، صفت ذات هستند و جز شایستهٔ خداوند تعالی نمی‌باشند. خداوند نوری است که در آن تاریکی نیست، زنده‌ای است که مرگ در آن راه ندارد، دانایی است که دانایی‌اش با جهل توأم نمی‌باشد. صمدی است که هیچ چیز در او مدخلیت ندارد. پروردگار ما ذاتش نور است، ذاتش زنده است، ذاتش عالم است، و ذاتش صمد است. (بحار، ۴/۶۸ به نقل از توحید).
نگاه کنید به: بحار: ۴/۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴.

کلام حادث است و از صفات فعل خداوند متعال می‌باشد.

آنچه در این خصوص، کمال ذاتی است عبارت است از قدرت و توانایی خداوند تعالی بر ایجاد کلام، یا علم او به مدلولات آن، که این هر دو، دو صفت قدیمی و ذاتی خداوند هستند و زاید بر ذات او نمی‌باشند[1].

و به همین سان در سایر صفات خداوند پس، نه از خداوند متعال نفی صفت کن، و نه چیزی را برایش اثبات نما که مقتضی کاستی و ناتوانی در او باشد.

نیز، بدان که خداوند تعالی راستگوست و دروغ و دروغگویی از ساحت پاک او بدور است[2].

---

۱ - صدوق - قدس سره - با ذکر سند روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حدیثی فرمود: خداوند با موسی سخن گفت بدون اندامی و ابزاری و لبی و زبانچه‌ای. خداوند پاک و برتر از این گونه صفات است. (بحار: ۴/ ۲۹۵، به نقل از توحید).

طبرسی روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای فرمود: کلام خدای سبحان در حقیقت فعلی از اوست که آن را ایجاد کرد. (بحار: ۴/ ۲۵۵ به نقل از توحید).

۲ - خداوند متعال فرموده است: «خدا که معبودی جز او نیست شما را در روز رستاخیز که شکی در آن نیست گرد خواهد آورد و کیست

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز، باید معتقد باشی که جهان، یعنی همهٔ موجودات ـ جز خداوند، حادث است به این معنا که زمانی بوده که این عالم هستی وجود نداشته است، نه به معنای حدوث ذاتی که ملحدان می‌گویند. معنایی که ما گفتیم مورد اجماع همهٔ پیروان ادیان است، و اخبار فراوان متواتری هم در این باب وجود دارد. اعتقاد به قدیم بودن عالم هستی،[1] و باور داشتن به عقول قدیم[2] [و هیولای قدیم[3]] ـ چنان که حکما می‌گویند و بدان

راستگوتر از خدا». (نساء / ۸۷).

طبرسی ـ قدس سره ـ از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده است که فرمود: ستایش خدایی را که دیدگان او را در نمی‌یابند... خدایی که در وعده‌اش راستگوست. (بحار ۲۶/۴ به نقل از احتجاج).

صدوق ـ قدس سره ـ با ذکر سند، از حضرت صادق از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام روایت کرده است که فرمود رسول خدا(ص) فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد... راستگو... (بحار: ۱۸۶/۴ به نقل از توحید).

۱ ـ نگاه کنید به: سه رسالهٔ شیخ اشراق / ۱۱۵، تعلیقه صدر الحکماء علی الشفاء / ۵۲۲، الجمع بین رأی الحکیمین / ۱۰۰

۲ ـ نگاه کنید به: شرح الهدایة الاثیریه / ۳۶۱، النجاة / ۶۹۹، سه رسالهٔ شیخ اشراق / ۸۷، تعلیقه صدر الحکماء علی الشفاء / ۵۲۲

۳ ـ نگاه کنید به: الجمع بین رأی الحکیمین / ۳۰، رسائل حدو...

معتقدند ـ کفر است[1].

[از اینها گذشته، بدان که آنچه از احکام دین که ثبوت آنها بالضروره دانسته است به طوری که بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست مگر در مواردی نادر و اندك، انکار این احکام کفر است و منکر آن سزاوار قتل می‌باشد[2] این احکام فراوانند:

الصف: ۴۶۷/۳.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود... خداوند موجودات را از موادی ازلی نیافرید.

مؤلف ـ قدس سرّه ـ گوید: عبارت «مواد ازلی» ردّ بر فلاسفه است که قائل به عقول و هیولای قدیم هستند.

صدوق، همچنین، با سندش از حضرت رضا(ع) روایت کرده است که مردی خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: یابن رسول الله، دلیل بر حدوث عالم چیست؟

حضرت فرمود: تو قبلاً نبوده‌ای و بعد هست شدی، و می‌دانی که نه تو خودت را پدید آورده‌ای، نه کسی چون تو پدیدت آورده است. (بحار: ۳۶/۳).

نگاه کنید به: ۳۹/۳، ۴۹؛ ج ۲/۵۷ ـ ۳۱۵ باب حدوث العالم، ج ۱۶۶/۱۰ ـ ۲۱۱.

۲ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق علیه‌السلام

مانند واجب بودن نمازهای پنجگانه و شمار رکعات آنها و اوقاتشان اجمالاً، و اشتمال این نمازها بر رکوع و سجود و بلکه، بنابر اظهر، تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت، و مشروط بودن طهارت در نمازها، اجمالاً.

واجب بودن غسل جنابت و حیض و، بنابر اظهر، غسل نفاس و این که، بنابر یک احتمال، ادرار و مدفوع و خروج باد از معده مبطل وضو هستند. و مانند وجوب غسل دادن اموات و

روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هرگاه بنده گناه کبیره یا گناه صغیره‌ای را که خدای عزوجل از آن نهی فرموده است مرتکب شود از ایمان خارج گردد و اسم ایمان از او برداشته و اسم اسلام بر او گذاشته شود (مؤمن نمی‌توان نامیدش اما مسلمان می‌توانش گفت). سپس اگر توبه و استغفار کند به سرای ایمان برگردد، و جز انکار و استحلال او را به کفر نبرد. و استحلال این است که به چیز حلال بگوید: این حرام است، و به چیز حرام بگوید: این حلال است، و به آن عقیده پیدا کند. در این هنگام است که از اسلام و ایمان خارج گشته و در کفر وارد شود و مانند کسی است که داخل حرم گشته و سپس داخل کعبه شود و در کعبه حدثی صادر کند و از کعبه و حرم اخراج گشته، و گردنش زده و به دوزخ رفته باشد (بحار ۶۸/۲۵۶ به نقل از کافی).

نگاه کنید به: بحار ۷۹/۲۱۵ - ۲۲۷؛ ج ۶۹/۱۸ - ۱۷۵، ج ۷۲/۲۲۲.

نماز خواندن بر آنها و به خاک سپردنشان.

و واجب بودن زکات و روزهٔ ماه رمضان، و این که خوردن و آشامیدن معمول و آمیزش با زن از قُبل مبطل روزه هستند، و واجب بودن حج، و اشتمال آن بر طواف و بلکه سعی میان صفا و مروه، و احرام و وقوف در عرفات و مشعر، و بلکه قربانی کردن و تراشیدن سر و رمی جمره، اجمالاً، چه در حج واجب، و چه، بنابر احتمالی، در حج استحبابی.

و بنابر اظهر، وجوب جهاد در برخی موارد، و رجحان خواندن نماز با جماعت، و صدقه دادن به مستمندان، و فضیلت علم و عالمان، و فضیلت راست سودمند، و پرهیز از دروغ ناسودمند.

و حرام بودن زنا و لواط و نوشیدن شراب بجز نبیذ زیرا مسلمانان بر حرمت آن اجماع ندارند، و خوردن گوشت سگ و خوک [و خون] و مردار.

و حرام بودن ازدواج با مادر و خواهر و دختر [و دختر برادر] و دختر خواهر و عمه و خاله، و بلکه، بنابر آنچه از روایت پیداتر است، مادرزن و جمع میان دو خواهر.

و حرام بودن ربا در برخی موارد بنابر یک احتمال، و حرام بودن ظلم، و خوردن مال دیگری به ناروا، و حرام بودن کشتن

کسی به ناحق، و بلکه ناپسند بودن دشنامگویی و تهمت زدن.

و بنابر آنچه از روایات پیداتر است، رجحان سلام کردن و دادن جواب سلام، و رجحان احترام و نیکی کردن به پدر و مادر و پرهیز از آزردن و نافرمانی آنان، و بلکه رجحان به جای آوردن صلهٔ ارحام، بنابر احتمالی.

و دیگر مواردی از این قبیل که در بین مسلمانان مشهور است به طوری که جز افرادی معدود و نادر کسی در آنها شک ندارد.

و اما انکار ضروریات مذهب امامیه، کسی که منکر این ضروریات شود در زمرهٔ مخالفان قرار می‌گیرد، و از دین و مسلک ائمهٔ اطهار ـ صلوات الله علیهم اجمعین ـ خارج می‌شود.

ضروریاتی مانند: امامت امامان دوازده گانه ـ علیهم السلام ـ و برتری آنان، و علمشان، و وجوب اطاعت از ایشان، و فضیلت زیارتشان. اما دوست داشتن و بزرگداشت آنان، اجمالاً، از ضروریات دین اسلام است و منکران این امر، مانند ناصبی‌ها و خوارج، کافرند[1]

---

۱ ـ مفید ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت باقر علیه‌السلام

ادامه در صفحهٔ بعد

از جمله چیزهایی که جزء ضروریات مذهب امامیه به شمار آمده است عبارتند از: حلال شمردن متعه، حج تمتّع، بیزاری جستن از آن سه نفر [و معاویه و یزید بن معاویه و همهٔ کسانی که] با امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ یا سایر ائمه جنگیده‌اند، و از همهٔ قاتلان حسین[1] ـ صلوات الله علیه ـ و گفتن جملهٔ

روایت کرده است که فرمود: ... هرکس امامی را که از جانب خداست انکار کند و از او و از دین او بیزاری جوید، کافر و مرتدّ از اسلام شده است؛ زیرا امام از جانب خداست و دین او دین خدا می‌باشد. هرکس از دین خدا بیزاری جوید، کافر است و در چنین حالی خونش مباح می‌باشد؛ مگر این که از عقیدهٔ خود برگردد و به درگاه خدا توبه کند (بحار: ۲۲۵/۷۹ به نقل از اختصاص).

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت رضا(ع) روایت کرده است که آن حضرت به مأمون نوشت. همانا اسلام ناب عبارت است از... وجوب بیزاری جستن از کسانی که به آل محمد علیهم‌السلام ستم کردند، و آنها را بیرون راندند و سنّت ستم برایشان را بنا نهادند، و سنّت پیامبرشان را تغییر دادند؛ و وجوب بیزاری جستن از ناکثین و قاسطین و مارقین، همانان که حرمت رسول خدا(ص) را زیر پا نهادند، و بیعت امامشان را شکستند و آن زن (عایشه) را بیرون آوردند و با امیرالمؤمنین(ع) جنگیدند و شیعه ـ رحمة الله علیهم ـ را کشتند

ادامه در صفحهٔ بعد

و بیزاری جستن از کسانی که نیکان را تبعید و آواره کردند، و مطرودین لعنت شده را پناه دادند، و اموال مسلمین را در میان ثروتمندان دست به دست گرداندند، و سفیهانی مانند معاویه و عمرو بن عاص راکه رسول خدا(ص) آن دو را لعنت کرده بود، بر سرکار آوردند.

و بیزاری جستن از پیروان آنان که با امیرالمؤمنین(ع) جنگیدند و انصار و مهاجران و مسلمانان با فضیلت و شایسته‌ای راکه پیشگام بودند به قتل رساندند.

و بیزاری جستن از انحصارگران و از ابو موسی اشعری و طرفداران و پیروان او؛ «آنان که کوشش ایشان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند. آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان یعنی ولایت امیرالمؤمنین «و لقای او را انکار کردند» یعنی خدا را بدون امامت او ملاقات کنند «در نتیجه، اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنان قدر و ارزشی نخواهیم نهاد». (کهف / ۱۰۴ ـ ۱۰۵)، اینان سگهای اهل دوزخند.

و بیزاری جستن از بتها و تیرهای قرعه، پیشوایان گمراهی و رهبران جور و ستم، تماماً از اولین آنها تا آخرینشان.

و بیزاری جستن از امثال پی کنندگان ناقه (صالح)، تیره بختان اولین و آخرین، و از کسانی که ولایت و دوستی آنان را داشته باشد. (بحار، ۱۰ / ۳۵۸ به نقل از عیون).

ادامه در صفحهٔ بعد

«حیّ علی خیر العمل» در اذان.

نیز، باید معتقد باشی که پیامبر ـ صلّی الله علیه و آله ـ و ائمه ـ صلوات الله علیهم ـ معصوم هستند و در تمام عمرشان گناهی، چه کوچک و چه بزرگ، از ایشان سر نزده است. این اعتقاد را دربارهٔ همهٔ پیامبران[1] و فرشتگان[2] هم باید داشته باشی او

نگاه کنید به: بحار: ۶۸ / ۲۲۹ ـ ۳۹۶؛ ج ۴۴ / ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۱، ۳۰۴؛ ج ۲۲ / ۲۲۱، ۳۳۲؛ ج ۲۸ / ۲۲۱، ۱۰۹؛ ج ۷ / ۱۷۶؛ ج ۲۷ / ۵۱ ـ ۶۶، ۲۱۸ ـ ۲۳۹؛ ج ۷۲ / ۱۲۸؛ الغدیر: ۳ / ۱۸۹ ـ ۱۹۴، ۲۴۹ ـ ۲۶۵؛ ج ۶ / ۱۹۸ ـ ۲۴۰؛ ج ۸ / ۱۳۰ ـ ۱۳۴.

۱ ـ صدوق ـ قدس سره ـ با سند خود، از جعفر بن محمد از پدرش ـ علیهم السلام ـ روایت کرده است که فرمود: ایوب (ع) هفت سال مبتلا شد بدون آن که گناهی کرده باشد. انبیاء گناه نمی‌کنند؛ چون معصوم و پاک هستند، نه گناهی می‌کنند، نه منحرف می‌شوند، و نه هیچ گناهی از کوچک و بزرگ مرتکب می‌شوند. (بحار: ۴۴ / ۲۷۵ به نقل از خصال).

نیز در خبر اعمش از حضرت صادق (ع) روایت شده است که: پیامبران و اوصیای آنان گناه نمی‌کنند؛ چون معصوم و پاک هستند (بحار: ۲۵ / ۱۹۹ به نقل از خصال).

صدوق، همچنین، با اسناد خود از موسی بن جعفر از پدرش از جدّش

ادامه در صفحهٔ بعد

باید معتقد باشی که آنان اشرف همهٔ مخلوقاتند، و از همهٔ پیامبران و فرشتگان برترند] و دانش همهٔ پیامبران را دارا هستند، و از آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد،

از علی بن الحسین علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: امام از ما خاندان جز معصوم نیست، و عصمت چیزی نیست که در قیافهٔ ظاهری نمایان باشد تا امام به وسیلهٔ آن شناخته شود؛ از این رو، امام جز با نص شناخته نمی‌شود. (بحار، ۲۵ / ۱۹۴ به نقل از معانی الاخبار).

نگاه کنید به: بحار: ۲۵ / ۱۹۹ - ۲۱۱، باب عصمتهم و لزوم عصمة الامام علیهم السلام؛ ج ۱۱ / ۷۲ - ۹۹، باب عصمة الانبیاء علیهم السلام؛ ج ۱۷ / ۳۴ - ۹۷، باب عصمة رسول الله (ص)؛ ج ۱۴ / ۳۳؛ ج ۱۲ / ۳۴۸؛ ج ۴۰ / ۲۰۵.

۲ - خداوند متعال فرموده است: «بر آن (آتش) فرشتگانی خشن و سختگیر گمارده شده‌اند، از آنچه خدا به آنان دستور داده است سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند» (تحریم / ۶).

«و آنچه در آسمانها و زمین است، از جنبندگان و فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند. از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می‌ترسند و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند». (نحل / ۴۹ - ۵۰).

«بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و خود به دستور او کار می‌کنند». (انبیاء / ۲۶ - ۲۷).

نگاه کنید به: بحار ۵۹ / ۲۶۵ - ۳۲۶ باب عصمة الملائکه

آگاهند[۱].

دیگر این که آثار و کتابهای پیامبران ـ مانند تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و ابراهیم و شیث ـ و عصای موسی و انگشتری سلیمان و پیراهن ابراهیم، و صندوق و الواح و جز اینها در نزد ایشان می‌باشد.[۲]

---

۱ ـ صفّار ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: هیچ پیغمبری به پیامبری مبعوث نشد و هیچ رسولی فرستاده نشد مگر با اعتقاد به ولایت ما و برتری ما بر دیگران. (بحار، ۲۶ / ۲۸۱ به نقل از بصائر الدرجات).

نگاه‌کنید به: پاورقیهای شماره ۱۲ و ۳۴. نیز به، بحار، ۲۶ / ۲۶۷ ـ ۳۵۰.

۲ ـ تعدادی از علمای بزرگ مانند مفید، صفّار و طبرسی روایت کرده‌اند که حضرت صادق (ع) فرمود: همانا شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است. همانا پرچم و جوشن و زره و خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است... همانا الواح موسی و عصای او نزد من است. همانا انگشتر سلیمان بن داود نزد من است، و تشتی که موسی قربانی را در آن انجام می‌داد نزد من است. همانا اسمی که نزد پیامبر خدا (ص) بود و هرگاه (در جبهه جنگ) آن را میان مسلمانان و کفّار می‌گذاشت چوبهٔ تیری از کفار به مسلمانان نمی‌رسید نزد من است. همانا آنچه را

ادامه در صفحهٔ بعد

دیگر این که، جهاد آن دسته از ایشان که جهاد کردند، و جهاد نکردن آن عده که جهاد نکردند، و سکوت آن کس از ایشان که سکوت اختیار کرد، و سخن گفتن آن کس از ایشان که زبان به سخن گشاد، و کلاً همه حالات و گفتارها و رفتارهای آنان به فرمان خداوند متعال بوده است.[1]

فرشتگان آورده‌اند نزد من است. و داستان سلاح در خاندان ما همانند داستان تابوت (صندوق) است در میان بنی اسرائیل، بر در هر خانه‌ای که تابوت پیدا می‌شد نشانهٔ اعطای نبوت بود. به هر یک از ما خاندان نیز که سلاح برسد امامت به او داده می‌شود. (بحار: ۲۶ / ۲۰۱ ـ ۲۰۲ به نقل از ارشاد و احتجاج و بصائر الدرجات).

نگاه کنید به: بحار: ۲۶ / ۲۰۱ ـ ۲۲۲، باب ما عندهم من سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله، و آثاره، و آثار الانبیاء صلوات الله علیهم.

۱ ـ صفّار ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند روایت کرده است که حمران به امام باقر (ع) عرض کرد: فدایت شوم، ای ابا جعفر، بفرمایید که موضوع نهضت علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن و حسین و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبتهایی که دیدند، از کشته شدن به دست طغیانگران و پیروزی آنها برایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ حضرت فرمود: ای حمران، خدای تبارک و تعالی آن مصیبتها را برایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضا نمود و حتمی ساخت

ادامه در صفحهٔ بعد

دیگر آن که، تمام آنچه خداوند به رسول الله آموخت، آن حضرت آنها را به علی ـ علیه السلام ـ آموخت، و هر امام بعدی تمام علوم امام قبلی را، در هنگام رسیدن به امامتش، می داند[1]. دیگر این که، ایشان بر اساس رأی و اجتهاد خود

و سپس به اجرا در آورد. و علی و حسن و حسین، صلوات الله علیهم، از روی بصیرت و دانش که قبلاً از رسول خدا (ص) دریافته بودند قیام کردند، و هر کس از ما خانواده هم که خاموشی گزید از روی علم بود. ای حمران، اگر هنگامی که این مصیبتها و چیره گشتن طاغوتها بر آنها از جانب خداوند نازل شد، آنان از خدا می‌خواستند که این بلاها را از ایشان دفع کند و براندازی حکومت طواغیت را از درگاه خدا جداً طلب می‌کردند بیگمان خواست ایشان را برآورده می‌ساخت و این گرفتاریها را از ایشان دفع می‌کرد و پایان یافتن دورهٔ حکومت طاغوتها و به سرآمدن پادشاهی آنان سریعتر از رشته مرواریدی که نخ آن پاره شود و دانه هایش پراکنده گردد صورت می‌گرفت. ای حمران، این گرفتاریهای که بر سر ایشان آمدند نه به این سبب بود که گناهی کرده باشند یا کیفر نافرمانی در امری از امور خداوند باشد. بلکه به خاطر منازل و کرامتی از جانب خدا بود که خداوند خواست آنان را به آن منازل و کرامتها برساند. پس دربارهٔ آنان افکار باطل به خود راه مده. (بحار: ۴۴ / ۲۷۶ ـ ۲۷۷ به نقل از بصائر الدرجات). و نگاه کنید به: بحار، ۴۴ / ۲۳۱ ـ ۲۳۲

۱ ـ نگاه کنید به پاورقی شماره ۱۴ ما بر مقدمهٔ مؤلف، و نیز به

چیزی نمی‌گویند بلکه همهٔ احکام را از جانب خداوند متعال فرا می‌گیرند. هر چه از ایشان بپرسند می‌دانند؛[۱] همهٔ زبانها را

بحار: ۲ / ۱۶۸ ـ ۱۷۹.

۱ ـ صفار ـ قدس سرّه ـ با سند خود از محمد بن شریح روایت کرده است که گفت. از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرماید به خدا قسم، اگر نبود که خداوند ولایت و مودّت و قرابت ما را واجب کرده است، شما را به خانه هایمان وارد نمی‌ساختیم، و اجازه نمی‌دادیم که بر در خانه‌های ما بایستید. به خدا قسم، ما از روی هوی و دلخواه خود سخن نمی‌گوییم، و بر اساس رأی خود چیزی بیان نمی‌کنیم، و نمی‌گوییم مگر آنچه را که پروردگار ما گفته است. (بحار: ۲/۱۷۳ به نقل از بصائر الدرجات).

و، همچنین، به اسنادش از اسماعیل ازرق روایت کرده است که گفت: شنیدم حضرت صادق (ع) می‌فرماید: خداوند حکیم‌تر و ارجمندتر و بزرگتر و داناتر از آن است که حجتی بر بندگان خویش قرار دهد و سپس چیزی از امور ایشان را از آن حجت پنهان نگه دارد. (بحار، ۲۶/۱۳۷ به نقل از بصائر الدرجات).

نگاه کنید به: بحار: ۲/۱۷۲ ـ ۱۷۹ باب أنهم علیهم السلام عندهم موادّ العلم و اصوله و لایقولون شیئاً برأی و لا قیاس؛ ج ۲۶ / ۱۳۷ ـ ۱۵۴ باب أنه لا یحجب عنهم شئ من احوال شیعتهم و ما تحتاج الیه الامّة من جمیع العلوم.

می‌دانند؛[1] و افراد مؤمن و کافر را می‌شناسند[2]؛ و اعمال این امت، از نیکوکار و بدکارشان، هر روز به اطلاع آنان رسانده

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از هروی روایت کرده است که: حضرت رضا (ع) با مردم به زبان خود آنان سخن می‌گفت، و به خدا سوگند که از همگان فصیح‌تر و به هر زبان و لغتی داناتر بود، روزی به آن حضرت عرض کردم: یابن رسول الله، من از این که شما این زبانهای مختلف را بلد هستید تعجب می‌کنم.

حضرت فرمود: ای اباصلت، من حجت خدا بر خلق او هستم؛ خداوند کسی را که زبان مردمی را بلد نباشد حجت آنان قرار نمی‌دهد، آیا نشنیده‌ای این سخن امیرالمؤمنین (ع) را که فرمود: «فصل الخطاب به ما داده شده است»؟ آیا فصل الخطاب چیزی جز دانستن زبانها(ی مختلف) است. (بحار: ۲۶ / ۱۹۰ به نقل از عیون).

و نگاه کنید به: بحار: ۲۶ / ۱۹۰ ـ ۱۹۳، باب أنهم علیهم السلام یعلمون جمیع الألسن و اللغات و یتکلمون بها.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ مسنداً از عبدالله بن عامر بن سعد بن عبدالرحمن بن ابی نجران روایت کرده است که گفت: ابوالحسن الرضا (ع) نامه‌ای به برخی یارانش نوشت و آن را برای من قرائت کرد: ما هرگاه کسی را ببینیم می‌فهمیم که واقعاً مؤمن است یا حقیقةً منافق می‌باشد (بحار ۲۶ / ۱۱۸ به نقل از عیون).

نگاه کنید به: بحار: ۲۶ / ۱۱۷ ـ ۱۳۲، باب أنهم علیهم السلام یعرفون الناس بحقیقة الایمان و بحقیقة النفاق.

می‌شود.[۱]

باید معتقد باشی که آنان به فرمان خداوند تعالی جهان را آفریدند؛ در اخبار صحیحه از چنین اعتقادی نهی شده است.[۲]

---

۱ ـ صفار ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: هر بامداد اعمال بندگان، از نیکوکار و بدکار، به رسول خدا (ص) عرضه می‌شود. پس مواظب باشید! این است معنای سخن خداوند که می‌فرماید: «عمل کنید، پس بزودی خدا و رسول او و مؤمنان عمل شما را می‌بینند» (توبه / ۱۰۵).

حضرت این را گفت و ساکت شد. (بحار: ۲۳ / ۳۴۶ به نقل از بصائر الدرجات).

صفار، همچنین، به سند خود از ابوالحسن (ع) روایت کرده است که آن حضرت دربارهٔ آیهٔ «بگو: عمل کنید؛ زیرا بزودی خدا رسول او و مؤمنان عمل شما را می‌بینند» فرمود: مؤمنان ما هستیم، (بحار: ۲۳ / ۳۱۶ به نقل از بصائر الدرجات).

و نگاه کنید به: بحار: ۲۳ / ۳۳۳ ـ ۳۵۳، باب عرض الاعمال علیهم، علیهم السلام، و انّهم الشهداء علی الخلق.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از شامی روایت کرده است که گفت: در مرو خدمت علی بن موسی الرضا (ع) رسیدم و عرض کردم: ای زادهٔ رسول خدا، از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام برای ما روایت می‌شود که فرمود: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه حد وسط میان این

ادامه در صفحهٔ بعد

و به اخبار ضعیفی که برسی[1] و دیگران در این زمینه روایت کرده‌اند نباید اعتنا کرد. سهو و فراموشی در آنان راه ندارد.[2]

دوستدار معنایش چیست؟

حضرت فرمود: هر کس معتقد باشد که خداوند عزوجل افعال ما را انجام می‌دهد و آن گاه ما را به سبب آن اعمال عذاب می‌کند قائل به جبر است، و هر کس معتقد باشد که خداوند عزوجل کار خلق و روزی را به حجت‌های خویش علیهم السلام واگذار کرده، قائل به تفویض شده است. قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک. (بحار: ۲۵ / ۳۲۸ به نقل از عیون).

و نگاه کنید به: بحار، ۲۵ / ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۴۳، ۳۵۰، ج ۴ / ۱۴۷ ـ ۱۵۰.

۱ ـ در سال ۸۱۳ هـ حیات داشته است. نامش رجب بن محمد بن رجب حلّی و معروف به حافظ است. عالم، محدث و شاعر بوده است. از جمله تألیفات اوست: مشارق انوار الیقین فی حقائق اسرار امیرالمؤمنین، الدرّ الثمین فی ذکر خمسمائة آیة نزلت فی شأن امیرالمؤمنین، لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید و جز اینها. (معجم المؤلفین: ۴ / ۱۵۳).

۲ ـ صفّار ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از مفضّل روایت کرده است که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا در حالی که امام در پشت پردهٔ خانهٔ خود نشسته است از آنچه در گوشه و کنار جهان است خبر دارد؟ حضرت فرمود: ای مفضّل، خداوند تبارک و تعالی در پیامبر

ادامه در صفحهٔ بعد

و اخباری را هم که در این مورد آمده است باید حمل بر تقیه کرد.

باید به معراج جسمانی و این که پیامبر (ص) با همین بدن خود عروج کرد و از آسمانها گذشت معترف باشی، و به شبهات حکما در زمینهٔ ناممکن بودن شکافتن و سر به هم آوردن افلاک وقعی ننهی، چرا که شبهاتی سست و ضعیف هستند. معراج از ضروریات دین است و انکار آن کفر است[1].

(ص) پنج روح قرار داد. یکی روح زندگی که با آن حرکت می‌کرد و راه می‌رفت، دوم روح قوه که با آن جنبش و تلاش و جهاد می‌کرد. سوم روح شهوت که با آن می‌خورد و می‌آشامید و با زنان حلال خود نزدیکی می‌کرد، چهارم روح ایمان که با آن فرمان می‌داد و عدالت می‌ورزید، پنجم روح القدس که با آن بار نبوت را به دوش می‌کشید، چون پیامبر (ص) وفات یافت روح القدس به امام منتقل گردید. روح القدس نه می‌خوابد، نه دچار غفلت می‌شود، نه سرگرمی می‌کند و نه گرفتار سهو و فراموش می‌شود. اما چهار روح دیگر خواب و سرگرمی و غفلت و سهو دارند. (بحار: ۲۵/۵۸ به نقل از بصائر الدرجات).

و بنگرید به: بحار: ۲۵ / ۳۵۰ - ۳۵۱، باب نفی السهو عنهم علیهم السلام، ص ۴۷ - ۱۰۳؛ ج ۱۷/۹۷ - ۱۲۹.

۱ - خداوند تعالی فرموده است: منزه است آن خدایی که بنده‌اش

ادامه در صفحهٔ بعد

دیگر این که در برابر اخبار رسیده از ایشان سر تسلیم فرود آوری. اگر فهم تو قدرت درک این اخبار را داشت و عقلت به آنها رسید به تمام تفاصیل و جزئیات آنها ایمان بیاور، و اگر نرسید و درک نکردی اجمالاً به آنها ایمان داشته باش و علم آنها را به خود ایشان واگذار کن.

مبادا چون تو در فهم این اخبار ناتوانی چیزی از آنها را ردّ کنی، زیرا، ای بسا خبری حقیقةً از ایشان رسیده باشد و تو به خاطر ضعف فهمت، آن را رد کرده باشی و در نتیجه، به فرمودۀ امام صادق (ع)، خدای عرش نشین را تکذیب کنی[1].

را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی، که پیرامون آن را برکت داده‌ایم، سیر داد تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست». (اسراء / ۱).

صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس معراج را تکذیب کند، رسول خدا(ص) را تکذیب کرده است. (بحار: ۱۸ / ۳۱۲ به نقل از صفات الشیعه). نیز بنگرید به: بحار: ۱۸ / ۲۸۲ ـ ۴۱۰، باب اثبات المعراج و معناه و کیفیته و صفته و ما جری فیه.

۱ ـ صفّار ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده است که: حدیثی را که یک نفر برای شما

ادامه در صفحۀ بعد

[و بدان که] ائمه علیهم السلام دارای دانشهای شگفت آور و رفتارهای غریبی هستند که خردهای ما از درک آنها عاجز است. بنابراین، روانیست که آنچه را در این باره از آنان به ما رسیده است ردّ و انکار کنیم[1].

دیگر این که باید اقرار و اعتقاد داشته باشی که پیامبر (ص) و امامان دوازده گانه ـ علیهم السلام ـ در هنگام جان سپردن

می آورد تکذیب نکنید؛ زیرا شما چه می‌دانید، شاید حقیقت داشته باشد و در نتیجه (با تکذیب آن) خدا را بر روی عرشش تکذیب کرده باشید. (بحار: ۲ / ۱۸۶ به نقل از بصائر الدرجات).

نیز بنگرید به: بحار: ۲ / ۱۸۲ - ۲۱۲، باب... و فضل التدبر فی اخبارهم علیهم السلام و التسلیم لهم و النهی عن ردّ اخبارهم.

۱ ـ مفید ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از مفضّل روایت کرده است که گفت: حضرت صادق (ع) فرمود: هرگاه مطلبی دربارهٔ ما به شما رسید که می‌توانست در مخلوقین باشد ولی از شناخت و فهم آن عاجزید، انکارش نکنید؛ و آن را به ما برگردانید، و هرگاه چیزی دربارهٔ ما به شما رسید که جایز نیست در مخلوق باشد، انکارش کنید و آن را به ما نسبت ندهید. (بحار: ۲۵ / ۳۶۴ به نقل از اختصاص).

نیز بنگرید به: بحار: ۲۵ / ۳۶۴ - ۳۸۶، باب غرائب افعالهم و احوالهم و وجوب التسلیم لهم فی جمیع ذلک، و نیز بنگرید به پاورقی شماره ۱۲۳ پیشگفته.

نیکوکاران و بدکاران و مؤمنان و کافران حاضر می‌شوند و با شفاعت خود سختیها و سکرات مرگ را بر مؤمنان آسان می‌سازند، و بر منافقان و دشمنان اهل بیت ـ علیهم السلام ـ سخت می‌گیرند.

در اخبار آمده است که سرشکی که در هنگام مرگ از چشمان مؤمنان سرازیر می‌شود اشک شادی و سروری است که از دیدن پیامبر ـ صلی الله علیه و آله ـ و ائمه ـ علیهم السلام ـ به آنان دست می‌دهد. به این مطلب اجمالاً باید اعتراف کرد[1].

---

۱ ـ قمّی ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ کس نیست که دوستدار ما و دشمن دشمنان ما باشد و بمیرد مگر این که رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین و حسن و حسین ـ صلوات الله علیهم ـ بر بالین او حاضر می‌شوند و او را می‌بینند و بشارتش می‌دهند و اگر دوستدار ما نباشد او هم آنان را می‌بیند اما به گونه‌ای که ناراحت می‌شود. دلیل بر این امر سخن امیرالمؤمنین (ع) است به حارث همدانی که:

ای حارث همدانی هر کس بمیرد، مؤمن باشد یا منافق، مرا می‌بیند.

(بحار: ۶ / ۱۸۰ ـ ۱۸۱ ـ ۱۸۱ به نقل از تفسیر قمی).

صدوق ـ قدس سرّه ـ نیز با ذکر سند، از یحیی بن سابور روایت کرده

ادامه در صفحهٔ بعد

لازم نیست که دربارهٔ کیفیت این موضوع و این که آیا با همان بدنهای اصلی خود حاضر می‌شوند [یا با بدن مثالی] و یا چیزی غیر آن، اندیشه کرد. از طرفی هم نباید این حضور را به [علم] یا نقش بستن صورتهای ایشان در قوای خیالی تأویل و توجیه کرد، زیرا، این گونه تأویلات تحریف قطعیّات دین، و مایهٔ تباه شدن عقاید مؤمنان است.

نیز، باید ایمان داشته باشی که روح، پس از جداشدن از بدن، باقی می‌ماند و به بدنی مانند این بدن تعلق می‌گیرد، و همراه جنازهٔ خود و برفراز تشییع کنندگانش حرکت می‌کند. اگر مؤمن باشد از آنها می‌خواهد که شتاب کنند تا هر چه زودتر به درجات بالا و نعمتهای بزرگی که خداوند برای او آماده ساخته است، برسد؛ و اگر منافق باشد، از ترس کیفرهایی که برایش

است که گفت: شنیدم حضرت صادق(ع) دربارهٔ شخصی که هنگام مرگ چشمانش گریان می‌کند، فرمود: این هنگام است که رسول خدا(ص) را می‌بیند که خوشحال می‌کند، سپس فرمود: ندیده‌ای که وقتی مردی چیزی را می‌بیند که شادمانش می‌کند از چشمانش اشک سرازیر می‌شود و می‌خندد؟! (بحار: ۶/ ۱۸۲ به نقل از: علل، کافی و...).

و بنگرید به: بحار: ۶/ ۱۷۳ - ۲۰۲، باب مایعاین المؤمن و الکافر عند الموت و حضور الائمة ـ علیهم‌السلام عند ذلك و عند الدفن.

آماده شده است، از آنان می‌خواهد که عجله نکنند

او همچنان با غسل دهنده و زیرورو کننده و تشییع کنندگان خود است تا آن‌که چون به خاک سپرده شد و تشییع کنندگانش برگشتند، روح به جسد اصلی او منتقل می‌شود[1].

در این هنگام، اگر دوزخی باشد، دو فرشتهٔ منکر و نکیر در هیأتی وحشتناک نزد او می‌آیند، و اگر از نیکان باشد دو فرشتهٔ مبشّر و بشیر در هیأتی زیبا نزدش می‌آیند و از او دربارهٔ عقایدش و یکایک امامانش که به آنها اعتقاد داشته است، می‌پرسند. اگر یکی از آنان را جواب نداد با گرزی آتشین بر او می‌کوبند به طوری که گور او تا روز قیامت آکنده از آتش

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: حضرت صادق(ع) فرمود: چون روح از بدن خارج شد، همانند زمانی که در بدن بود، به او پیشنهاد می‌شود و روح آخرت را بر می‌گزیند. پس او را غسل می‌دهند و پشت و رویش می‌کنند و چون در کفن پیچیدند و در تابوتش نهادند، روح او بیرون می‌آید و پیشاپیش مردم حرکت می‌کند، و ارواح مؤمنان به استقبالش می‌آیند و به او سلام می‌کنند و وی را به نعمتهایی که خداوند عزّوجل برایش آماده ساخته است بشارت می‌دهند. وقتی او را در قبرش نهادند، روح تا بالای رانهایش به بدن او برگردانده می‌شود و آن‌گاه از چیزهایی که می‌داند مورد سؤال قرار می‌گیرد. (بحار: ۶/۱۹۷).

می‌شود و اگر همه را پاسخ داد به او نوید کرامت خداوند تعالی را می‌دهند و به وی می‌گویند. چونان دامادی خوشبخت بیارام[1].

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: چون جسد مؤمن را از جامه‌اش بیرون می‌برند بیوه فرشتگان او را تا قبرش تشییع می‌کنند و وقتی به قبرش رسید، زمین به او می‌گوید خوش آمدی! بدان به خدا قسم که من دوست داشتم امثال تو بر روی من راه روند تا ببینی برای تو چه آماده ساخته‌ام. در این هنگام گستره نگاهش وسعت می‌یابد.

در قبر دو فرشتهٔ قبر، نکیر و منکر، بر او وارد می‌شوند و روح را تا تهیگاه او در وی می‌افکنند و او را می‌نشانند و سؤال می‌کنند و می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: خدا. می‌پرسند. دینت چیست؟ می‌گوید. اسلام می‌پرسند پیامبرت کیست؟ می‌گوید. محمد(ص). می‌پرسند: امامت کیست؟ می‌گوید: فلان.

در این هنگام، منادی از آسمان ندا می‌دهد که بنده‌ام درست گفت. قبر او را از فرشهای بهشتی بگسترانید، و در گورش دری از بهشت بگشایید، و از جامه‌های بهشتی بر او بپوشانید تا نزد ما بیاید، و آنچه پیش ماست برای او بهتر است. آن گاه به او گفته می‌شود: چونان تازه دامادی بخواب، خوابی که در آن رؤیا نیست

حضرت فرمود: و اگر کافر باشد، فرشتگان لعنت کنان او را تا گورش

ادامه در صفحهٔ بعد

تشییع می‌کنند و چون به قبرش رسید، زمین به او می‌گوید: خوش نامدی بدان به خدا قسم که من نفرت داشتم از این که امثال تو بر روی من راه روند. هر آینه امروز خواهی دید که چه برای تو تدارک دیده‌ام. پس، چنان او را درهم می‌فشرد که استخوانهای پهلوهایش به هم می‌رسد.

حضرت فرمود: سپس دو فرشتهٔ قبر، نکیر و منکر، بر او وارد می‌شوند.

ابوبصیر گفت: فدایت شوم، آیا این دو فرشته بر مؤمن و کافر به یک صورت وارد می‌شوند؟ حضرت فرمود: نه.

فرمود: پس او را می‌نشانند و روح را تا تهیگاهش به بدن او می‌افکنند و می‌گویند: پروردگارت کیست؟ او در حالی که زبانش لکنت می‌گیرد، می‌گوید: دو فرشته می‌گویند: ندانستی. سپس می‌پرسند: دینت چیست؟ باز زبانش بند می‌آید. می‌گویند: ندانستی. می‌پرسند: پیامبرت کیست؟ می‌گوید: شنیده‌ام مردم می‌گویند. دو فرشته می‌گویند: ندانستی. از امام زمانش نیز از او می‌پرسند.

حضرت فرمود: در این هنگام، منادیی از آسمان ندا می‌دهد که: بنده‌ام دروغ گفت. گور او را از آتش فرش کنید، از جامه‌های دوزخ بر او بپوشانید، و دری از دوزخ به رویش بگشایید تا نزد ما بیاید. و بد چیزهایی نزد خود برایش آماده ساخته‌ایم. پس نکیر و منکر، با پتکی آهنی سه ضربه بر او می‌زنند که با هر ضربه‌ای قبرش از آتش آکنده می‌شود. اگر

ادامه در صفحهٔ بعد

زنهار، زنهار که این دو فرشته و سؤال و جواب کردنهای آنها را تأویل کنی! چرا که این امر از ضروریات دین است[1] مبادا به گفته‌های ملحدان دربارهٔ فرشتگان که آنها را به عقول و نفوس فلکی تأویل می‌کنند[2] گوش دهی؛ چه، آیات و اخبار فراوانی[3] دلالت بر این دارند که فرشتگان اجسامی لطیف

با آن پتک بر کوههای تهامه بزنند آن کوهها متلاشی می‌شوند. (بحار: ۲۶۳/۶ به نقل از کافی).

احادیثی به همین مضمون در بحار: ۲۰۲/۶ - ۲۸۲، باب احوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله، آمده است.

۱ - صدوق - قدس سرّه - با سند خود، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: شیعهٔ ما نیست کسی که چهار چیز را انکار کند: معراج، سؤال قبر، آفریده شدن بهشت و دوزخ، و شفاعت.(بحار: ۳۱۲/۱۸ به نقل از صفات الشیعه).

نیز بنگرید به: بحار ۱۸ / ۳۱۲، ج ۶ / ۲۰۲ - ۲۸۲، باب احوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله.

۲ - بنگرید به: سه رسالهٔ شیخ اشراق /۱۱۵، تعلیقه صدر الحکماء علی الشفاء /۵۲۲، النجاة من الغرق فی بحر الضلالات /۶۹۸ - ۶۹۹، مفاتیح الغیب / ۴۵۲ - ۴۵۳، ۴۴۶، ۴۴۷، - ۵۷، رسائل اخوان الصفا: ۲۶/۴ - ۳۷.

۳ - از جملهٔ این آیات است در آیهٔ زیر:

هستند و قادرند به شکلهای گوناگونی در آیند، و رسول خدا و

«فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه‌اند پیام آورنده قرار داده است. در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست». (فاطر / ۱).

«پس، روح خود را به سوی او فرستادیم تا به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد». (مریم /۱۷).

نمونهٔ این گونه اخبار هم این خبر است که طبرسی ـ قدس سرّه ـ به اسنادش از ابو محمد عسکری(ع) روایت کرده است که فرمود: از جمله احتجاجات رسول خدا (ص) با مشرکان این بود که فرمود: فرشته را حواس شما درک نمی‌کنند؛ زیرا فرشته از جنس این هواست که دیده نمی‌شود. اگر به فرض که قدرت دید شما افزایش می‌یافت به طوری که آن را می‌دیدید می‌گفتید: این یک فرشته نیست، بلکه یک بشر است. (بحار، ۵۹/۱۷۱ به نقل از احتجاج).

قمی ـ قدس سرّه ـ نیز روایت کرده است که حضرت صادق(ع) فرمود. خداوند فرشتگان مختلف وگوناگونی آفریده است. رسول خدا(ص) جبرئیل را دید که ششصد بال دارد و بر ساق پای او دانه هایی از دُر است مانند قطرات شبنم بر روی علفها... سپس فرمود رسول خدا(ص) فرمود. خداوند هیچ مخلوقی بیشتر از فرشتگان نیافریده است (بحار، ۵۹/۱۷۴، به نقل از تفسیر قمی).

و بنگرید به: بحار، ۵۹/۱۴۴ ـ ۲۴۵، باب حقیقه الملائکة و صفاتهم و شؤونهم و اطوارهم.

ائمه ـ علیهم السلام ـ آنها را می‌بینند، و دارای بال هستند. برخی دو بال دارند، برخی سه بال و برخی چهار بال. و بیشترین و عظیم‌ترین مخلوقات خداوند را تشکیل می‌دهد.

اخبار فراوانی از هر یک از امامان معصوم ـ علیهم السلام ـ دربارهٔ کیفیت و عظمت فرشتگان و شگفتیهای خلقت آنها و شؤون و کارها و رفتار آنان وارد شده است[1].

نیز، باید معتقد باشی که آسمانها روی همدیگر سوار و چسبیده به هم نیستند، بلکه از هر آسمانی تا آسمان دیگر پانصد سال راه است، و ما بین آنها آکنده از فرشته می‌باشد. در احادیث آمده است که در آسمانها جایگاهی نیست مگر این که در آن فرشته‌ای مشغول تسبیح و تقدیس خداست[2].

---

۱ ـ بنگرید به: پاورقی شماره ۶۸، و بحار ۳۵۱/۴۶ ـ ۳۶۰

۲ ـ سیوطی به سند خود از ابوذر ـ رحمة الله علیه ـ روایت کرده است که رسول خدا(ص) فرمود: مسافت میان آسمان و زمین پانصد سال راه است، و ضخامت هر آسمانی به اندازهٔ پانصد سال راه است. و از یک آسمان تا آسمان بعد پانصد سال راه فاصله است. به همین ترتیب تا آسمان هفتم. (بحار ۱۰۲/۵۸ به نقل از الدرّ المنثور).

او، همچنین، روایت کرده است که رسول خدا(ص) روزی به کسانی که پیرامونش نشسته بودند فرمود: آسمان نالید، و حق دارد که بنالد، زیرا

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز، باید به معصوم بودن فرشتگان اعتقاد داشته باشی. به مطالبی که راجع به داستان هاروت و ماروت و نسبت دادن خطا به پیامبران در میان عوام الناس و در کتابهای تاریخ و تفاسیر برگرفته از کتب عامه (اهل سنت) شهرت دارد و منشأ همهٔ آنها تواریخ یهود است، گوش مده؛ چه، در اخبار ما این مطالب ردّ شده و آیات وارده در این باب به گونه‌ای تفسیر گردیده که متضمن گنهکاری و خطای پیامبران نمی‌باشد. و این رساله گنجایش ذکر تفاصیل و جزئیات آن را ندارد[۱].

نیز، لازم است به فشار قبر اجمالاً ایمان و اذعان داشته باشی؛ اما این که آیا فشار قبر شامل همهٔ مردم می‌شود یا مخصوص مؤمنانی است که به مرتبه کمال ایمان نرسیده‌اند، از

هیچ گامجایی در آن نیست مگر این که در آن فرشته‌ای در حال رکوع و سجود ست. سپس این آیه را تلاوت کرد: «و در حقیقت مایيم که (برای انجام فرمان خدا) صف بسته‌ایم. و مایيم که تسبیح گویانیم». (صافات /۱۶۵ - ۱۶۶). (بحار: ۲۰۲/۵۹ به نقل از الدر المنثور).

و بنگرید به: بحار: ۱۴۴/۵۹ - ۲۴۵، باب حقیقة الملائکة و صفاتهم و شؤونهم و اطوارهم؛ ج ۶۱/۵۸ - ۱۴۳ باب السموات و کیفیّتها و عددها.

۱ - بنگرید به بحار: ۲۶۵/۵۹ - ۳۲۶، باب عصمة الملائکة و قصته هاروت و ماروت.

بسیاری از اخبار شقّ دوم پیداست[1].

باید معترف باشی که فشار به بدن اصلی وارد می‌شود و به مثالی، و بعد از سؤال و فشار قبر ارواح به بدنهای مثالی خود منتقل می شوند[2]. اگر مؤمن باشند، کنار گورهای خود می آیند و کسانی را که به زیارتشان می آیند می‌بینند و با آنها انس می گیرند، و از زیارت آنان بهره‌مند می‌شوند[3].

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق(ع) از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام روایت کرده است که: رسول خدا(ص) فرمود: فشار قبر برای مؤمن کفّاره ضایع کردن نعمتهایی است که از او سر زده است. (بحار: ۶/ ۲۲۱ به نقل از ثواب الاعمال، امالی، علل).

۲ ـ مفید ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق(ع) روایت کرده ست که فرمود: ... پس، چون خداوند او را قبض روح کند، روحش را در بهشت به صورتی چون صورت خودش (که در دنیا داشته است) تبدیل می‌کند و می‌خورند و می آشامند، و هرگاه کسی بر آنان وارد شود ایشان را به همان شکلی و صورتی که در دنیا داشته‌اند می‌شناسد. (بحار: ۶/ ۲۲۹ به نقل از امالی).

۳ ـ مفید ـ قدس سرّه ـ مسنداً روایت کرده است که راوی گفت: از حضرت باقر(ع) درباره زیارت قبور پرسیدم، فرمود: روزهای جمعه به زیارت اهل قبور برو، زیرا هرکه از آنان در فشار و سختی باشد از زمان

ادامه در صفحهٔ بعد

گاه به وادی السلام، یعنی نجف که هزاران درود و سلام بر صاحب آن باد، انتقال می‌یابند[1]، و گاه به بهشت دنیا و از نعمتهای آن بهره‌مند می‌گردند و از میوه‌هایش می‌خورند و از

طلوع فجر تا طلوع خورشید، فشار و سختی از او برداشته می‌شود. افرادی را که هر روز به دیدار اهل قبور می‌روند می‌شناسند. خورشید که طلوع کرد دوباره به حال اول بر می‌گردند.

عرض کردم: می‌دانند چه کسی به دیدارشان می‌آید و از آمدن او خوشحال می‌شوند؟

فرمود: آری، و از رفتنش ناراحت و وحشت زده می‌شوند. (بحار: ۶/۲۵۶ به نقل از امالی).

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، روایت کرده است که (راوی) گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: برادرم در بغداد است و می‌ترسم در آن جا بمیرد.

حضرت فرمود: باکی نداشته باش که کجا بمیرد. زیرا هر مؤمنی در شرق زمین یا غرب آن بمیرد خداوند روح او را به وادی السلام می‌برد.

عرض کردم: وادی السلام کجاست؟

فرمود: پشت کوفه، هان! گویا می‌بینم که (ارواح مؤمنان) حلقه حلقه دور هم نشسته‌اند و با هم گفتگو می‌کنند. (بحار: ۶ / ۲۶۸ به نقل از کافی)

به همین مضمون احادیثی در بحار: ۶ / ۲۳۷، ۲۶۸ آمده است.

جویبارهایش می‌نوشند[1]؛ چنان که خداوند متعال فرموده است: «هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند»[2].

و اگر کافر معاند باشند به آتش دنیا برده می‌شوند و تا روز قیامت در عذابند. و چنانچه، مستضعف باشند، بر حسب ظاهر برخی اخبار، تا روز رستاخیز به آنها مهلت داده می‌شود و نه متنعم می‌شوند و نه معذّب[3].

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سره ـ با سند خود، از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق (ع) دربارهٔ ارواح مؤمنان پرسیدم فرمود. در اتاقهایی در بهشت هستند و از طعام بهشتی می‌خورند و از آشامیدنیهای آن می‌نوشند. (بحار: ۶ / ۲۶۹ به نقل از کافی).

احادیثی به همین مضمون در بحار: ۶ / ۲۹۰ آمده است.

۲ ـ آل عمران / ۱۶۹ ـ ۱۷۰؛ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند.

۳ ـ کلینی ـ قدس سره ـ با سند خود، از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: خداوند در مشرق آتشی دارد که آن را آفریده است تا ارواح کافران را در آن جای دهد. از زقّوم آن می‌خورند، و از

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز، باید معتقد باشی که خداوند تعالی، غیر از بهشت و دوزخ جاویدان (اخروی) در دنیا هم بهشت و دوزخی دارد[1] حتی از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که بهشت

آب جوشش (حمیم) می‌نوشند...

راوی عرض کرد: خدا خیرت دهاد، وضعیت مسلمانان یکتاپرستی که به نبوت محمد (ص) اقرار دارند اما گنهکارند و امامی ندارند و ولایت شما را نمی‌شناسند چگونه است؟

حضرت فرمود: اما اینان، در گورهای خود هستند و از آن خارج نمی‌شوند. هر یک از آنان که عمل صالحی داشته و اظهار دشمنی با ما نکرده باشد از گور او شکافی به سوی بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است باز می‌شود و تا روز قیامت بویی از آن بهشت بر او وارد می‌گردد، و (در روز رستاخیز) خداوند را ملاقات می‌کند و خدا به خوبیها و بدیهایش رسیدگی می‌کند، پس، یا به بهشت می‌رود و یا به دوزخ. سرنوشت اینان منوط به امر خداست.

حضرت فرمود: خداوند با مستضعفان و مردمان ابله و کودکان و فرزندان نابالغ مسلمانان چنین می‌کند. (بحار: ۶ / ۲۹۰ به نقل از کافی)

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: خداوند را بهشتی است که آن را در مغرب آفریده است، و این آب شیرین و گوارای شما از آن جا سرچشمه می‌گیرد (بحار ۶ / ۲۹۰ به نقل از کافی).

نیز بنگرید به: پاورقی شمارهٔ قبل.

آدم بهشت دنیا بوده است نه آن بهشت جاویدان[1].

نیز باید بر اساس آنچه از صاحب شریعت وارد شده، به بهشت و دوزخ اعتقاد و اذعان داشته باشی، و تأویل آن در به معلومات حق و باطل و اخلاق نیک و بد کفر و الحاد است، حتی باید معتقد باشی که بهشت و دوزخ هم اکنون موجودند نه این که بعداً آفریده خواهند شد. از حضرت رضا علیه السلام روایت شده است که هر کس منکر این امر باشد منکر آیات و معراج پیامبر(ص) شده و کافر است[2].

---

۱ - این مطلب را ما در جایی نیافتیم؛ اما صدوق - قدس سرّه - از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که از آن بزرگوار دربارهٔ بهشت آدم سؤال شد، فرمود: بهشتی بوده از بهشتهای دنیا که خورشید و ماه بر آن طلوع می‌کنند. اگر از بهشتهای جاویدان بود هرگز از آن خارج نمی‌شد. (بحار: ۱۱ / ۱۴۳، به نقل از علل).

اخباری به همین مضمون در بحار: ٦ / ۲۸۴ - ۲۸۵، ج ۸ / ۱۴۲ و ۲۰۱ آمده است.

۲ - صدوق - قدس سرّه - با سند خود از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که فرمود: هر کس منکر این باشد که بهشت و دوزخ خلق شده‌اند، پیامبر (ص) و ما را تکذیب کرده است، و از ولایت ما بهره‌ای نبرده، و در آتش دوزخ جاویدان باشد. (بحار: ۸ / ۱۱۹، به نقل از عیون،

ادامه در صفحهٔ بعد

[نیز، باید به رجعت ایمان داشته باشی؛ زیرا موضوع رجعت از ویژگیهای شیعه است و ثبوت آن از ائمه علیهم السلام در میان خاصّه و عامّه شهرت دارد. از آن بزرگواران ـ علیهم السلام ـ روایت شده است که: «از ما نیست کسی که به بازگشت ما ایمان نداشته باشد»[۱].

آنچه از اخبار پیداست این است که خداوند تعالی در زمان قائم علیه السلام یا پیش از ظهور او، گروهی از مؤمنان را زنده می‌گرداند تا چشم آنان به جمال امامانشان و دولت آنان روشن شود. و نیز گروهی از کافران و مخالفان را زنده می‌گرداند تا در همین دنیا از آنها انتقام گرفته شود. اما مستضعفان [از هر دو گروه] فقط در روز قیامت بزرگ رجعت می‌کنند[۲].

امالی و توحید).

«خبری به همین مضمون، در بحار۸ / ۱۷۶، ۱۹۷ ـ ۲۰۷، ۳۲۴ ـ ۳۲۹، ج ۶۹ / ۱ ـ ۲، ج ۱۸ / ۲۹۱ ـ ۲۹۲ و ۳۱۲ آمده است.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: از ما نیست کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه را حلال نشمرد. (بحار: ۵۳ / ۹۲ به نقل از فقیه).

۲ ـ مفید ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: رجعت عمومی نیست، بلکه خصوصی است.

ادامه در صفحهٔ بعد

اما رجعت امامان علیهم السلام؛ اخبار فراوانی دلالت بر رجعت امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ و بسیاری از اخبار هم دلالت بر رجعت امام حسین ـ صلوات الله علیه ـ دارند. پاره‌ای اخبار هم بر رجوع پیامبر(ص) و دیگر امامان ـ علیهم السلام ـ دلالت دارند[1].

رجعت فقط برای کسی است که مؤمن محض باشد یا مشرک محض. (بحار: ۳۹/۵۳ به نقل از اختصاص).

او، همچنین، به سند خود از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: هیچ فردی، از نیکوکار و بدکار، در این امت نیست مگر این که زنده و محشور می‌شود. مؤمنان برای چیزی که مایهٔ روشنایی چشم و شادمانی آنان می‌شود، و فاجران برای آن که خداوند رسوایشان سازد. آیا نشنیده‌ای این سخن خدای تعالی را که می‌فرماید: «و البته از عذاب کمتر، و نه آن عذاب بزرگتر، به ایشان خواهیم چشاند» (سجده / ۲۱)؟ و می‌فرماید: «ای جامه در خود پیچیده برخیز و هشدار بده» (مدّثر / ۱ ـ ۲) مقصود محمد (ص) است که در هنگام رجعت بر می‌خیزد و هشدار می‌دهد. (بحار ۵۳ / ۶۴ به نقل از اختصاص).

نیز نگرید به: بحار، ۵۳ / ۳۹ ـ ۱۴۴، باب الرجعة.

۱ ـ قمی ـ قدس سرّه ـ به سند خود، از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت دربارهٔ آیهٔ «آن خدایی که قرآن

ادامه در صفحهٔ بعد

اما این که رجعت آنان در زمان ظهور قائم ـ علیه السلام ـ است یا پیش از آن یا بعدش، اخبار در این باره مختلف است. بنابراین، باید اجمالاً به رجوع برخی مردم و ائمه ـ علیهم السلام ـ اقرار داشته باشی، و آگاهی از جزئیات آن را به ائمه ـ علیهم السلام ـ واگذار کنی. اخباری را که در این باب آمده است در کتاب بحار الانوار آورده‌ام، و رسالهٔ جداگانه‌ای[1] نیز

را بر تو فرض ساخت تو را به معاد بر می‌گرداند». (قصص / ۸۵) فرمود: پیامبرتان را به سوی شما بر می‌گرداند. (بحار: ۵۳ / ۵۶ به نقل از تفسیر قمی).

مفید ـ قدس سرّه ـ نیز با سند خود از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مرا بازگشتی است پس از بازگشتی و رجعتی است پس از رجعتی.

(بحار: ۵۳ / ۴۷ به نقل از اختصاص).

نیز، با سند خود از معلّی بن خنیس روایت کرده است که گفت: حضرت صادق (ع) به من فرمود: نخستین کسی که به دنیا برمی‌گردد حسین بن علی (ع) است. او آنقدر حکومت می‌کند که از شدّت پیری، ابروهایش بر روی چشمانش می‌افتد. (بحار: ۵۳ / ۴۶ به نقل از اختصاص).

بنگرید به: بحار: ۵۳ / ۳۹ ـ ۱۴۴، باب الرجعة.

۱ ـ این کتاب به زبان فارسی است، و در ضمن مجموعهٔ رسائل

در این موضوع نوشته‌ام].

نیز، باید معتقد باشی که خداوند تعالی در روز قیامت مردم را از گورهایشان بر می‌انگیزد و روحهای آنها را به بدنهای اصلی بر می‌گرداند.(۱) انکار این مطلب و تأویل آن به چیزی که

اعتقادی، از صفحه ۱۱۱ - ۱۲۳، تصحیح سید مهدی رجائی، ۱۳۶۸ ش، چاپ شده است.

۱ - طبرسی - قدس سرّه - از هشام بن حکم روایت کرده است که: زندیق به حضرت صادق (ع) گفت: چگونه ممکن است (در قیامت) روح برانگیخته شود در حالی که بدن پوسیده و اعضای آن متلاشی شده است؟! یك عضو در شهری طعمه درندگان گشته، عضوی دیگر را خزندگان تکه تکه کرده‌اند، و عضوی به خاك تبدیل شده و با آن خاك دیواری ساخته شده است:

حضرت فرمود: همان کسی که او را از هیچ آفرید و بدون الگویی قبلی شکل و صورت به آن بخشید، قادر است او را دوباره ایجاد کند.

عرض کرد: برایم توضیح بدهید.

فرمود: روح در جای خود ساکن می‌شوند. روح نیکوکاران در روشنایی و گشایش هستند، و روح بدکار در تنگی و تاریکی. و بدن به خاکی تبدیل می‌شود که از آن آفریده شده است. و آنچه از بدن او که درندگان و خزندگان خورده‌اند و سپس دفع کرده‌اند، همهٔ اینها در دل

ادامه در صفحهٔ بعد

موجب انکار ظاهر آن می‌باشد ـ چنان که در زمان ما از برخی ملحدان شنیده می‌شود ـ به اجماع مسلمانان کفر و الحاد است، و بیشتر آیات قرآن در اثبات حشر اموات و کافر بودن کسی است که این امر را انکار کند[1]. به شبهاتی هم که حکما در این

خاک، در نزد کسی که به وزن ذره‌ای در دل تاریکیهای زمین از نظرش پوشیده نیست و تعداد اشیاء و وزن آنها را می‌داند، محفوظ است. خاک موجودات ذی روح به منزله طلا در خاک است. چون زمان رستاخیز فرا رسد، باران می‌بارد و زمین حیات می‌گیرد و آن گاه چون مشکی که قلم زنند، تکان می‌خورد و خاک بشر مانند طلا از خاک که آن را بشویند، و مانند شیر که تلم زنند و کره‌اش جدا شود، جدا می‌شود، و خاک هر بدنی جمع می‌گردد، و به اذن خدای تعالی به جایی که روح است می‌رود، و به اذن صورتگر، صورتها به شکل اولیه خود در می‌آیند و روح در آنها وارد می‌شود. و چون مثل اول (انسان دنیا) شد هیچ کس خود را انکار نمی‌کند (هر شخصی خود را همان گونه می‌بیند که در دنیا بوده است).
(بحار: ۷ / ۳۷ ـ ۳۸ به نقل از احتجاج).
و بنگرید به: بحار ۷ / ۱ ـ ۵۳، باب اثبات الحشر و کیفیته و کفر من انکره؛ ج ۸ / ۳۲۴ ـ ۳۲۹.
۱ ـ مانند آیهٔ شریفهٔ «کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری، به پروردگارم سوگند که برانگیخته می‌شوید و آن گاه از

ادامه در صفحهٔ بعد

موضوع مطرح کرده‌اند، مانند ناممکن بودن اعادهٔ معدوم[1]، و تأویل کردن آیات و اخبار به معاد روحانی اعتنا مکن[2]

آنچه کرده‌اید آگاه می‌گردید، و این کار بر خدا آسان است» (تغابن / ۷). و دیگر آیاتی که مؤلف ـ قدس سرّه ـ در بحار۷ / ۲ ـ ۱۱ آورده است.

۱ ـ بنگرید به: ایضاح المقاصد من حکمة عین القواعد / ۲۲۳؛ المباحث المشرقیه: ۱ / ۴۷؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه ۲ / ۳۵۲؛ اللمعة الالهیّة / ۱۱۵.

۲ ـ آیت الله محمد تقی آملی، بعد از نقل سخنی از حکیم سبزواری ـ قدس سرّهما ـ می‌گوید: این نهایت چیزی است که دربارهٔ این طریقه می‌توان گفت، اما انصاف این است که این همان منحصر دانستن معاد به معاد روحانی است اما با عبارتی پوشیده‌تر؛ زیرا بعد از این فرض که شیئیت شئ به صورت آن است و صورت ذات نفس هم همان نفس است، مادهٔ دنیوی به دلیل آن که در قوام شئ دخالتی ندارد، محشور نمی‌شود، آنچه محشور می‌شود همان نفس است، نهایت این‌که با یک بدن مثالی که قائم به نفس است اما به قیام صدوری و از ماده و لوازم آن مجرّد می‌باشد، محشور می‌شود... به جان خودم سوگند که این عقیده با آنچه شرع مقدس آورده و بیان داشته است مطابقت ندارد. خدا و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان او را گواه می‌گیرم که من در این ساعت ـ که ساعت سه روز یکشنبه چهاردم ماه شعبان المعظم سال ۱۳۶۸ ه است ـ دربارهٔ معاد جسمانی همان عقیده‌ای را دارم که قرآن کریم بیان داشته و

ادامه در صفحهٔ بعد

نیز؛ باید معترف باشي که حساب و کتاب حق است و نامه‌های اعمال به دست راست و چپ آدمی داده می‌شود، و این که خداوند تعالی بر هر انسانی دو فرشته گماشته است: یکی در سمت راست انسان، و دیگری در سمت چپ او. فرشته دست راست نیکیها را می‌نویسد و فرشته دست چپ بدیها و گناهان را، در هنگام روز دو فرشته کارها و اعمال روز انسان را می‌نویسند و در پایان روز کارها و اعمال او را بالا می‌برند؛ و در هنگام شب دو فرشته دیگر اعمال و کارهای شب او را می‌نگارند، زنهار که این دو موضوع را به چیزهایی تأویل کنی که در زمان ما شنیده می‌شود؛ زیرا این گونه تأویلات کفر است[۱].

حضرت محمد (ص) و امامان معصوم ـ صلوات‌الله علیهم أجمعین ـ بدان اعتقاد داشته‌اند و امت اسلامی به آن باور دارد (درر الفوائد: ۲ / ۳۶۰).

۱ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند. فرشتگان بزرگواری که نویسندگان (اعمال شما هستند)». (انفطار / ۱۰ ـ ۱۱).

قمی از ابو الجارود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره آیه «و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم» (اسراء / ۱۳) فرمود: می‌فرماید: هر جا که باشد خوبی و بدی او

ادامه در صفحه بعد

نیز، باید به این مطلب که پیامبر و امامان ـ صلوات‌الله علیهم ـ شفاعت می‌کنند ایمان داشته باشی [و به این که خداوند تعالی وعدهٔ خود را دربارهٔ پاداش دادن به کسی که از او فرمان برد خلف نمی‌کند، ولی می‌تواند بیم کیفری را که داده است نادیده بگیرد و مؤمن نافرمانی را بدون آن که توبه کند بیامرزد، و معتقد باشی به این که خداوند توبه را بر حسب وعده‌ای که داده است می‌پذیرد]، و ایمان داشته باشی که کافران و مخالفان معاند در آتش دوزخ جاویدانند[1]. و مخالفان مستضعف

با اوست و نمی‌تواند از آن جدا شود، تا آن که در روز قیامت نامهٔ اعمالش به او داده شود. (بحار: ۷ / ۳۱۲ به نقل از تفسیر قمی).

حسین به سعید، با ذکر سند، از زراره روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرماید هیچ فردی نیست مگر این که همراه او دو فرشته است و هر چه بگوید می‌نویسند، و سپس آن را به دو فرشته ی که بالاتر از آنهاست می‌رسانند و آن دو فرشته خوبیها و بدیها را ثبت می‌کنند و جز آن را از قلم می‌اندازند. (بحار: ۵ / ۳۲۲)

و بنگرید به بحار: ۵ / ۳۱۹ ـ ۳۳۰، باب أنّ الملائکة یکتبون اعمال العباد، ج ۷ / ۳۰۶ ـ ۳۲۵.

۱ ـ خداوند متعال می‌فرماید: «این وعدهٔ خداست، و خدا خلف وعده نمی‌کند اما بیشتر مردم نمی‌دانند» (روم / ٦).

ادامه در صفحهٔ بعد

کارشان موکول به تصمیم خداوند است، و احتمال دارد که به فضل و لطف خداوند از آتش دوزخ رهایی یابند[1]. مقصود از مستضعفان کسانی هستند که عقل و قدرت تشخیص آنان ضعیف است و خردی در حدّ خرد کودکان و زنان دارند، و کسانی که حجت بر آنان [آن گونه که باید و شاید] تمام نشده

و می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند هرگز اموالشان و اولادشان چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نخواهد کرد؛ اینان اهل دوزخند و در آن جاویدان خواهند بود» (آل عمران / ۱۱۶). برقی - قدس سرّه - از حضرت صادق از پدران بزرگوارش - علیهم السلام - روایت کرده است که: رسول خدا (ص) فرمود: خداوند به هر کس برای کاری وعدهٔ ثواب بدهد آن وعده را حتماً به کار می‌بندد، و به هر کس برای کاری بیم کیفر بدهد، از اجرای آن اختیار با اوست. (بحار: ۵ / ۳۳۴ به نقل از محاسن). و بنگرید به: پاورقی شماره بعد، بحار: ۸ / ۲۹ - ۶۳ باب الشفاعة، ۲۲۳ - ۲۲۹.

۱ - خداوند تعالی می‌فرماید: «وعده‌ای دیگر هستند که کارشان به فرمان خدا موکول شده است یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبهٔ ایشان را می‌پذیرد، و خداوند دانای حکیم است» (توبه / ۱۰۶).

و نیز می‌فرماید: «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان (که فی الجمله عذری دارند) باشد که خدا از ایشان درگذرد و خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است» (نساء / ۹۸ - ۹۹).

است[۱].

دیگر این که، مؤمنان؛ یا بدون عذاب و یا پس از چشیدن مقداری عذاب در عالم برزخ یا در دوزخ، به بهشت می‌روند و در آن جاودانه می‌مانند[۲].

---

۱ - قمی - قدس سرّه - با سند خود، روایت کرده است که (راوی گفت:) از حضرت باقر (ع) دربارهٔ مستضعف پرسیدم، فرمود: مستضعف کسی است که نه می‌داند کفر چیست تا کافر شود، و نه راهی به سوی ایمان می‌شناسد تا مؤمن شود. نه می‌تواند مؤمن شود و نه می‌تواند کافر گردد. اینان عبارتند از: کودکان، و مردان و زنانی که عقلشان مثل عقل کودکان است، و کسانی که قلم (تکلیف) از آنان برداشته شده است. (بحار: ۷۲ / ۱۵۷ به نقل از تفسیر قمی).

و بنگرید به: بحار: ۷۲ / ۱۵۷ - ۱۷۱، باب المستضعفین و المرجون لأمر الله؛ ج۸/ ۳۶۳.

۲ - عیاشی - قدس سرّه - از حمران روایت کرده است که گفت: از حضرت باقر (ع) دربارهٔ آیهٔ شریفه «تا آسمانها و زمین برجاست، آنان در دوزخ ماندگارند مگر آن که پروردگارت (خلاف آن را) بخواهد» (هود /۱۰۸) پرسیدم، فرمود: این آیه دربارهٔ کسانی است که (سرانجام) از آتش بیرون می‌آیند. (بحار:۸ / ۳۴۸).

خداوند متعال می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند اینان اهل بهشت هستند و در آن جاویدانند» (بقره / ۸۲).

ادامه در صفحهٔ بعد

بدان که شفاعت اختصاص به مؤمنان دارد و غیر مؤمنان را در بر نمی‌گیرد[۱].

نیز؛ بدان که حبط و تکفیر [در برخی معانی آن] از نظر من ثابت و قطعی است[۲]، و آیات[۳] و اخباری[۴] که بر این دو

به مضمون این حدیث، اخباری در بحار:۸ / ۳۴۱ - ۳۷۶، ج ۶ / ۲۰۲ - ۲۸۲ آمده است.

۱ - مراد از مؤمنان، شیعیانند. صدوق - قدس سرّه - روایت کرده است که حضرت صادق (ع) فرمود: همانا مؤمن برای دوست خود شفاعت می‌کند مگر این که ناصبی باشد. برای ناصبی، حتی اگر همهٔ پیمبران مرسل و فرشتگان مقرّب هم شفاعت کنند شفاعتشان پذیرفته نمی‌شود (بحار:۸ / ۴۱ به نقل از ثواب الاعمال). قمی - قدس سرّه - نیز با سند خود، از حضرت صادق و باقر علیهما السلام روایت کرده است که آن دو بزرگوار فرمودند: به خدا سوگند که ما البته شفاعت می‌کنیم. به خدا قسم که ما قطعاً دربارهٔ گنهکاران از شیعیانمان شفاعت می‌کنیم تا جایی که دشمنان ما وقتی این امر را مشاهده کنند گویند: «ما را نه شفیعانی است و نه دوستی نزدیک. کاش ما را بازگشتی بود تا از مؤمنان می‌شدیم» (شعراء / ۱۰۰ - ۱۰۱) فرمود: (مقصود از مؤمنان) یعنی از هدایت شدگان، حضرت فرمود: چون ایمان آنان را ملزم به اقرار کرده است (بحار:۸ / ۳۷ به نقل از تفسیر قمی).

و بنگرید به: بحار:۸ / ۲۹ - ۶۳، باب الشفاعة.

۲ - خلاصهٔ سخن در این باره این است که: پاک شدن گناهان به

واسطهٔ توبه، و از بین رفتن کفر به سبب ایمان آوردن بعد از کفر و مردن در حال ایمان، مطلبی است که شکی در آن نیست و نمی‌توان انکارش کرد. اخبار فراوانی دلالت بر این دارند که بسیاری از گناهان موجب از بین رفتن ثواب بسیاری از طاعات می‌شود، و بالعکس، بسیاری از طاعات پوشاننده و از بین برندهٔ بسیاری از گناهان می‌باشد. اما این که این امر دربارهٔ همهٔ طاعات و معاصی صادق باشد، نزد ما ثابت و مسلّم نیست.

وانگهی، به نظر من، کشمکش بیشتر متکلمان در این موضوع در حقیقت یک مناقشه لفظی است؛ زیرا، قائلین به احباط و تکفیر می‌گویند که ثواب و عقاب با معصیت و طاعت ثابت و یا زایل می‌شود. و نفی کنندگان احباط و تکفیر می‌گویند که ثواب آن عمل (طاعت) مشروط به آن است که بعداً این فسق (معصیت) به وقوع نپیوندد، و عقاب و کیفر دادن بر آن معصیت مشروط بر این است که بعداً آن طاعت وقوع نیابد. بنابراین، ابتداءً نه ثوابی وجود دارد و نه عقابی. دقت شود (از مؤلف).

۳ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «و هر کس از شما از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، ایشان اهل دوزخند و در آن جاویدانند» (بقره: ۲۱۷).

و می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هر آینه گناهانشان را از آنان می‌زدائیم و بهتر از کاری که می‌کردند به آنان پاداش می‌دهیم». (عنکبوت / ۷).

و دیگر آیاتی که مؤلف در بحار: ۵ / ۳۳۱ ـ ۳۳۲، باب الوعد و الوعید و الحبط و التکفیر، آورده است.

موضوع دلالت دارند از حدّ شمار بیرون است، و دلایلی که در نفس حبط و تکفیر وارد شده، اگر کسی در آنها تأمل کند، آشکارا به سست بودنشان پی می‌برد.

نیز، باید به صراط و میزان و دیگر حالات قیامت و صحنه‌های هول‌انگیز آن که در شرع بیان شده است[1]، ایمان داشته باشی، و آنها را تأویل نکنی مگر در همان حدّی که خود صاحب شریعت تأویل کرده است؛ چه، نخستین قدم کفر و

---

۴ - مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای فرموده است: از کاری که خدا با ابلیس کرد عبرت بگیرید، آن گاه که کار طولانی مدت و تلاش پیگیر او را باطل ساخت. او شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود. (بحار: ۱۴ / ۴۶۵ به نقل از نهج البلاغه).

کلینی - قدس سرّه - با ذکر سند از سلیمان بن خالد روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق (ع) درباره آیهٔ «و به هر گونه کاری که کرده‌اند می‌پردازیم و آن را چون گردی پراکنده می‌سازیم». (فرقان / ۲۳) پرسیدم، فرمود: بدان، به خدا قسم که اعمال آنان سفیدتر از پارچه‌های نازک مصری بود، ولی چون حرامی برای آنان پیش می‌آمد از آن خودداری نمی‌کردند. (بحار: ۷۱ / ۱۹۷ به نقل از کافی)

۱ - بنگرید به: بحار:۸ / ۶۴ - ۷۱، باب الصراط؛ ج ۷ / ۲۴۲ - ۲۵۳، باب المیزان، ۱۲۱ - ۱۳۰، باب مواقف القیامة و زمان مکث الناس فیها.

الحاد دستکاری و تصرّف در قوانین شرعی با خردهای ناتوان و افکار سست است. خداوند ما و دیگر مؤمنان را از این گونه تأویلات نگهدارد، و درود بر کسی که ره هدایت پوید.



پیرامون

چگونگی عمل



اینک، ای عزیز، آنچه را پیشتر دربارهٔ لزوم پیروی از گفته‌ها و رفتارهای خاندان عصمت ـ سلام الله علیهم ـ و تأمل در اخبار و روایات آنان گفتیم، دانستی.

حال، بدان هر چه خیر و خوبی هست ما در اخبار ایشان یافته‌ایم؛ چه، هیچ حکمتی از حکمتهای الهی نیست مگر این که در اخبار اهل بیت (ع) برای مردمان بیان و شرح شده است، به شرط آن که فرد دارای دلی سالم و خردی درست باشد و اندیشه‌اش، با پیمودن کجراهه‌ها و کوره راهها، به انحراف کشیده نشده، و قوهٔ فهم و درک او با افکار منحرفان و تباهکاران خو نگرفته باشد.

راه رسیدن به رستگاری و دست یافتن به خوشبختی‌ها، برای کسی که پردهٔ هوی و هوس را از دیدهٔ بصیرت خویش کنار زده و در درست کردن نیّتش به پروردگار خود توسل جسته باشد، در این اخبار روشن و هویدا گشته است. خداوند

تعالی فرموده است: «و آنان که در راه ما جهاد و تلاش کنند البته ما راههای خود را به آنان نشان می‌دهیم[۱]». و محال است که خداوند تعالی خلاف وعدهٔ خود عمل کند به شرط آن که از درهایی وارد شوند که خداوند دستور داده است از آنها وارد شوند[۲].

پس، نخستین قدمی که سالک الی الله باید بردارد این است که نیّت خود را درست کند؛ زیرا قبولی و کمال اعمال بر مدار نیّتها می‌چرخد[۳]. و درست کردن نیّتها شدنی نباشد مگر با توسل جستن به حضرت باری تعالی و پناه بردن به او از شر

---

۱ ـ عنکبوت / ۶۹؛ و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما راههایمان را به ایشان می‌نمایانیم.

۲ ـ خداوند تعالی می‌فرماید: «به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید، و از خدا بترسید شاید که رستگار شوید». (بقره / ۱۸۹). و بنگرید به: بحار: ۲ / ۱۰۴ ـ ۱۰۵، ۲۶۳.

۳ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از حضرت صادق (ع) دربارهٔ حدّ عبادت که هر گاه کسی آن را انجام دهد وظیفه خود را انجام داده، پرسیدم، حضرت فرمود: حُسن نیّت داشتن در طاعت. (بحار: ۷۰ / ۱۹۹، به نقل از کافی).

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۷۰ / ۱۸۵ ـ ۲۱۲، باب النیّة، آمده است

شیاطین و چیره گشتن هواهای نفسانی.

پس از این مرحله، باید در بزرگی این مقصد والا و در این باره بیندیشد که چون از این دنیا رفت امکان بازگشت به آن و جبران گذشته‌ها و از دست رفته‌هایش وجود ندارد، و باید کاری نکند که به آن افسوس عظیم و مصیبت بزرگ (در آخرت) گرفتار آید.

آن گاه، دربارهٔ ناپذیری این دنیا و دگرگونی حالات آن، و این که نمی‌شود به عزتها و افتخارات دنیوی اعتماد و تکیه کرد اندیشه کند، و مبنای تفکرات خود در این زمینه‌ها را سخنان ائمه هدی ـ علیهم السلام ـ قرار دهد و نه گفته‌های دیگران را، چون، سخنان این بزرگواران ـ به دلیل آن که از منبع وحی و الهام سرچشمه گرفته‌اند ـ تأثیر شگرفی دارند که سخنان دیگران فاقد چنان تأثیری می‌باشند، هر چند مضمون سخنان هر دو یکی باشد.

علاوه بر این، سخنان دیگران ـ مانند غزالی[1] و ابوطالب

---

۱ ـ متوفای سال ۵۰۵ هـ نامش محمد بن محمد بن محمد بن حمد طوسی شافعی است. حکیمی متکلم، فقیهی اصولی، صوفی،... بود در ابتدا نزد ابونصر اسماعیلی به جرجان رفت، سپس به محضر امام

ادامه در صفحهٔ بعد

مکّی[1] و امثال ایشان ـ اولاً آمیزه‌ای از حق و باطل و درست و نادرست می‌باشد، ثانیاً ایشان سخنان باطل خود را در لابه‌لای سخنان درست و حق، در نظر خوانندگان گفته هایشان به صورت حق جلوه می‌دهند تا آنان را در دامها و کمندهای خویش گرفتار سازند.

بدان که نیّت، آن گونه که در میان مردم شهرت یافته است، به معنای خطور در قلب یا به زبان آوردن کلمات و الفاظی عربی یا غیرعربی نیست؛ بلکه، به معنای داعی و انگیزه فعل انسان است. نیّت امری است نهفته در نفس آدمی که تنها کسانی از آن آگاه می‌شوند که در راه طاعت خدا کوشا باشند، کسانی

الحرمین ابوالمعالی جوینی در نیشابور رسید به تحصیل علوم پرداخت... آن گاه به وطن خود بازگشت و در مجاورت آن خانقاهی برای صوفیان و مدرسه‌ای برای طلاب بنا کرد، و کنج عزلت گزید؛ از جمله نوشته‌های اوست: احیاء علوم الدین، تهافت الفلاسفه و غیره (معجم المؤلفین: ۲۶۶/۱۱).

۱ ـ محمد بن علی بن عطیّه حارثی مکی، متوفای ۳۸۶ هـ صوفی و متکلم و واعظی از اهالی جبل بوده است. در مکه نشو و نما یافت و ابتدا به بصره رفت و سپس به بغداد. و در ماه جمادی الآخره در همان جا در گذشت. از تألیفات اوست: قوت القلوب فی معاملة المحبوب، وصف طریق المرید الی مقام التوحید فی التصوف. (معجم المؤلفین: ۱۱ / ۲۷)

که خداوند دیدهٔ آنان را برای دیدن عیبهای نفس و شناخت درد و درمان آن بینا ساخته است، چنان که خداوند تعالی فرموده است: «فألهمها فجورها و تقواها[۱]». نیّت تابع حالتی است که انسان داراست. در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «قل کل یعمل علی شاکلته[۲]»، کلمهٔ «شاکله» به نیّت تفسیر شده است[۳]. حقیقت این امر برای کسی که در آن تأمل کند آشکار است.

مثلاً، هر گاه شخصی شاکله و شیوه و خوی و سرشت او دنیا دوستی و حرص و آز به دنیا باشد، هر کاری از نیک و بد انجام دهد بیگمان مقصود اصلی او از آن کار به دست آوردن دنیاست. فی المثل، اگر نماز بخواند[انگیزه‌اش در این کار این است که می‌ترسد] اگر نماز نخواند این کار به دنیای او صدمه وارد می‌کند، و اگر شراب بنوشد برای این می‌نوشد که این کار او را در کار دنیایش کمک می‌کند، و به همین ترتیب

یا مثلاً، هر گاه بر شخصی خصلت دوستی با شاهان و نزدیک شدن به آنان چیره آید، هر کاری که انجام دهد برای

---

۱ ـ شمس /۸؛ سپس پلیدکاری و پرهیزکاریش را به آن الهام کرد.

۲ ـ اسراء /۸۴؛ بگو: هر کس بر حسب ساختار روانی خود عمل می‌کند.

۳ ـ بحار ج ۲۰۹/۷ به نقل از محاسن.

این می‌کند که آن کار مایهٔ تقرب و نزدیکی او به سلاطین شود. دلیل بر آنچه گفتیم این است که چنین شخصی بسیاری از کارهای خوب را چون موافق طبع شاهان نیست، ترک می‌کنند.

حال که این مطلب را دانستی، بدان که مردم، به لحاظ نیتهایشان، مراتب و درجات متفاوتی دارند:

برخی از آنها ـ چنان که اشاره کردیم ـ شقاوت و بدبختی بر وجود آنان چیره گشته است و مقصود و منظورشان از هر کاری که می‌کنند رسیدن به امثال امور فاسد و نادرستی است که بیان داشتیم. چنین اشخاصی اگر سعی نکنند که این حالت را ترک کنند اندک اندک در ورطهٔ بدبختی سقوط می‌کنند تا جایی که دین و اعتقادات خود را رها می‌سازند و دیگر امیدی به اصلاح و خوب شدن آنان نیست.

دوم: کسانی هستند که از این درجه فراتر رفته‌اند. هم به دنیا علاقه‌مندند و هم به آخرت. و گمان نادرست برده‌اند که این دو با هم جمع می‌شوند. گاه آخرت دوستی بر او چیره می‌آید و برای آخرت کار می‌کند، و گاه دنیا دوستی بر جانش غالب می‌شود و برای دنیا کار می‌کند. چنین شخصی اگر سعی نکند خود را از این درجه بالاتر ببرد، بزودی به سرنوشتی چون گروه اول گرفتار خواهد شد.

سوم: کسانی هستند که ترس از کیفر خداوند بر آنان چیره است، و دربارهٔ عذاب سخت و کیفر دردناک الهی می‌اندیشند، و همین امر سبب می‌شود که دنیا در نظرشان پست شود. چنین اشخاصی هر کار خوبی که می‌کنند و هر کار بدی را که فرو می‌گذارند به خاطر ترس است. این عبادت، آن گونه که از ظاهر روایات پیداست، صحیح است اما به مرتبه کمال نرسیده است. از حضرت صادق ـ علیه‌السلام ـ روایت شده که این عبادت، عبادت بندگان است[1].

چهارم: کسانی هستند که شوق به آنچه خداوند در بهشت برای نیکوکاران آماده ساخته بر جان آنان غلبه دارد و خدا را برای دستیابی به این امور می‌پرستند. در خبر آمده است که این نوع عبادت، عبادت کسانی است که برای مزد کار می‌کنند. این

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرموده: بندگان سه گونه‌اند: گروهی خدای عزوجل را از سر ترس می‌پرستند که این عبادت غلامان است؛ و گروهی خدای تبارک و تعالی را برای طلب ثواب عبادت می‌کنند که این عبادت مزدوران است؛ و گروهی هم خدای عزوجل را به خاطر عشق به او می‌پرستند که این برترین عبادت است. (کافی: ۲/۸۴).

و بنگرید به: بحار: ۷۰/۱۹۸.

گونه افراد با افراد قبلی زیاد تفاوتی ندارند.

پنجم. کسانی هستند که خداوند را می‌پرستند، چون او شایسته عبادت است. این درجهٔ صدّیقان است. امیرالمؤمنین ـ صلوات الله علیه ـ فرموده است: «پروردگارا، من تو را نه از ترس آتشت می‌پرستم، و نه به طمع بهشت؛ بلکه، تو را شایسته پرستش یافتم و از این رو می‌پرستمت[1]». از حضرت صادق ـ علیه السلام ـ روایت شده است که این گونه عبادت، عبادت آزادگان است.

چنین ادعایی جز از امامان معصوم علیهم‌السلام از کسی دیگر شنیده نشده است؛ زیرا، تنها کسی می‌تواند خدا را این گونه پرستش کند که از خودش مطمئن باشد حتی اگر خداوند بهشت و دوزخی هم نمی‌داشت، و بلکه ـ العیاذ بالله ـ گنهکار را به بهشت می‌برد و فرمانبردار را به دوزخ، باز هم اطاعت را برمی‌گزید؛ چون خداوند تعالی شایسته پرستش است.

ششم: کسانی هستند که خدای تعالی را به خاطر سپاسگزاری از او می‌پرستند؛ زیرا، این افراد نعمتهای پایان‌ناپذیر خدا را می‌بینند و خردشان حکم می‌کند که این منعم

---

۱ ـ بحار: ۱۴/۴۱ به نقل از نهج البلاغه.

سزاوار است که به خاطر نعمتهایشان پرستش شود[۱].

هفتم. کسانی هستند که خدای تعالی را، از روی شرم و حیا، می‌پرستند؛ زیرا، ایمان به حکم عقل در می‌یابند که خوبیها خوب است و بدیها و گناهان زشت، و می‌دانند که خداوند تعالی در همهٔ حالاتشان آنان را می‌بیند، و از این رو از خداوند شرم می‌کنند و او را می‌پرستند و توجهی هم به پاداش و کیفر ندارند. آنچه در تفسیر کلمهٔ «احسان» آمده است مبنی بر این که احسان به معنای آن است که خداوند را چنان پرستش کنی که گویی او را می‌بینی؛ زیرا اگر چه تو خدا را نمی‌بینی اما او تو را می‌بیند، اشاره به همین معنا دارد[۲].

هشتم: کسانی هستند که خدای تعالی را می‌پرستند، چون او را دوست می‌دارند[۳]. مرتبهٔ محبت بالاترین مراتب کمال

---

۱ ـ امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: گروهی (از مردم) خدا را به شوق بهشت می‌پرستند که این عبادت بازرگانان است، و گروهی خدا را از سر ترس عذاب او می‌پرستند که این عبادت بردگان است؛ و گروهی هم خدا را برای سپاس او می‌پرستند که این عبادت آزادگان است. (بحار: ۷۰/ ۲۱۲ به نقل از نهج البلاغه).

۲ ـ بحار: ۷۰/ ۱۹۶.

۳ ـ رجوع کنید به: پاورقی شمارهٔ ۹.

است، و این مرتبه از طریق پیوسته به یاد خدا بودن و کثرت عبادت و یاد آوری نعمتها و الطاف خداوند تعالی به شخص به دست می‌آید. چون محبت حاصل شد، به خاطر عشق و محبتی که به محبوش دارد، دیگر مخالفت با او را روا نمی‌داند و به سود و زیان توجهی نمی‌کند.

نهم: کسانی هستند که خداوند را، برای تقرب و نزدیک شدن به او، می‌پرستند.

قرب و نزدیکی معانی دقیقی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم؛ چرا که قرب زمانی و مکانی دربارهٔ خداوند متعال قابل تصور نیست.

مراد از قُرب یا قرب و نزدیکی به لحاظ درجه و کمال است، زیرا کسی که در مراتب نقص باشد در نهایت دوری از حضرت باری تعالی است، چون خداوند در نهایت کمال می‌باشد. پس، هر گاه شخصی پاره‌ای نقایص را از خود بزداید و به پاره‌ای کمالات آراسته گردد دوری او از حضرت باری تعالی کم می‌شود و به برخی خوبیها و صفات خداوند متخلّق می‌گردد.

یا مراد از قرب، همراهی معنوی و تذکّر است، چه، اگر عاشقی در شرق عالم باشد و معشوق او در غرب، پیوسته به یاد

معشوق و در اندیشه اوست، و به انجام خدمات او و اموری که به وی واگذار شده مشغول می‌باشد. او، در حقیقت به محبوب نزدیکتر از دشمنی است که در پهلوی محبوب نشسته باشد.

شکی نیست که این دو معنای یاد شده از قُرب به وسیلهٔ عبادت حاصل می‌شود؛ بنابراین، می‌تواند غرض عبادت کننده رسیدن به این دو معنا باشد.

قُرب معانی دیگری هم دارد[1].

در مابین مراتبی که برای نیّت ذکر کردیم، درجات دیگری برای آن وجود دارد که از حدّ شمار بیرون است، و ما تنها به برخی از این درجات و مراتب، به عنوان نمونه، اشاره کردیم تا مؤمن سالک الی الله خطر این راه را دریابد و دست به دامن خدای متعال شود تا او را از مهلکه‌های این راهها برهاند و چون در زمرهٔ بندگان مخلص خدا درآمد آن‌گاه از شرّ و گزند شیاطین در امان است؛ چنان که خداوند متعال فرموده است: «إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان[2]».

چه نیکو تشبیه کرده‌اند شیطان را به سگی که سر در خانه‌های مردم است و به هر کس که بخواهد وارد خانهٔ

---

۱ ـ رجوع کنید به: بحار: ۷۰/۱۹۷.

۲ ـ اسراء / ٦۵؛ همانا تو را بر بندگان من سلطه‌ای نیست.

صاحبش شود پارس می‌کند، و فقط زمانی کنار می‌رود که یا صاحبش بر او هیبت زند، یا بفهمد که آن شخص از آشنایان صاحبخانه است. این سگ لعنتی نیز بر درگاه خداوند تعالی ایستاده است تا بیگانان و شقاوت پیشگانی که شایسته ورود به آن نیستند وارد نشوند، اما هرگاه صاحب خانه ـ جل شأنه ـ به سبب پناه بردن بنده به او از گزند این سگ، بر آن بانگ زند یا بداند که آن بنده از نزدیکان این بارگاه و از خاصگان ارباب کلّ است و زیاد به این درگاه رفت و آمد می‌کند و با صاحب خانه انسی دارد، این سگ متعرض او نمی‌شود[1].

هرگاه سالك به حضرت باریتعالی متوسل شود، و حتی الامکان بکوشد در همان آغاز کار نیتش را درست گرداند و در طلب چیزی باشد که می‌داند خیر آخرت او در آن است و اهمیتی ندهد به این که مردم زمانه و نادانان روزگار او را حشوی یا قشری یا زاهد متحجر بشمارند یا به نادانی نسبتش

---

۱ ـ ین مثال، گر چه از جهتی برای تفهیم لزوم پناه بردن به خدا از شر شیطان خوب است، اما پیداست که شیطان ـ لعنت خدا بر او ـ بر درگاه خدا گماشته نشده است. او به هر کسی که بخواهد به محضر پروردگارش در آید، اعم از بندگان مخلص و غیرمخلص، متعرض می‌شود. ولی البته او بر بندگان مخلص خدا سلطه‌ای ندارد.

دهد، هرگاه به چنین مقام و منزلتی دست یابد حقّ عیناً برای او آشکار می‌شود.

بعد از این مرحله، شایسته است در جستجوی معلّمی بر آید که با سخنان و اخبار اهل بیت ـ علیهم السلام ـ مأنوس و به آنها معتقد باشد، نه کسی که اخبار را بر اساس آرای این و آن تأویل کند، بلکه کسی باشد که عقایدش را بر پایهٔ اخبار اهل بیت درست کرده باشد[1]، و برای خدا و جلب خشنودی او در طلب

---

۱ ـ برقی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، روایت کرده است که زید گفت: از حضرت باقر(ع) پرسیدم مقصود از خوراك در آیهٔ «پس باید انسان به خوراك خود بنگرد» (عبس / ۲۴) چیست؟ حضرت فرمود: علمی را که می‌آموزد، بنگرد که از چه کسی فرا می‌گیرد.

صفار ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرموده: دانشمندان وارثان پیامبرانند، برای آن که پیامبران درهم و دینار به ارث نگذاشته‌اند بلکه احادیثی از خود بر جای گذاشته‌اند. پس، هر که چیزی از آن احادیث برگیرد هر آینه بهرهٔ وافری برگرفته است. پس، بنگرید که این علم خود را از چه کسی فرا می‌گیرید؛ زیرا در میان ما اهل بیت در هر عصر جانشینان عادلی هستند که از تحریف‌گری غالیان و انتحال مبطلان و تأویل جاهلان جلوگیری می‌کنند. (بحار: ۲ / ۹۲ به نقل از بصائر).

ادامه در صفحهٔ بعد

علم بر آید[1]، و در اخبار اهل بیت ـ علیهم‌السلام ـ تدبّر و اندیشه کند و هدفش از تحصیل علم، به کار بستن آن باشد، زیرا نه عمل بدون علم سودمند است، چنان که از حضرت صادق ـ علیه‌السلام ـ آمده است که: «عمل کنندهٔ بدون آگاهی و بصیرت مانند کسی است که در بیراهه حرکت کند، هر چه تندتر برود از مقصد دورتر می‌شود[2]»، و نه علم بدون عمل فایده‌ای دارد، و اصولاً علم بدون عمل حاصل نمی‌شود، چنان که روایت شده است: هر کس به آنچه می‌داند عمل کند خداوند

به همین مضمون، روایاتی در بحار: ۲/۸۲، ج ۱/۲۰۵، ۲۰۲، ۲۰۷ آمده است

۱ ـ طوسی ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: هر کس به خاطر خدای عزوجل علم بیاموزد، و به خاطر خدا به آن عمل کند، و به خاطر خدا آن را به دیگران تعلیم دهد، در ملکوت آسمانها با عظمت از او یاد گردد، و گفته شود برای خدا یاد گرفت و برای خدا یاد داد. (بحار: ۲/۲۹ به نقل از امالی)

به همین مضمون، روایاتی در بحار: ۲/۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۸ آمده است.

۲ ـ بحار: ۱/۲۰۶ به نقل از محاسن و فقه الرضا و امالی صدوق

به همین مضمون روایاتی در بحار: ۱/۲۰۶ ـ ۲۰۹، باب العمل بغیر علم، آمده است.

او ر به چیزهایی که نمی‌داند دانا گرداند[1].

علم را به چراغی تشبیه کرده‌اند که شخص در هنگم پیمودن راهی تاریك با حود دارد هرگاه بایستد و راه سرود چراعی که در دستش هست فقط مقداری از راه را برپش روشن می‌کند اما چون به راه افتد و پیش رود مقدار دیگری از راه را برایش روشن می‌سازد؛ بنابراین، علم به عمل کمك می‌کند، و عمل باعث افزایش علم می‌شود

باید روز خود را به سه بخش تقسیم کند: در قسمتی از روز برای کسب روزی حلال بکوشد در بخشی ار آن به تحصیل علم بپردازد، و در بخش دیگر به انجام فرایض و مستحبات و نوافل مشغول شود

به سبب نیاز علم حدیث به علوم آلی و ابزاری ـ مانند علم صرف و نحو ـ لازم است مقداری از این علوم، و نیز اندکی منطق، و کمی از علم اصول، و برخی کتب فقهی را بیاموزد، و سپس نهایت کوشش خود را در علم حدیث به کارگیرد، و کتب

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سره ـ با سند خود، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: هرکس به آنچه می‌داند عمل کند، آنچه ر نمی‌داند آموخته شود. (بحار: ۲ / ۳۰ به نقل از ثواب الاعمال)

اما حدیث آمده در متن را ما پیدا نکردیم

اربعه و جز اینها از تصنیفات صدوق[1] و دیگران را مطالعه کند.

ما ـ بحمد الله ـ علاوه بر کتب اربعه حدود [دویست کتاب داریم که من همهٔ آنها را در کتاب بحار الانوار گرد آوری و شرح و تفسیر کرده‌ام توصیه می‌کنم که این کتاب را بخوانی و در اعماق آن فرو روی و از آن بهره‌مند شوی؛ زیرا این کتاب، همچنان که از نامش پیداست، دریایی است].

بدان ـ ای برادر من ـ که هر عبادتی روحی دارد و جسمی، و ظاهری دارد و باطنی. ظاهر و جسم آن همان حرکات خاص می‌باشد، و باطنش اسراری است که از وضع آن عبادت قصد شده و آثار و فوایدی است که مترتب بر آن می‌باشد. روح

---

۱ ـ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، شیخ حافظان و سر آمد طایفه حفظ شده، رئیس محدثان، و صدوق و راستگو در آنچه از امامان پاک ـ علیهم‌السلام ـ روایت می‌کند. وی به دعای حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام به دنیا آمد و این چنین به فضل و افتخاری عظیم دست یافت. وی در سال ۳۸۱ درگذشت و در ری، در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی ـ قدس الله روحه ـ به خاک سپرده شد از تألیفات اوست: علل الشرائع، کمال الدین، التوحید، الخصال، الامالی، ثواب الاعمال، العقائد، صفات الشیعه، فضائل الشیعه، و جز اینها. نگاه کنید به: هدیة الاحباب / ۳۹، مقدمه بحار الانوار، ۱ / ۴۰.

عبادت همان حضور قلب و توجه به آن عبادت، و کوشش برای رسیدن به هدف از آن عبادت است، و این فواید و ثمرت جز با روح عبادت به دست نمی‌آید.

برای مثال، نماز که ستون دین می‌باشد، خداوند آن را برترین اعمال بدنی قرار داده و آثار و نتایج بزرگی بر آن مترتّب ساخته است. خداوند متعال می‌فرماید: «انّ الصلاة تنهی عن الفحشاء و المنکر[1]». پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - نیز فرموده است: «نماز وسیلهٔ عروج مؤمن است[2]». پیداست که این فواید از نماز به دست نمی‌آید مگر با حضور قلب که روح نماز است[3]، چرا که جسم بدون جان هیچ کاری از آن بر

---

۱ - عنکبوت /۴۵؛ همانا نماز از فحشا و کارهای زشت باز می‌دارد.

۲ - در منابع پیشگفته به این حدیث دست یافتیم.

۳ - صدوق - قدس سره - با سند خود، از حضرت باقر(ع) روایت کرده است که فرموده: از نماز بنده فقط همان مقداری پذیرفته می‌شود که با حضور قلب او خوانده شود. هروی گفت: هلاک شدیم! حضرت فرمود: نه، خداوند این (نقص) را با نمازهای نافله جبران می‌کند (بحار: ۸۴/ ۲۵۰ به نقل از خصال).

به این مضمون، روایاتی در بحار: ۸۴/۲۲۶ - ۲۶۸، باب آداب الصلاة، آمده است.

نمی‌آید.

به همین دلیل است که نماز ما، ما را از کارهای زشت و ناپسند بازنمی دارد، و باعث نمی‌شود که از این پستیها به درجات بالا عروج کنیم. نماز یک معجون الهی و ترکیبی آسمانی است که اگر با شرایط آن به جا آورده شود تمام بیماریهای روانی و دردهای معنوی را شفا می‌بخشد.

پس، لازم است که آدمی در هر فعلی از افعال نماز راز و رمز آن فعل و هدف مورد نظر از آن را به یاد آورد. دعاهایی که پیش از اقامهٔ نماز خوانده می‌شود، سبب می‌گردد که نفس آدمی که به خاطر اشتغال به کارهای دنیوی که انسان، بر حسب حکمتها و مصالح، چاره‌ای از پرداختن به این کارها ندارد دچار غفلت شود، آرام بگیرد و در هنگام شروع نماز با حضرت حق تعالی مأنوس شود.

یکی دیگر از شرایط پذیرفته شدن عمل (به درگاه خداوند) پرهیزگاری و دوری از گناهان است، چون با ارتکاب گناهان آدمی از ساحت قرب خداوند دور می‌شود. خدای تعالی می‌فرماید: «انّما یتقبّل الله من المتقین[1]». هرگاه بنده مرتکب اعمال زشت و معاصی شود و بدین سبب از درگاه خداوند

---

۱ ـ مائده / ۲۷؛ جز این نیست که خداوند از پرهیزگاران می‌پذیرد

نهایت فاصله را بگیرد، پیش از شروع نماز دست زاری و تضرع به سوی او بر می‌دارد تا او را بیامرزد و از گناهانش درگذرد و در نتیجه، شایستگی عبادت خداوند و راز و نیاز با او را پیدا کند.

بنده با تکبیراتی که می‌گوید در واقع حضرت حق تعالی را از داشتن شریک و همتا و نقص منزه می‌کند، و او را برتر از این می‌شمارد که بنده بتواند با قوای ظاهری و باطنی و با خرد و اندیشه‌اش او را درک کند، همچنین، این تکبیرات سبب یادآوری عقاید درست و رسوخ آنها در جان بنده می‌شود[1]

دعای توجه باعث تلقین اخلاص در نیت، و اظهار نهایت عبودیت و چشم پوشیدن از ما سوی الله، و روی کردن به او با

---

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از احمد بن عبدالله روایت کرده است که گفت: هروی به امیرالمؤمنین(ع) عرض کرد: ای پسر عموی بهترین خلق خدا، بالا بردن دو دست در تکبیر اول به چه معنا است؟ حضرت فرمود: «الله اکبر» یعنی خدای یگانه و یکتایی که چیزی مانند او نیست، و با هیچ چیز قیاس و سنجیده نمی‌شود، و با هیچ حسی آمیخته، نمی‌گردد، و با حواس درک نمی‌شود. (بحار: ۳۶/۸۴ به نقل از علل)

به همین مضمون، روایاتی در بحار ۲۵۴/۸۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۸۰ آمده است

تمام وجود می‌شود[1].

قرائت در درجه نخست گفتگویی است با محبوب حقیقی، و راز و نیازی است از طریق ذکر محامد او، و توصیف او به اوصاف کمالیه وسیله‌ای است برای نیاز خواهی، و رعایت آداب گفتگو و راز و نیاز. بعد از این، اظهار بندگی است، و سپس خود را فاقد توان و نیرو دانستن و یاری جستن از خداوند در همهٔ کارها بویژه در عبادات؛ و سرانجام، طلب هدایت شدن به راه راست که همان راه پیامبر و امامان ـ علیهم السلام ـ است در کلیهٔ عقاید و اعمال و اخلاق و راه خدا

این طلب شامل همهٔ خواسته‌های والا می‌شود. سپس پناه بردن به خداست از پیمودن راه دشمنان ایشان، که شامل کلیه عقاید نادرست و خلق و خوبهای پست و کجراهه‌ها و هرگونه

---

۱ ـ سید رضی الدین بن طاووس ـ قدس سرّه ـ مکتوبی را که از جانب ابو محمد حسن بن علی ـ علیهما السلام ـ صادر شده روایت کرده است. در بخشی از این مکتوب آمده است. چون رو به قبله ایستادی بگو: اللهم الیك توجّهت، و رضاك طلبت، و ثوابك ابتغیت، و بك آمنت، و علیك توكلت، اللّهم افتح مسامع قلبی لذكرك، و ثبّت قلبی علی دینك و دین نبیّك؛ و لاتزغ قلبی بعد اذ هدیتنی. وهب لی من لدنك رحمة. انّك انت الوهّاب (بحار ۲۷/۸۴ به نقل از جمال الاسبوع).

تبکاری و گناهی می‌گردد، زیرا اینها همه راه دشمنان اهل بیت است.

رکوع و سجود نیز مایهٔ خضوع و خشوع در برابر خداوند تعالی و دور کردن صفاتی چون تکبر و غرور و خودپسندی است که در انسان پدیدی می‌آید، زیرا دستور داده است که بنده قسمتهای ارجمند بدنش را در برابر پروردگارش بر خاك نهد.

به همین سان، در هر فعلی از افعال نماز حکمتهای بلند و مصالح بزرگی نهفته شده که شرح آنها حتی از عهدهٔ کتابهای بزرگ هم بر نمی‌آید در اخبار برای هر فعلی از افعال نماز رازهای عجیب و حکمتهای شگفتی ذکر شده است[1]، که در این جا ما تنها به برخی از آنها، به عنوان نمونه، اشاره کردیم، و گرنه این رساله و هزاران رساله مانند آن از عهدهٔ شرح و بیان حتی یکی از رازها و حکمتها بر نمی‌آید.

---

۱ ـ بنگرید به: بحار ۲۲۶/۸۴ ـ ۲۶۸، باب آداب الصلاة، ص ۳۴۴ ـ ۳۸۲، باب آداب القیام الی الصلاة، ج ۱/۸۵ ـ ۶۷، باب القراءة، ص ۹۷ ـ ۱۲۰، باب الرکوع، ص ۱۲۱ ۱۴۳ باب السجود، ۱۹۵ ـ ۲۱۰ باب القنوت، ۲۷۶ ـ ۲۹۴ باب التشهد، ۲۹۵ ـ ۳۱۴، باب التسلیم

شایسته است که شخصی به اخباری که پیرامون اسرار و حکمتهای موجود در افعال نماز و به طور کلی اسرار و حکمتهای کلیهٔ عبادات وارد شده است رجوع کند و هر فعلی را آن گونه که هست به جا آورد تا هر عملی از اعمال او وسیله‌ای برای نزدیک شدنش به خدا، و عاملی برای رسیدنش به کمال شود، و او را به راه نجات و رستگاری رهنمون گردد.

بدان که نزدیکترین راهها به خداوند تعالی، آن گونه که از آیات و اخبار پر پیداست، راه دعا و نیایش است. اما این دو شرایطی دارند، مانند: حضور قلب، توسل کامل، امید برکندن از هر آنچه جز خداست، اعتماد کامل به او، و روی آوردن به خداوند سبحان در همهٔ امور، از کوچك و بزرگ و اندك و بسیار.

دعاهای مأثوره دو نوعند:

یك نوع از آنها اوراد و اذکاری است که در هر روز و شب خوانده می‌شوند و شامل تجدید عقاید و طلب اهداف و روزیها و دفع مکر و نیرنگ دشمنان و امثال آن است. در هنگام خواندن این ادعیه باید انسان سعی در حضور قلب و توجه و تضرع داشته باشد اما در صورتی هم که این شرایط میسر نشد

نباید آنها را ترک کنند.

دوم: مناجات و راز و نیاز است. اینها دعاهایی هستند که شامل سخنانی در زمینه توبه و استغاثه و پوزش خواهی و اظهار محبت و خواری و خودشکنی است. به گمان من، سزاوار نیست که این دعاها خوانده شود مگر با حالات گریه و زاری و خشوع کامل. باید این ادعیه را در اوقات خاص آنها خواند، و بدون حالاتی که گفته شد خوانده نشوند، زیرا در این صورت بیشتر به استهزاء و ریشخند شبیه خواهند بود.

این دو نوع دعا، به برکت وجود اهل بیت علیهم السلام، آنقدر فراوانند که فرصت پرداختن به یك دهم آنها هم وجود ندارد.

ادعیهٔ نوع اول، عمدهٔ در مصباح شیخ طوسی[۱] و مصباح

---

۱ ـ ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، متوفای سال ۴۶۰ هـ وی فقیه، اصولی، مجتهد، متکلم، محدّث و مفسّر بود. در طوس به دنیا آمد... و به عراق مهاجرت کرد و در بغداد ساکن شد و ابتدا فقه شافعی را آموخت، و سپس کلام و اصول را از محضر رئیس امامیه، شیخ مفید فرا گرفت. وی دارای تألیفات فراوانی است که از آن جمله است: التبیان فی تفسیر القرآن، تهذیب الاحکام، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار و جز اینها. (بنگرید به: معجم المؤلفین: ۹/۲۰۲).

کفعمی[۱] ـ رحمهما الله ـ و کتاب التتمات[۲] این جناب و الاقبال ابن طاووس[۳] ـ رحمه الله ـ در ضمن تعقیبات نماز و دعاهای هفته و اعمال سال و غیره آمده است.

ادعیه نوع دوم نیز در لابه لای کتابهای یاد شده و جز اینها پراکنده‌اند، مانند دعاهای خمس عشره[۴] (پانزده گانه)، مناجات معروف به انجیلیه[۵] و دعای کمیل نخعی [و جز اینها]. اکثر و بلکه تمام دعاهای صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه از این نوع

---

۱ ـ ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح بن اسماعیل حارثی کفعمی عاملی، متوفای سال ۹۰۵ هـ. وی مصر، محدث، فقیه، ادیب و شاعر بود، در کفرعیما به دنیا آمد و در همان جا نیز درگذشت. وی تألیفات فراوانی دارد که از جملهٔ آنهاست: زهرالربیع فی شواهد البدیع، الحدود و الحقائق، غیره. (نگ: معجم المؤلفین، ۱/۶۵).

۲ ـ همان کتاب فلاح السائل است، و چون تتمه‌ای بر کتاب مصباح شیخ طوسی ـ قدس سره ـ می‌باشد آن را التتمات نامیده‌اند.

۳ ـ علی بن موسی بن جعفر بن احمد بن طاووس، متوفای ۶۶۴ هـ. وی فقیه، محدث، مورخ و ادیب بود و در برخی علوم دست داشت از جملهٔ آثار فراوان اوست: الامان من اخطار الاسفار و الازمان، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، و غیره. (نگ: معجم المؤلفین ۷/۲۴۸)

۴ ـ بحار: ۹۴/۱۴۲ ـ ۱۵۲.

۵ ـ بحار: ۹۴/۱۵۳.

دوم می‌باشد.

برخی از این دعاها مناسب با حالت خوف و ترس هستند، و برخی مناسب با حالت رجاء و امید، برخی مناسب با بلا و گرفتاریها، و برخی دیگر مناسب با حالت رفاه و آسایش، و برخی دیگر مناسب با دیگر حالات گوناگونی که به انسان دست می‌دهند. بنابراین، شایسته است که انسان در هر حالی دعاهای مناسب با آن حال را بخواند و در معانی آنها بیندیشد و خواندنش توأم با گریه و تضرّع باشد.

چون این راه را پیمودی یقین خواهی کرد که نزدیکترین راهها به خدای تعالی همین راه است، و از طریق آنها به اهداف دنیا و آخرت می‌رسی.

بدان که بزرگترین خوشبختی نفس آراسته شدن آن به خلق و خویهای نیکو و پاك است؛ خویهایی مانند یکرنگی و بخشش و سخاوت و اخلاص و درویشی و بردباری و دیگر خویها و صفات پسندیده‌ای که شرع و عقل آنها را نیکو شمرده‌اند

از طرف دیگر، مهلك‌ترین چیزها برای نفس خلق و خویهای ناپسند و زشت است؛ مانند بخل و ترس و تکبر و خودپسندی و ریا و خشم و کینه توزی و دیگر خصلتهای مهلك و پستی که عقل و شرع آنها را زشت شمرده‌اند.

پس، لازم است که آدمی در زدودن خویهای بد از وجود خویش و آراسته شدن به خصلتهای پسندیده بکوشد.

صوفیه خیال کرده‌اند که این دو کار تنها از طریق ترک کارهای عادی زندگی، و کناره گیری از خلق، و وا داشتن خود به کارهای سخت و مشقت بار، و تحمل گرسنگیهای شدید و کشنده و شب زنده داری همیشگی، و دیگر کارهایی که راه و رسم آنان است، حاصل می‌شود. در صورتی که من خود کسانی از این طایفه را دیده‌ام که رنج این سختیها را بر خود هموار می‌کنند اما روز به روز خویهای بد آنان بیشتر و خویهای خوبشان کمتر می‌شود، چرا که مزاجشان سودایی می‌شود و از بس کج خلق و بد اخلاقند هیچ کس نمی‌تواند کلمه‌ای با آنها سخن بگوید. کبر و خودپسندی در ایشان چنان نیرو می‌گیرد که گمان می‌کنند از مرتبهٔ پیامبران هم بالاتر رفته‌اند، و از همهٔ مردم بدشان می‌آید و از آنها می‌گریزند. و چنین است دیگر صفاتشان. اما چون با مردم معاشرت و آمیزش ندارند، صفات و خلق و خوی آنان بر مردم آشکار نمی‌شود.

به گمان من، راه علاج آن این است که در درجهٔ اول برای از بین بردن این صفات ناپسند به خداوند تعالی متوسل شود، و در مرتبه بعد راجع به پیامدهای ناپسند این خصلتها و عیبهای

خویش و پستی اصل و منشأ خود و سرانجام کارش و ناقص بودن اعمال و نیتهایش اندیشه کند، و آن گاه هر خصلتی را با تمرین دادن نفس به خصلت ضد آن به طوری که این خصلت به صورت خوی و عادتش در آید، درمان کند، و در ضمن کار، در اخباری که در نکوهش آن خصلت منفی و ستایش صفت ضد آن وارد شده است تدبّر نماید. کتاب ایمان و کفر کافی[1] آکنده از این گونه روایات و اخبار است.

برای مثال، شخص بخیل برای آن که خود را درمان کند باید ابتدا به خدای تعالی توسل جوید و در این معنا بیندیشد که مال و ثروت پس از مرگ او به کارش نمی‌آید اما داد و دهش او را سود می‌بخشد، خداوند متعال آن داد و دهش را جبران می‌کند و خلف وعده نمی‌کند. سپس در آیات و اخباری که در نکوهش بخل وارد شده است تأمل کند، و آن گاه، خود را به بخشش وا دارد. البته در مرحله اول این کار برای او سخت است اما در قدمهای بعدی آسانتر می‌شود به طوری که بذل و بخشش به صورت یك عادت و خوی در می‌آید که نمی‌تواند ترکش کند.

همچنین، کسی که دوست دارد در صدر مجالس بنشیند،

---

۱ ـ کافی: ۲/ ۱ ـ ۴۶۳.

راه علاجش این است که، پس از به کار بستن کارهایی که در بالا گفته شد، سعی کند در جایی از مجلس بنشیند که در شأن او نیست و این کار را بارها تکرار نماید تا جایی که خوی و خصلت او شود. در سایر صفات نیز به همین ترتیب باید عمل کرد.

بهترین دعا برای توسل جستن به خداوند، دو دعا از صحیفهٔ کامله سجادیه است: یکی دعای مکارم الاخلاق و دیگری دعای استعاذه من سیّئة الاخلاق. برای از بین بردن این خصلتهای مهلك، به کار بستن عبادات شرعی با رعایت شرایط آنها کافی است و نیازی نیست که انسان مرتکب بدعتها و روشهای من در آوردی شود و به اصطلاح دفع فسد به افسد کند.

بدان ـ ای برادر ـ که نمازهای مستحبی روزانه و نماز شب مکمل فرایض هستند[1]. اینها جزء سنتهای پیامبر ـ صلی الله علیه و آله ـ می‌باشند که آن حضرت تا زنده بود ترکشان نکرد. پس، تو هم آنها را ترك مکن، و اگر هم یك وقت ترکشان کردی هر وقت میسر شد قضای آنهارا به جای آورد.[2]

---

۱ ـ نگ. پاورقی شماره ۴۲؛ بحار ۲۷/۸۷.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق از پدران

بر تو باد روزه گرفتن در پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه اول از دهۀ وسط هر ماه[1] زیرا این کار نیز از سنت پیامبر ﷺ می‌باشد.

در نماز شب دست به دعا بردار و زاری و گریه کن، چون در این وقت شب بنده به پروردگارش نزدیک است، و در دعا و رحمت و مناجات باز است، و حواس انسان جمع است، و عمل در آن دل شب به خلوص نزدیکتر می‌باشد، چنان که خداوند

بزرگوارش علیهم‌السلام روایت کرده است که: امیرالمؤمنین(ع) فرمود: انسان نباید نماز نافله‌ای را در وقت نماز واجب به جای آورد مگر این که عذری داشته باشد، اما در صورتی که بتواند باید قضای آن را بعداً به جا آورد (بحار: ۳۹/۸۷ به نقل از خصال).

و بنگرید به: بحار: ۲۱/۸۷ ـ ۵۱، باب جوامع احکام النوافل الیومیه.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ در خبر اعمش، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که: روزه گرفتن سه روز در هر ماه سنّت است. و روزه در پنجشنبه که بین آنها چهارشنبه است به نخستین پنجشنبه از دهۀ اول ماه، چهارشنبۀ دهۀ وسط و آخرین پنجشنبۀ دهۀ آخر ماه (بحار ۹۶/۹۷ به نقل از خصال).

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۹۲/۹۷ ـ ۱۰۹، باب صوم الثلاثة الایام فی کل شهر، آمده است.

تعالی فرموده است. «انّ ناشئة اللیل هی اشدّ وطأً و اقوم قیلاً»[۱].

در آن وقت شب برای یکایک برادران مؤمنت دعا کن، زیرا این امر سبب می‌شود که حاجتهایت زودتر برآورده شود، و دو برابر بلکه چند برابر چیزی که برای آنان از خدا طلبیده‌ای به تو ثواب داده می‌شود[۲].

در تعقیب نماز صبح دعاها و اذکاری را که از اهل بیت رسیده است بخوان و بر آنها مواظبت کن، چون در آن لحظه روزیها تقسیم می‌شود[۳].

---

۱ ـ مزّمّل / ۶، قطعاً برخاستن شب رنجش بیشتر و گفتار در آن هنگام راستین‌تر است.

۲ ـ طوسی ـ قدس سرّه ـ از پیامبر(ص) روایت کرده است که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که پاسی از شب برخیزد و دو رکعت نماز بخواند و در سجده‌اش برای چهل تن از دوستانش، با ذکر نام آنها و نام پدرشان، دعا کند مگر این که هر چه از خدای تعالی بخواهد به او دهد.(بحار، ۸۷/۲۳۹ به نقل از مصباح المتهجّد).

به همین مضمون احادیثی در بحار: ۴۷/۱۸۹، ج ۷۷/ ۴۷، ۴۲۱، ج ۹۳/ ۳۸۳ ـ ۳۹۲، باب الدعاء للأخوان بظهر الغیب و الاستغفار لهم، آمده است.

۳ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت باقر (ع) روایت

ادامه در صفحهٔ بعد

بعد از آن، هنگام راه رفتن و ایستادن و نشستن همواره ذکر «لا اله الاّ الله» و «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الاّ الله و الله اکبر» بر زبان داشته باش، زیرا این ذکرها پایه‌های او رنگ عبادت و معرفت هستند.[1] علاوه بر این اذکار، بر پیامبر و خاندان او صلوات بفرست، چون ذکر صلوات از بهترین اعمال است.[2]

کرده که فرمود: خداوند عزوجل از بندگان مؤمن خود کسانی را که بسیار دعا کنند دوست می‌دارد؛ پس بر شما باد دعا کردن در سحرگاه تا هنگام طلوع آفتاب؛ زیرا در این ساعت درهای آسمان باز می‌شود، و بادها(ی رحمت) می‌وزد، و روزیها تقسیم می‌گردد، و حاجتهای بزرگ برآورده می‌شود (بحار: ۸۷ / ۱۶۵ به نقل از ثواب الاعمال).

و بنگرید به بحار: ۸۷ / ۱۶۳ - ۱۶۸، باب دعوة المنادی فی السحر و استجابة الدعا فیه.

۱ - بنگرید به: بحار: ۹۳ / ۱۶۶ / ۱۷۵، باب فضل التسبیحات الاربع و معناها، ص ۱۹۴ - ۲۰۸ باب التهلیل و فضله.

۲ - صدوق - قدس سرّه - با ذکر سند، از عبدالسلام ابن نعیم روایت کرده است که گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم من وارد خانه (کعبه) شدم و هیچ دعایی به خاطرم نیامد جز صلوات فرستادن بر پیامبر (ص). حضرت فرمود: هیچ کس با ثوابی برتر و پرفضیلت‌تر از ثواب تو از این خانه خارج نشده است (بحار ۹۴ / ۵۷ به نقل از ثواب الاعمال).

ادامه در صفحهٔ بعد

سپس بر ذکرهای چهارگانه‌ای که در قرآن و اخبار آمده‌اند به اندازهٔ کافی مراقبت نمای. این چهار ذکر عبارتند از: ذکر «ما شاء الله لا قوة الاّ بالله» برای روزی و آسان شدن کارها، ذکر «حسبنا الله و نعم الوکیل» برای زدودن ترس از دشمنان و سختیها، ذکر «لا اله الاّ انت سبحانك انّی کنت من الظالمین» برای دفع غم و اندوههای دنیا و آخرت، و ذکر «أُفوّض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد» برای دفع مکر و نیرنگ دشمنان[۱].

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۹۴ / ۴۷ ـ ۷۲، باب فضل الصلاة علی النبی و آله، آمده است.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ مسنداً از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: در شگفتم از کسی که از چهار چیز می‌ترسد، چگونه به چهار چیز پناه نمی‌برد! در شگفتم از کسی که می‌ترسد، چگونه به آیهٔ «حسبنا الله و نعم الوکیل» پناه نمی‌برد! زیرا شنیدم که خداوند عزوجل در ادامهٔ آن می‌فرماید: «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء» (پس، با نعمت و بخششی از جانب خدا بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود) ـ آل عمران / ۱۷۴.

در شگفتم از کسی که غمگین است، چگونه به آیهٔ «لااله الاّ انت سبحانك انّی کنت من الظالمین» پناه نمی‌برد! زیرا که شنیدم خدای عزوجل در دنبالهٔ آن می‌فرماید: «فنجّیناه من الغم و کذلك ننجی

ادامه در صفحهٔ بعد

حداقلّ اذکاری که در هر روز باید بر آنها مواظبت کسی یکی این است که روزی صد بار و در شب و روز جمعه هزار بار بر محمد و آل محمد صلوات فرستی[1].

المؤمنین» (پس او را از اندوه رهانیدیم، و این چنین ما مؤمنان را نجات می‌دهیم) ـ انبیاء / ۸۷

در شگفتم از کسی که به او مکر و نیرنگ زده می‌شود، چگونه به آیهٔ «وافوّض امری الی الله انّ الله بصیر بالعباد» پناه نمی‌برد، زیرا که من از خدا شنیدم که در ادامهٔ آن می‌فرماید: «فوقاه الله سیّئات ما مکروا» (پس، خداوند او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می‌کردند حفظ کرد) ـ غافر / ۴۵.

در شگفتم از کسی که خواهان دنیا و زر و زیور آن است، چگونه به آیهٔ «ما شاء الله لاقوّة إلّا بالله» پناه نمی‌برد؛ زیرا که من از خداوند عزوجل شنیدم که در دنبالهٔ آن می‌فرماید: «ان ترن انا اقلّ منك مالاً و ولداً فعسی ربّی ان یؤتین خیراً من جنّتك». (اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی، امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید» ـ کهف / ۳۹ کلمهٔ عسی (در این آیه) موجبه است (بحار: ۹۳ / ۱۸۵ به نقل از خصال و امالی).

۱ ـ از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: هزار مرتبه صلوات فرستاده بر محمد و آل محمد در روز جمعه، و صد مرتبه در دیگر روزها، از سنّت است.

دیگر این که هر روز سیصد و شصت بار، به تعداد رگهای بدن، بگویی: «الحمد لله رب العالمین کثیراً علی کل حالٍ» اگر این ذکر را در هنگام صبح و شب بخوانی بهتر است.[۱]

هر روز هفتاد مرتبه «استغفر الله» و هفتاد مرتبه «اتوب الی الله» بگو، و زیاد استغفار بکن؛ زیرا این ذکر گناهان را پاک می‌کند و بر روزی و فرزندان می‌افزاید.[۲]

---

۱ ـ طوسی ـ قدس سره ـ با سند خود، از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که به رسول خدا (ص) فرمود: در آدمیزاد سیصد و شصت رگ وجود دارد، که یکصد و هشتاد تای آن می‌جنبد، و یکصد و سی تا ساکن است. اگر رگ جنبان ساکن شود انسان باقی نمی‌ماند، و اگر رگ ساکن جنبان شود انسان هلاک می‌گردد.

حضرت فرمود: پیامبر (ص) رسم داشت که چون صبح می‌شد و خورشید طلوع می‌کرد، سیصد و شصت بار، شکرانه، می‌گفت: «الحمدلله ربّ العالمین حمداً کثیراً طیّباً علی کل حال...» (بحار: ۹۳ / ۲۱٦ به نقل از امالی).

۲ ـ خداوند تعالی فرموده است: «گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است. تا بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد. و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد». (نوح / ۱۰ ـ ۱۲)

ادامه در صفحهٔ بعد

هر یک از تسبیحات اربعه را هر روز [صد مرتبه[1]، و در

صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت باقر (ع) روایت کرده است که فرمود: هر کس بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش کند خداوند او را می‌آمرزد، حتی اگر در آن روز بیش از هفتاد هزار گناه مرتکب شود. البته کسی که بیش از هفتاد هزار گناه کند خیری در او نیست. (بحار، ۹۳ / ۲۸۰ به نقل از ثواب الاعمال).

حسین بن سعید، با ذکر سند، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:... رسول خدا (ص) در هر روز هفتاد مرتبه به درگاه خدا توبه می‌کرد بدون آن که گناهی مرتکب شده باشد.

عرض کردم: می‌فرمود: استغفرالله و اتوب الیه؟

فرمود: (نه، بلکه) می‌فرمود: اتوب الی الله. (بحار: ۹۳ / ۲۸۲)

رجوع کنید به: بحار: ۹۳ / ۲۷۵ ـ ۲۸۵، باب الاستغفار و فضله.

۱ ـ برقی ـ قدس سرّه ـ روایت کرده است که رسول خدا (ص) به امّ هانی فرمود: هر کس روزی صد مرتبه تسبیح خدا گوید، فضیلتش بیشتر از آن است که صد قربانی به بیت الله الحرام ببرد. و هر کس صد مرتبه الحمدلله بگوید، فضیلتش بیشتر از کسی است که صد برده آزاد کند، و هر کس صد مرتبه الله اکبر بگوید ثوابش بیشتر از کسی است که صد اسب با زین و لگام و سوار آن در راه خدا روانه کند؛ و هر کس صد مرتبه لا اله إلّا الله بگوید در روز قیامت عمل او برتر از همهٔ مردم است، مگر از کسی که برتر از این را بگوید. (بحار: ۹۳ / ۱۷۲ به نقل از محاسن).

ادامه در صفحهٔ بعد

تعقیب هر نماز مجموع تسبیحات اربعه را] سی مرتبه بخوان.(۱)

هر روز صد مرتبه: «لا اله الاّ اللّه الملك الحقّ المبین» بگو، و اگر نتوانستی سی مرتبه بگو.(۲)

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۹۳ / ۱۶۶ ـ ۱۷۵، باب فضل التسبیحات الاربع، آمده است.

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ مسنداً از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: رسول خدا(ص) روزی به اصحاب خود فرمود: آیا فکر می‌کنید، اگر آنچه ظرف و کالا دارید روی هم جمع کنید به آسمان می‌رسد؟!

عرض کردند: نه، یا رسول اللّه.

فرمود: آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که ریشه‌اش در زمین و شاخه‌اش در آسمان است؟!

عرض کردند: چرا، ای رسول خدا!

فرمود: هر یك از شما چون از نماز واجب فارغ شد سی مرتبه بگوید: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله إلاّ اللّه و اللّه اکبر» زیرا این اذکار ریشه شان در زمین و شاخه شان در آسمان است، و از سوختن و غرق شدن و زیر آوار رفتن و افتادن در چاه و مرگ ناگوار جلوگیری می‌کند. اینها همان باقیات الصالحات هستند. (بحار، ۸۶ / ۳۰ به نقل از معانی الاخبار).

۲ ـ از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود: هر کس صد مرتبه بگوید: «لا اله إلاّ اللّه الملك الحقّ المبین» خداوند عزیز و جبار او را

ادامه در صفحهٔ بعد

هر روز صد مرتبه: «لا حول و لا قوة الاّ بالله» بگو[1]، و ده مرتبه: «اشهد ان لا اله الاّ الله وحده لاشریك له، الهاً واحداً احداً صمداً، لم یتّخذ صاحبة و لا ولداً».[2]

از فقر نگهدارد، و وحشت قبرش را به آرامش بدل سازد، و توانگری آورد، و در بهشت را بکوبد. (بحار: ۹۳ / ۲۰۷ به نقل از دعوات راوندی).

صدوق نیز، مسنداً، از حضرت صادق (ع) از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که: هر کس روزی سی مرتبه بگوید: «لا اله الّا الله الحقّ المبین» به توانگری روی آورد، و فقر را پشت سر نهد، و در بهشت را بکوبد (بحار: ۹۳ / ۲۰۷ به نقل از ثواب الاعمال).

۱ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: هر کس روزی صد مرتبه بگوید: «لا حول و لا قوّة الّا بالله» خداوند هفتاد نوع بلا را از او دفع کند که کمترین آن غم و اندوه است. (بحار ۹۳ / ۱۸۸ به نقل از ثواب الاعمال).

۲ ـ برقی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: هر کس در هر روز ده مرتبه بگوید: «اشهد ان لا اله إلّا الله وحده لاشریك له الهاً واحداً احداً صمداً لم یتّخذ صاحبة و لا ولداً» خداوند چهل و پنج هزار حسنه برایش بنویسد، و چهل و پنج هزار گناه را از او پاک کند، و ده درجه او را بالا برده، و در آن روز سپری او پناهگاهی محکم در برابر شیطان و سلطان باشد، و هیچ گناه کبیره‌ای پیرامون او نگردد. (بحار: ۹۳ / ۲۰۷ به نقل از محاسن).

پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده مرتبه بگو: «لااله‌الاالله وحده لاشریك له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت [و یمیت و یحیی] و هو حیّ لایموت، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر». و ده مرتبه: «اعوذ بالله السمیع العلیم [من همزات الشیاطین، و اعوذ بالله ان یحضرون، ان الله هو السمیع العلیم]»؛ زیرا در اخبار آمده است که این دو ذکر دو سنّت واجب هستند اگر فراموش کردی آنها را در وقتش بگویی قضایشان را به‌جا آور.[1]

بعد از نماز مغرب و نماز صبح صد مرتبه بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لاقوّة الّا بالله العلی العظیم». اگر نتوانستی این مقدار را بگویی، حداقل هفت مرتبه بگو؛ زیرا این

---

۱ ـ سید بن طاووس ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: دعاکردن پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن یك سنّت واجب است هنگام سپیده دم و هنگام مغرب ده بار می‌گویی: «لا اله إلّا الله وحده لا شریك له ـ له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو حیّ لایموت بیده الخیر. و هو علی کلّ شیْ قدیر». و ده بار می‌گویی: «اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون، ان الله هو السمیع العلیم» (بحار: ۸۶ / ۲۶۸ ـ ۲۶۹ به نقل از فلاح السائل).

به همین مضمون، احادیثی در بحار: ۸۶ / ۲۴۰ ـ ۳۲۸، باب الادعیه و الاذکار عند الصباح و المساء، آمده است.

ذکر سبب ایمن شدن از هفتاد نوع بلاست[1].

سورهٔ «قل هو الله احد»[2] و «انّا انزلناه فی لیلة القدر» را زیاد بخوان، و اگر می‌توانی «انا انزلناه» را در هر روز صد مرتبه بخوانی، این کار را بکن.[3] بعد از هر نماز آیة الکرسی، و آیهٔ شهد الله، و قل اللهم، و سورهٔ حمد و قل هو الله احد را

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است که: چون نماز مغرب را خواندی پایت را دراز مکن و با کسی سخن مگو تا صد بار بگویی: «بسم الله الرحمن الرحیم، و لا حول و لاقوة إلّا بالله العلی العظیم»، و صد مرتبه در نماز مغرب، و صد مرتبه بعد از نماز صبح بگو، زیرا هر کس این ذکر را بگوید خداوند صد نوع بلا را از او دور کند که کمترین آنها پیسی و جذام و (گزند) شیطان و سلطان است. (بحار: ۸٦ / ۱۰۱ به نقل از کافی).

۲ ـ بنگرید به: بحار: ۹۲ / ۳۴۴ ـ ۳۶۳، باب فضائل سورة التوحید.

۳ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به ابو عمر حذّاء نوشت، خواندن قرآن را، چه سوره‌ای کوتاه یا بلند فرو مگذار، صد مرتبه قرائت «انا انزلناه» در یک شبانه روز تو را کفایت (از خواندن همهٔ قرآن). می‌کند. (بحار ۹۲ ـ ۳۲۸ به نقل از کافی).

و بنگرید به: بحار: ۹۲ / ۳۲۷ ـ ۳۳۲، باب فضائل سورة القدر

بحوان[۱]

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سندی موثّق از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: چون خداوند عزّوجلّ این آیات را امر کرد که به زمین فرود آیند، آنها به عرش آویزان شدند و عرض کردند: ای پروردگار، ما را به کجا فرو می‌فرستی؟! به سوی کسانی که اهل خطاء و گناهان هستند؟! خداوند عزّوجلّ به این آیات وحی فرمود که: پایین روید به عزّت و جلالم سوگند که هیچ فردی از آل محمد و شیعیان آنان در دنبالهٔ آنچه بر او واجب ساخته‌ام، شما را تلاوت نکند مگر این که در هر روز با دو چشم نهان خود هفتاد نظر به او بیفکنم و در هر نظری هفتاد حاجت برایش برآورم، و با وجود گناهانی که دارد او را بپذیرم. این آیات عبارتند از: ام الکتاب، شهد الله انه لا اله إلّا هو، آیة الکرسی، و آیهٔ ملک (بحار، ۸۶ / ۵۰ به نقل از کافی).

سید بن طاووس ـ قدس سرّه ـ با سند خود از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: من روز و شب از عذاب می‌ترسیدم تا این که جبرئیل سورهٔ «قل هو الله احد» را آورد. دانستم که بعد از نزول این سوره، دیگر خداوند امت مرا عذاب نمی‌کند؛ زیرا این سوره نسبت خدای عزّوجلّ است. پس، هر کس بعد از هر نمازی بر خواندن این سوره مواظبت کند نیکی (و برکت) از آسمان بر فرق سر او بپاشد، و سکینه و آرامش بر او فرود آید، و آن را زمزمه‌ای باشد بر گرد عرش تا آن که خداوند عزّوجلّ به قرائت کنندهٔ آن بنگرد و او را چنان بیامرزد که پس از

ادامه در صفحهٔ بعد

دربارهٔ همهٔ آنچه گفتم اخبار صحیحی وارد شده است؛ و اگر به اهل بیت پیامبرت ـ صلی الله علیه و آله ـ ایمان داری شک نداشته باش که اینها برتر از اوراد فتحیه‌ای است که مشتی فرومایه نادان بدعتگذار از اهل سنّت که پیروی از اهل بیت ـ علیهم السلام ـ را فرو گذاشته‌اند آنها را گرد آوری کرده‌اند.

نماز جعفر بن ابی طالب را دست کم هفته‌ای یک مرتبه در هنگام شداید و سختیها بخوان؛ زیرا این نماز برای برآورده شدن حوایج آزموده و تجربه شده است [1]

آن دیگر عذابش نکند، و هر چه از خدا بخواهد به او دهد، و او را در پناه خود در آورد. (بحار: ۸۶ / ۶۰ به نقل از المجتنی).

۱ ـ شهید ـ قدس سرّه ـ با اسنادش از حضرت صادق (ع) روایت کرده ست که فرمود: رسول خدا (ص) در روایت نماز جعفر بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ فرمود: ای جعفر! عرض کرد: امر بفرمایید، ای رسول خدا. پیامبر (ص) فرمود: آیا نمی‌خواهی چیزی به تو ببخشم؟! نمی‌خواهی دهشی به تو دهم؟! نمی‌خواهی عطیه‌ای به تو دهم؟! جعفر عرض کرد: چرا ای رسول خدا

مردم خیال کردند الان پیامبر به او طلا یا نقره‌ای خواهد داد. حضرت فرمود: من به تو چیزی عطا می‌کنم که اگر هر روز آن را به جا آوری، از دنیا و آنچه در آن است برایت بهتر است. و اگر روز در میان انجامش

ادامه در صفحهٔ بعد

کتابهای دعا و اعمال ویژهٔ روزها و شبها را به دست آور؛ چرا که هر یك از این دعاها و اعمال در نزدیك شدن به خداوند تعالی تأثیر خاصی دارد.

از به کاربستن اعمالی که آنها را در کتب حدیثی معتبر شیعه ندیده‌ای پرهیز کن؛ چرا که رسول خدا ـ صلی الله علیه و آله ـ فرموده است[۱]: «اندك عملی که از سنت باشد بهتر از اعمال بسیاری است که با بدعت همراه باشد».[۲]

بر تو باد کم خوردن و کم خوابیدن[۳]، نه این که امیال

دهی، گناهان روز در میان تو بخشیده می‌شود، و اگر هر جمعه یا هر ماه یا هر سال انجامش دهی گناهان میان آن دو (از این جمعه تا جمعه دیگر یا این ماه تا ماه دیگر یا این سال تا سال دیگر) آمرزیده می‌شود (بحار، ۹۱ / ۲۰۸ به نقل از اربعین شهید).

و بنگرید به: بحار، ۹۱ / ۱۹۳ ـ ۲۱۴، باب فضل صلاة جعفر بن ابی طالب علیه السلام.

۱ ـ در همین جا نسخهٔ (م) به پایان می‌رسد.

۲ ـ بحار: ۲ / ۲۶۱، ح ۳.

۳ ـ برقی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق (ع) روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارك و تعالی از پرخوری نفرت دارد. (بحار، ٦٦ / ۳۳۵ به نقل از محاسن)

ادامه در صفحهٔ بعد

طبیعی یا نعمتی را که خداوند به تو داده است بکلی ترك کنی و یا چندان کم خوری که بدنت ناتوان شود و قادر به کار و عمل نباشی؛ چون بدن مرکوب توست و برای بسیاری از کارها نیاز به تقویت دارد.

باید سعی کنی خوراك و پوشاکت، و بلکه تمام چیزهایی که خرج خودت می‌کنی یا در راههای خیر به مصرف می‌رسانی، از حلال باشد و از مال شبهه ناك فراهم نشده باشند[1]

مفید ـ قدس سرّه ـ نیز از پیامبر خدا(ص) روایت کرده است که فرمود: از زیاد خوابیدن دوری کنید؛ زیرا زیاد خوابیدن شخص را در روز قیامت فقیر می‌گذارد.

(بحار: ۷۶/ ۱۸۰ به نقل از اختصاص).

به همین مضمون، روایاتی در بحار: ۷۶/۱۷۹ ـ ۱۸۰، باب ذم کثرة النوم، ج ۶۶/۲۲۵ ـ ۳۳۹، باب ذمّ کثرة الاکل، آمده است

۱ ـ طوسی ـ قدس سرّه ـ با ذکر سند، از سری بن عامر روایت کرده است که گفت: نعمان بن بشیر در کوفه بر منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و گفت: شنیدم رسول خدا(ص) می‌فرماید: هر پادشاهی قرقگاهی دارد و قرقگاه خدا همان حلال و حرام او و امور مشتبه بین حلال و حرام است. همان طور که اگر چوپانی گوسفندان خود را در حاشیه قرقگاه بچراند دیری نمی‌گذرد که گوسفندانش به میان قرقگاه دارد

ادامه در صفحهٔ بعد

با افراد فاسد و ستمکار کمتر همنشینی و معاشرت کن، زیرا همنشینی با این افراد تأثیر شگرفی در قساوت قلب و دور شدنت از خداوند دارد مگر این که غرضت از همنشینی با آنها هدایت این افراد یا دفع ظلم از ستمدیده‌ای باشد و یا از آنان تقیه کنی[1].

کسی را که با او همنشینی و مجالست می‌کنی از نیکان انتخاب کن، و شخصی را برگزین که در کار آخرتت به تو یاری می‌رساند با هر کس که دیدی همنشینی مکن، زیرا همنشینی بیشتر مردم زمانه ات به دین و دنیای تو زیان می‌رساند.

حواریون به عیسی ـ علیه السلام ـ عرض کردند: ای روح الله، با که همنشینی کنیم؟ فرمود: کسی که دیدن او خدا را به یاد شما آورد، و گفتارش بر دانش شما بیفزاید، و کردارش شما را

می‌شوند، پس، امور مشتبه را رها کنید. (بحار: ۳۰۶/۷۰ به نقل از امالی).

به همین مضمون روایاتی در بحار ۲۵۸/۲ ـ ۲۶۱، باب التوقّف عند الشبهات، و ج ۳۰۵/۷۰ آمده است.

۱ ـ امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: از همنشینی با فاسقان بپرهیزید، زیرا بدی به بدی می‌پیوندد. (بحار: ۱۹۹/۷۴ به نقل از نهج البلاغه)

به این مضمون، روایاتی در بحار ۱۹۰/۷۴ ـ ۲۲۰، باب من لا ینبغی مجالسته و مصادقته و مصاحبته، آمده است.

به آخرت ترغیب کند[1].

شایسته است از سخنان بیهوده و بی ربط زبان فروبندی[2]، و دربارهٔ حلال و حرام ندانسته سخن نگویی؛ زیرا فتوا دهنده در لبهٔ دوزخ ایستاده است[3]. خداوند متعال فرموده است: «الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون[4]». و نیز فرموده است: «و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة[5]».

---

۱ ـ بحار: ۱۸۹/۷۴.

۲ ـ طوسی ـ قدس سره ـ با ذکر سند، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که آن حضرت به یاران خویش فرمود:... هیچ یک از شما سخن بیهوده و بی‌ربط نگوید. (بحار: ۲۸۲/۷۱ به نقل از امالی)

۳ ـ برقی ـ قدس سره ـ مسنداً از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: از دو کار مهلك حذر کن: یکی این که برای مردم فتوای به رأی دهی، دیگر این که ندانسته چیزی بگویی. (بحار: ۱۱۸/۲ به نقل از محاسن)

به این مضمون، احادیثی در بحار: ۱۱۱/۲ ـ ۱۲۴، باب النهی عن القول بغیر علم، آمده است.

۴ ـ نحل / ۱۱۶؛ کسانی که به خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند.

۵ ـ زمر / ۶۰؛ و روز قیامت کسانی را که به خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی.

شایسته است که مصاحبت با علمای ربّانی را غنیمت شماری، و شاخصه‌های و دینت را از آنان بگیری، با افراد زاهد و عابد زیاد دیدار کنی تا از کردارها و گفتارها و رفتارهای ایشان پند بگیری[1].

زنهار، به مؤمنان جز گمان نیك مبر، و هر چه از آنان مشاهده می‌کنی آن را بر محمل درست و خوبی حمل کن[2].

---

۱ ـ لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! با دانشمندان مصاحبت و همنشینی کن و در خانه‌های آنان به دیدارشان برو. باشد که به ایشان شباهت پیدا کنی و جزء آنان گردی. (بحار: ۱/۲۰۵ به نقل از کنزالکراجکی).

به همین مضمون، روایاتی در بحار: ۱/۱۹۸ ـ ۲۰۶، باب مذاکرة العلم و مجالسة العلماء، آمده است.

۲ ـ صدوق ـ قدس سرّه ـ با سند خود از حضرت باقر از پدرش از جدّش ـ علیهم‌السلام ـ روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین(ع) فرمود: کار برادرت را به بهترین وجه آن حمل کن تا این که کاری از او سرزند که دیگر راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچ گاه به سخنی که از دهان برادرت بیرون می‌آید گمان بد مبر در صورتی که برای آن سخن محمل خوبی می‌یابی. (بحار: ۷۵/۱۹۶ به نقل از امالی).

به همین مضمون، روایاتی در بحار: ۷۵/۱۹۳ ـ ۲۰۲، باب التهمة و البهتان، آمده است.

در هنگام بلاها و گرفتاریها خدا را یاد کن تا در برابر آنها شکیبا شوی، و درگاه برخورداری از نعمتها به یاد او باش تا پروردگارت را به خاطر آن نعمتها شکر کنی، و در وقت طاعت به یاد او باش تا آنها را به کار بندی، و در وقت روبه‌رو شدن با گناه نیز به یاد خدا باش تا از ترس او آن گناه را فروگذاری[1].

---

۱ ـ کلینی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از اصبغ روایت کرده است که: امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود:... یاد خدا (ذکر) دوگونه است: به یاد خدای عزوجل بوده در هنگام مصیبت، و برتر از این، به یاد خدا بودن در هنگام مواجه شدن با چیزی که بر تو حرام شده است، تا مانع تو (از ارتکاب آن) شود. (بحار: ۷۱/۷۵ به نقل از کافی).

صدوق ـ قدس سرّه ـ در الاربعمائة از امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده است که فرمود: در هنگام غذا خوردن خداوند را بسیار یاد کنید، زیرا غذا نیز نعمتی از نعمتهای خدا و روزیی از روزیهای اوست، و شکر و حمد خدا برای آن بر شما واجب است.(بحار: ۹۳/۱۵۴ به نقل از خصال).

طوسی ـ قدس سرّه ـ با سند خود، از حضرت صادق(ع) روایت کرده است که فرمود: (امیرالمؤمنین) فرمود: آیا تو را از دشوارترین (و مهمترین) چیزی که خداوند بر خلقش واجب ساخته است آگاه نسازم: رعایت انصاف با مردم، همدردی و همیاری با برادران دینی، و به یاد خدا بودن در همه حال. به طوری که اگر طاعت خدا برایش پیش آمد آن را به

ادامه در صفحهٔ بعد

اخباری را که دربارهٔ صفات مؤمنان و پرهیزگاران آمده است[1]. بویژه خطبه‌ای را که امیرالمؤمنین ـ علیه السلام ـ برای همام ایراد فرموده است،[2] مطالعه کن. مرحوم پدرم ـ قدس الله روحه ـ شرح جامعی بر این خطبه نوشته است[3] که مطالعه‌اش را به تو توصیه می‌کنم.

بدان ـ ای برادر ـ که آنچه را در این رساله برایت بیان داشتم، تماماً از کانهای ثبوت برگرفته‌ام، و از پیش خود چیزی نمی‌گویم.

زنهار از این که گمان بری والد علامه‌ام ـ نوّر الله ضریحه ـ از صوفیان بوده یا به راه و روش آنها اعتقاد داشته است. هرگز! چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که او در روزگار خود بیش از هر کس دیگر با اخبار اهل بیت مأنوس و به آنها

کار بنده، و اگر با معصیت و نافرمانی خداوند رو به رو شد آن را فروگذارد. (بحار: ۹۳ ـ ۱۵۲ به نقل از امالی).

۱ ـ بنگرید به: بحار: ۶۹/ ۲۵۴ ـ ۲۳۰؛ ج ۷۰/ ۲۵۷ ـ ۲۹۶.

۲ ـ بنگرید به: بحار ۶۷/ ۳۱۵، ۳۶۵.

۳ ـ بنگرید به: الذریعة: ۱۳/ ۲۲۶. آیت الله رضا استادی، یکی از فضلای حوزهٔ علمیه قم، گفته است: یك نسخهٔ خطی از این کتاب نزد این جانب می‌باشد. (کتابنامه نهج البلاغه / ۳۴).

دانا بود؟!

نه؛ بلکه راه و رسم او زهد و پارسایی بود. اما در آغاز کار خود را صوفی می‌خواند تا این طایفه به او گرایش نشان دهند و از وی نگریزند و از این طریق آنان را از عقاید نادرست و اعمال بدعت آمیزشان باز دارد. و موفق شد با این روش پسندیدهٔ مجادله بسیاری از صوفیان را به راه راست برگرداند.

در آخر عمرش وقتی دید که این مصلحت از بین رفته و پرچمهای گمراهی و طغیان برافراشته شده‌اند و حزبهای شیطان چیره گشته‌اند، و دانست که اینان آشکارا دشمن خدایند، از آنان بیزاری و برائت جست، و به خاطر عقاید باطلشان آنها را تکفیر می‌کرد. من راه و روش پدرم را بهتر می‌شناسم، و در این باره دستخط‌هایی دارم.

با این سخن این رسالهٔ ما نیز به پایان می‌رسد. امیدوارم که خداوند با فضل و لطف خود تو را از مطالبی که بیان داشتم بهره‌مند گرداند. خواهش می‌کنم در مواقع اجابت دعا مرا از دعای خیر فراموش نکنی. خداوند ما و شما را در آنچه که مورد علاقه و رضایت اوست موفق بدارد، و از کسانی قرار دهد که پند و موعظه در آنان سودمند می‌افتد.